

اهداف دعوتی

داستان آدم، نوح و ابراهیم عليهم السلام

تألیف:

دکتر یونس یزدان پرست

عنوان کتاب:

اهداف دعوتی داستان آدم، نوح و ابراهیم علیهم السلام

تألیف:

دکتر یونس یزدان‌پرست

موضوع:

آداب و تربیت (دعوت، گفتگو، زندگی، تعبیرخواب، جشن و سوگواری و...)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

فروردین (حمل) ۱۳۹۵ شمسی، رجب ۱۴۳۷ هجری

منبع:

سایت عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه	١

فصل اوّل: اهداف دعوتی داستان آدم عليه السلام

آدم <small>عليه السلام</small>	٨
(١-١) آدم <small>عليه السلام</small> اصل بشر	٨
(٢-١) اهداف حاصل از موارد متعلّق به آدم <small>عليه السلام</small>	٩
(١-٢-١) جوهر اسلام اطاعت مطلق از خداوند <small>عز وجل</small>	٩
(٢-٢-١) آدم <small>عليه السلام</small> و توبه	١٠
(٣-١) اهداف حاصل از موارد متعلّق به شیطان	١٦
(١-٣-١) حسد و کبر شیطان	١٦
(٢-٣-١) حيله‌های شیطان و دشمنی او با انسان	٢١
(١-٢-٣-١) آراستنِ باطل و ابتداء	٢٥
پیشگیری از حيله‌های شیطان در آراسته کردن اعمال و ابتداء:	٢٨
(٢-٢-٣-١) ترساندن مؤمنان	٢٨
پیشگیری و مقابله با فتنه مال	٣٠
پیشگیری از ترس از اولیای شیطان	٣٤
(٣-٢-٣-١) القای آرزوهای دروغین توسط شیطان	٣٦
(٣-٣-١) راه‌های مقابله با شیطان	٣٩
(١-٣-٣-١) ایمان به خداوند و توکل بر او	٤٠
(٢-٣-٣-١) ترک گناهان	٤١
(٣-٣-٣-١) فریب زرق و برق دنیا نخوردن	٤٤

- ۴۸ (۱-۳-۳-۴) پناه بردن به خداوند عز وجل از شیطان
- ۵۲ (۱-۳-۳-۵) گفتار و کردار نیک
- ۵۵ (۲-۴) اهداف حاصل از داستان فرزندان آدم علیهم السلام

فصل دوم: اهداف دعوتی داستان نوح علیه السلام

- ۶۲ نوح علیه السلام
- ۶۵ (۲-۱) عبادت خداوند عز وجل محور دعوت
- ۶۶ (۲-۱-۱) تاریخچه بت پرستی
- ۶۷ (۲-۱-۲) بنیان دعوت؛ بندگی برای خدا
- ۷۲ (۲-۲) اسلوب‌های دعوت در داستان نوح علیه السلام
- ۷۲ (۲-۲-۱) احترام گذاشتن به مدعوین
- ۷۴ (۲-۲-۲) شفقت و نصیحت نمودن مدعوین
- ۷۵ (۲-۳-۳) تبلیغ با کلام روشن
- ۷۵ (۲-۴-۲) تبلیغ در زمان مناسب و به شیوه‌های مختلف
- ۷۷ (۲-۵-۲) ترغیب و ترهیب
- ۸۱ (۲-۶-۲) جدال به نیکی
- ۸۲ القای شبهات و جواب نوح علیه السلام
- ۸۷ اهداف دعوتی عکس‌العمل‌های نوح علیه السلام
- ۸۹ (۲-۷-۲) عدم دریافت مال
- ۹۰ (۲-۳) سرانجام داستان نوح علیه السلام
- ۹۱ (۲-۳-۱) آغاز تهدیدات نوح علیه السلام و قطع جدال اشرافیان
- ۹۳ (۲-۳-۲) طوفان
- ۹۵ (۲-۳-۳) غرق شدن پسر نوح و پایان طوفان
- ۹۷ (۲-۳-۴) اهداف دعوتی سرانجام داستان نوح علیه السلام
- ۹۷ - ظلم اساس نابودی
- ۹۹ - عمل صالح وسیله نجات نه نسب (وَلَاءَ وَ بَرَاءَ)
- ۱۰۰ - کشتی نوح نمادی ماندگار و عبرت‌آمیز

فصل سوّم: اهداف دعوتی داستان ابراهیم علیه السلام

۱۰۴ ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۰۶ (۱-۳) ابراهیم بت شکن
۱۰۸ (۱-۱-۳) برائت ابراهیم <small>علیه السلام</small> از پدر و قومش
۱۰۹ (۲-۱-۳) احتجاج ابراهیم <small>علیه السلام</small> و دعوت پدرش به توحید
۱۱۲ (۳-۱-۳) اقدام عملی ابراهیم <small>علیه السلام</small> در شکستن بتها
۱۱۶ (۲-۳) شخصیت ابراهیم <small>علیه السلام</small> : أسوه‌ای برای دعوتگر
۱۱۶ (۱-۲-۴) ابراهیم <small>علیه السلام</small> تسلیم شده واقعی
۱۱۸ (۲-۲-۳) ابراهیم <small>علیه السلام</small> : دعوتگری ثابت قدم
۱۱۹ (۳-۲-۳) ابراهیم <small>علیه السلام</small> : دعوتگری با بیانی صریح
۱۲۰ (۴-۲-۳) دعا‌های ابراهیم <small>علیه السلام</small> اسوة حسنه
۱۲۲ (۳-۳) بنای کعبه
۱۲۵ (۴-۳) ابراهیم <small>علیه السلام</small> در آماج ابتلای الهی
۱۲۵ (۱-۴-۳) ابراهیم <small>علیه السلام</small> محکوم به مرگ و در آتش انداختن
۱۲۸ (۲-۲-۳) هجرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۳۲ (۳-۴-۳) رهاکردن همسر و فرزند
۱۳۴ (۴-۴-۳) قربانی کردن تنها فرزند
۱۳۷ (۵-۳) بحث در باره سخنهای مصلحتی ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۴۰ فهرست منابع

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ﴿آتَقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱]. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲]. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿۷۱﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱].

أما بعد؛ داستان‌های قرآنی، جدای از بیان واقعیت تاریخی و جاذبه شگرف در شیوایی کلام و ساختار بیان، شمولیتی خاص در موضوع، بندمربگی والا در هدف، تنوعی ویژه در مقصد و اعجازی آشکار هستند، که موهبت و لطفی خاص از جانب پروردگار عز و جل می‌باشند که به انسان ارزانی داشته است.

قرآن کریم برای هدایت و ارشاد انسان، از سبک‌های مختلف از جمله: وعد و وعید، إقناع عقلی، بیان معجزه به صورت‌های مختلف و ... استفاده می‌کند، که یکی از این سبک‌ها استفاده از داستان و قصه می‌باشد، که جدای از تأثیرات خاص بر روحیه انسان، شیوه‌ای جذاب برای پیام‌رسانی و تأثیرگذاری می‌باشد.

داستان‌های قرآنی از چندین جهت از اهمیت خاص برخوردارند، که عبارتند از:

۱- گوینده این داستان‌ها خداوند متعال می‌باشد. خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ

قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ [یوسف: ۳]. «ما از طریق وحی این قرآن، نیکوترین سرگذشت‌ها را برای تو بازگو می‌کنیم و (تو را بر آن‌ها مطلع می‌گردانیم) هرچند که پیشتر از زمره بی‌خبران (از احوال گذشتگان) بوده‌ای.»

۲- خداوند جل جلاله به پیامبرش صلی الله علیه و آله امر فرموده که از آنچه به وی وحی می شود، داستان را برای مردم بازگو کند. خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿فَأَقْصِبْ قَلْبُكَ لِالْقِصَصِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۶]. «پس داستان را بازگو کن بلکه بیندیشند.»

۳- داستان های قرآنی یکی از شیوه های قرآن برای بیان حقایق و دفع شبهات می باشد. خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [النمل: ۷۶]. «بی گمان این قرآن برای بنی اسرائیل (حقیقت) اکثر چیزهایی را (که در تورات از احکام و قصص آمده است و) در آن ها اختلاف دارند، روشن و بیان می دارد.»

۴- بیان داستان های قرآنی بطور کلی یکی از مهمترین وظایف و شیوه های دعوتی پیامبران علیهم السلام بوده است. خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿يَمْعَشِرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي﴾ [الأنعام: ۱۳۰]. «ای جنیان و ای انسان ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتاب های آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند.»

۵- محور داستان های قرآنی، زندگی پیامبران علیهم السلام می باشد، که آن ها قُدوه و اُسوة بشریتند. خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْهُمُ أُقْتَدِ﴾ [الأنعام: ۹۰]. «ای جنیان و ای انسان ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتاب های آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند.» با وجود این اوصاف، داستان های قرآن کریم از وجوه متمایز و خاصی برخوردارند، که آن را از بسیاری از داستان ها متمایز می کند، از جمله:

۱- داستان های قرآنی تکراری هدفمند دارند، به گونه ای که در هر تکرار هدف و یا اهدافی وجود دارد، که تکرار را هدفمند و پرنغز می کند، به گونه ای که در جایی بیان از نکته ای می کند که در موضع دیگر بیان نشده است.

۲- داستان های قرآنی واقعیت های تاریخی هستند که به واقع رخ داده اند، حتی اگر خارق العاده و معجزه باشند.

۳- داستان های قرآنی از جهت های مختلف شمولیت و جامعیتی خاص دارند، از جمله:

(الف) از حیث در نظر گرفتن میزان فهم و درایت و درک و شعور مخاطبان مختلف.
 (ب) از حیث استفاده از روش‌ها و سبک‌های متنوع برای سلیقه‌های مختلف.
 (ج) از حیث در نظر گرفتن زمان؛ گذشته، حال و آینده.
 (د) از حیث شمولیت موضوع، به گونه‌ای که مسائل و موضوعات مختلف را در برمی‌گیرد.

۴- داستان‌های قرآنی هدفمند و کاربردی برای اصلاح عقیده و اخلاق فرد و جامعه بیان شده‌اند. و قوانین سعادت و تکامل بشریت را دارا هستند و مایه هدایت و رحمت برای همه کسانی می‌باشد که ایمان می‌آورند. خداوند جَلَّ جَلَلُهُ می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [یوسف: ۱۱۱]. «به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه اندیشمندان است. (آنها) یک افسانه ساختگی (و داستان خیالی و دروغین) نبوده، و بلکه (یک وحی بزرگ آسمانی است که) کتاب‌های (اصیل انبیای) پیشین را تصدیق و پیغمبران (راستین) را تأیید می‌کند، و (به علاوه) بیانگر همه چیزهائی است که (انسان‌ها در سعادت و تکامل خود بدان‌ها نیاز دارند، و به همین دلیل مایه) هدایت و رحمت برای (همه) کسانی است که ایمان می‌آورند.»

۵- داستان‌های قرآنی معجزه خداوند جَلَّ جَلَلُهُ می‌باشند؛ چرا که با بیان شیوا و دقیق و عاری از هرگونه اشتباه و خطا و تناقض به بیان گذشته پرداخته و حتی خبر از آینده داده که وقوع واقعی برخی از آن‌ها إعجازش را بیشتر نمایان کرده است. با توجه به همه این مطالب سیر و هدف داستان‌های قرآنی در مسیر اهداف قرآن کریم می‌باشد و آن: هدایت انسان می‌باشد. داستان‌های قرآنی به عنوان قسمت بزرگی از قرآن کریم جهت تحقق رسالت خود بر محوریت اهدافی خاص بنیان‌گذاری شده تا هدف اصلی خود را یعنی؛ هدایت کل بشریت به انجام برساند. محوریت برخی از اهداف داستان‌های قرآنی عبارتند از:

۱- تثبیت قلب پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. خداوند جَلَّ جَلَلُهُ می‌فرماید:

﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [هود: ۱۲۰]. «این همه از اخبار پیغمبران بر تو فرو می‌خوانیم، کلاً برای این است که بدان دلت را برجای و استوار بداریم. برای تو در ضمن این حق آمده است و برای مؤمنان پند و یادآوری مهمی ذکر شده است.»

واز آنجائی که پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش علیهم السلام توسط مشرکین و معاندین دچار اذیت و آزار شدید قرار می‌گرفتند و باعث ناراحتی آن‌ها می‌شدند، خداوند عز و جل داستان‌های پیامبران علیهم السلام و اقوام گذشته را برایش بازگو می‌فرماید تا مایه آرامش و دل‌گرمی و فراح قلبی وی گردد. خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَلَّهُمْ نَضْرًا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَأِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾﴾ [الأنعام: ٣٣-٣٤]. «(ای پیغمبر!) ما می‌دانیم که آنچه (کفار مکه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش؛) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند. پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیب‌ها (و اذیت و آزارها) شکیبائی کرده‌اند (و بر عقیده خود ماندگار مانده‌اند و سنگر را خالی نکرده‌اند) و اذیت و آزار شده‌اند (و گرفتاری‌ها و شکنجه‌ها را تحمل کرده‌اند) تا یاری ما ایشان را دریافته است (و در مبارزه‌ی حق و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش. این سخن خداوند است و مبتنی بر وعده پیروزی است) و هیچ چیز نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. به تو اخبار و سرگذشت پیغمبران رسیده است (و می‌دانی که رسالت با شداوند همراه است و سرانجام سختی‌ها پیروزی در دنیا و آن گاه جَنَّةُ الْمَأْوَى است).»

۲- اثباتی برای صدق رسالت و پیامبریش صلی الله علیه و آله. قرآن کریم با بیان مواردی از گذشته و بیان واقعیتهای مهم و شگرف تاریخی صدق کلام و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ثابت می‌کند. به طور مثال در داستان موسی علیه السلام و فرعون می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾ وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِن رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَلَهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [القصص: ٤٤-٤٦]. «(ای محمد!) تو در جانب غربی (کوه طور) نبودی در آن دم که ما فرمان (نبوت) را به موسی ابلاغ کردیم (و بدو کتاب تورات عطاء و وی را برای تبلیغ به پیش مردم فرستادیم) و تو از حاضران (در صحنه تبلیغ و مبارزه‌ی موسی با فرعون و فرعونیان) نبودی (تا بر سرگذشت

ایشان مطلع گردی. حال که سرگذشت حقیقی بنی اسرائیل و موسی و فرعون و پیروان آنان را - چنان که باید - برای مردم بیان می‌داری، چرا باید باور نکنند و به تو ایمان نیاورند؟! این ما بودیم که اقوام و نسل‌هایی را (در قرون و اعصار مختلف) آفریدیم و زمان‌های طولانی بر آنان سپری شد (و بر اثر مرور زمان، عهدها و پیمان‌های خدا را فراموش کردند و رهنمودهای انبیاء را از یاد بردند. ای پیغمبر!) تو در میان اهل مدین اقامت نداشتی تا آیات ما را (که بیانگر سرگذشت ساکنان مدین است) بر اینان (که مردمان مکه و سال‌ها بعد از ایشان می‌زیند) فروخوانی (و از احوال پیشینیان بی‌گانه‌ای). ولی این ما هستیم که تو را فرستاده‌ایم (و چنین اخباری را از طریق وحی در اختیار قرار داده‌ایم. تو در کنار کوه طور نبودی بدان گاه که ما (موسی را برای برگزیدن او به عنوان پیغمبر) ندا در دادیم (تا فرمان‌های صادره الهی را بشنوی و هم اینک برای دیگران روایت نمائی). ولی (ما این اخبار را به تو می‌رسانیم) به خاطر مرحمتی که پروردگارت نسبت به تو دارد، تا قومی را (با آنها) بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده‌ای (از پیغمبران خدا) به سوی ایشان نیامده است، شاید مایه عبرت و بیداری آنان گردد.»

۳- داستان‌های قرآنی وسیله‌ای برای عبرت و پند گرفتن. با تدبّر و تفکّر و تعمّق و عبرت‌گیری در داستان‌های قرآنی بزرگترین و اساسی‌ترین و مهم‌ترین سُنن و قانون خداوند ﷻ کشف می‌شود و آن: عاقبت از آن پرهیزگاران است و خواری و پستی و رسوائی و بدنامی از آن گناهکاران است. بدین خاطر خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [یوسف: ۱۱۱]. «به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه اندیشمندان است.»

۴- داستان‌های قرآنی وسیله‌ای برای تصحیح عقائد فاسد و تثبیت عقائد صحیح. خداوند ﷻ با بیان سرگذشت عاصیان و علل و اسباب و عاقبت آن‌ها به تصحیح عقائد فاسد و باطل گمراهان می‌پردازد و با بیان مسیر و راه پویندگان حق و حقیقت و اوصاف آن‌ها و رستگاری و نصرت آن‌ها در دنیا و عقبی به تثبیت عقائد انسان بر راه راست کمک می‌کند.

۵- داستان‌های قرآنی وسیله‌ای برای ارزش‌گزاری اخلاق و ایمان فردی و اجتماعی و پیدا کردن مقام خلیفه الله. داستان‌های قرآنی با به تصویر کشیدن شناعت رفتارهای فردی و اجتماعی اقوام گمراه گذشته، و بزرگی و زیبایی رفتار و کردار مؤمنان طبقه‌بندی را عرضه می‌کند که انسان در خلال آن بسیاری از

مفاهیم و واقعیت‌های حیات برایش آشکار و روشن می‌گردد و انسان جایگاه خود را به عنوان خلیفه الله پیدا می‌کند.

۶- و بسیاری از اهداف والا و نابی که برای صاحبانِ خرد هویدا می‌شود. از جمله: توکل بر خدا خصوصاً برای داعیان و صالحان، اُسوه‌گیری از پیامبران علیهم‌السلام، مزین شدن به اخلاق حسنه، آداب گفتمان و جدل نیک، تشخیص بیماریهای منحرفان و معاندان و کیفیت تعامل با آنها، اُسلوب دعوت به سوی خداوند جل جلاله و

همانطور که اشاره گردید دعوت به سوی خداوند جل جلاله یکی از بارزترین، مهم‌ترین، مستدل‌ترین، بزرگترین و کاربردی‌ترین اهداف داستان‌های پیامبران علیهم‌السلام می‌باشد، که در این کتاب سعی گردیده این هدف در خلال زندگی سه پیامبر بزرگ و عظیم‌النشان خداوند یعنی؛ آدم، نوح و ابراهیم علیهم‌السلام موشکافی و بیان و تحلیل شود.

در زندگی هرکدام از این پیامبران علیهم‌السلام نکات مهم و بارزی از دعوت مشاهده می‌شود که در کنار هم جوابگوی بسیاری از مصائب و مشکلات دعوت خصوصاً در عصر حاضر می‌باشد. و می‌تواند جوابگوی سؤالات مهم و کاربردی برای هر دعوتگر در امر به معروف و نهی از منکر باشد.

در شیوه نگارش این کتاب سعی شده که داستان هر پیامبر بر مبنای فرموده‌های خداوند متعال در قرآن کریم به گونه‌ای بیان شود که خواننده جدای از فهم دقیق از زندگی‌نامه و داستان حیات آن پیامبر بلکه نکات و ظرائف و اهداف دعوتی حاصل از آن نیز برایش آشکار و محرز گردد، که در این راستا به نکات تفسیری ظریفی که فهم داستان و اهداف دعوتی حاصل از آن را بیشتر نمایان می‌کند، اشاره شده است.

امید است که خداوند کریم، صاحب عرش عظیم به بنده توفیق ادای اهداف حاصل از نگارش این اثر را داده باشد و به همه مسلمانان نیز توفیق دهد که وظیفه دعوت به سوی ایمان به خداوند جل جلاله را به نحو احسن و مطابق با قوانین قرآن کریم و سنت و سیره نبوی شریف صلی الله علیه و آله انجام دهند و به همه انسان‌ها هم توفیق پذیرش هدایت، نور، ایمان و یکتاپرستی را بدهد.

یونس یزدان‌پرست

ه ۱۳۹۰/۷/۱۴

فصل اوّل:

اهداف دعوتی داستان آدم علیه السلام

(۱-۱) آدم علیه السلام اصل بشر

(۲-۱) اهداف حاصل از موارد متعلّق به آدم علیه السلام

(۱-۲-۱) جوهر اسلام اطاعت مطلق از خداوند جل جلاله

(۲-۲-۱) آدم علیه السلام و توبه

(۳-۱) اهداف حاصل از موارد متعلّق به شیطان

(۱-۳-۱) حسد و کبر شیطان

(۲-۳-۱) حيله‌های شیطان و دشمنی او با انسان

(۳-۳-۱) راه‌های مقابله با شیطان

(۴-۱) اهداف حاصل از داستان فرزندان آدم علیه السلام

آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ

آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ اسمی علم و عجمی است، کلمه آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بیست و پنج مرتبه در قرآن کریم بیان شده است که در شانزده مرتبه خداوند عَزَّ وَجَلَّ به طور مستقیم آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را مورد خطاب قرار داده است و در نه مرتبه نیز از فرزندان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ با خطاب (يَا بَنِي آدَمَ)، (نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ) و ... آمده است.

و در واقع قصه آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ در هفت سوره یعنی؛ بقره، اعراف، حجر، اسراء، كهف، طه و ص بیان شده است. سوره‌ها و شماره آیات حاوی داستان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ عبارتند از:^۱

سوره	شماره سوره	شماره آیات
بقره	2	۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷
آل عمران	3	۳۳، ۵۹
مائده	5	۲۷
اعراف	7	۱۱، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۱۷۲
اسراء	۱۷	۶۱، ۷۰
كهف	۱۸	۵۰
مریم	۱۹	۵۸
طه	۲۰	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱
یس	۳۶	۶۰

(۱-۱) آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ اصل بشر

آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ ابوالبشر و از انبیای مقرب الهی است، با سجده ملائکه بر او، خداوند عَزَّ وَجَلَّ ارج و منزلت والای وی را نشان داده است و اولین پیغمبر می‌باشد، داستان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از

۱- خالدی، القصص القرآنی (عرض وقائع و تحلیل أحداث، ۸۱/۱ و ۸۲؛ شوقی ابوخلیل، أطلس القرآن (أماكن، أقوام، أعلام)، ص ۱۰ و ۱۱؛ محمد فؤاد عبدالباقي، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن، صص ۳۰ و ۳۱.

لحظه آفرینش تا زمان فرود وی در کره خاکی و رجوع مجدد وی حاوی فراز و نشیب‌هایی است که برای هر دعوتگر و خواهان حقی مملو از اندرز و عبرت‌هایی است که با اسوه گرفتن از آن‌ها بی‌شک راه‌حل‌های بسیاری از مسائل و معضلات، خصوصاً در عصر حاضر که گریبان‌گیر بیشتر جوامع اسلامی است، می‌باشد.

با تفکر و ژرف‌نگری در داستان آدم عليه السلام انسان اساس و بنیان آفرینش خود را درمی‌یابد. خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ خَلِقُ بَشَرًا مِّنْ طِيْنٍ ﴿٧١﴾ فَاِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِيْ فَقَعُوْا لَهٗۤ سٰجِدِيْنَ ﴿٧٢﴾﴾ [ص: ۷۱-۷۲]. «وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سروسامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از روح متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده بپريد.»

این آیه دلالت دارد که خداوند متعال هنگامی که از روح خود در آدم عليه السلام دمیده و بر ملائکه واجب نموده که بر وی سجده کنند وی بر هیئت و شکل انسان بوده است؛ زیرا حرف فاء موجود در آیه ﴿فَاِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِيْ فَقَعُوْا لَهٗۤ سٰجِدِيْنَ ﴿٧٢﴾﴾. «هنگامی که آن را سروسامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از روح متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده بپريد.» جهت تعقیب است نه تراخی، پس آدم عليه السلام در آن لحظه بر شکل انسان بوده نه اینکه شکل دیگر داشته باشد، امام رازی می‌گوید: «خداوند تعالی آدم عليه السلام را از خاک و بر صورت و شکل انسان خلق کرده بود.»^۱

(۲-۱) اهداف حاصل از موارد متعلق به آدم عليه السلام

در این بخش به زندگینامه آدم عليه السلام در پرتو انواری که از آن حاصل می‌شود، پرداخته می‌شود تا انسان مسلمان و هر دعوتگری مسیر حیات معنوی خود را در این راستا دریابد؛ چرا که این قسمت از داستان آدم عليه السلام نکات مهم و حیاتی را در بر دارد که فهم و یاد آن تلاًؤ ایمان را با بار دارد.

(۱-۲-۱) جوهر اسلام اطاعت مطلق از خداوند عز وجل

خداوند به ملائکه امر فرمود که بر آدم عليه السلام سجده کنند، این سجده بیانگر

حرمت نهادن و بزرگداشت و اعتراف به فضیلت آدم علیه السلام بود، خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۳۴]. «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم علیه السلام سجده بپسند، همگی سجده بردند بجز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و از زمره کافران شد.»

با وجود تقرّب ملائکه و تسبیح و تقدیس آن‌ها بر ربّ العالمین، مشاهده می‌شود که آنان بدون شناخت از آدم علیه السلام به محض دریافت امر باری تعالی و بدون شناخت حکمت و فلسفه حکم بر او سجده بردند. آری! انسانی که خداوند جل جلاله وی را مسلمان یعنی؛ تسلیم شده نام نهاده باید مزین بر این صفت باشد؛ خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿هُوَ سَمَنُكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ وَفِي هَذَا﴾ [الحج: ۷۸]. «خدا شما را قبلاً (در کتاب‌های پیشین) و در این (قرآن کریم) مسلمین (یعنی؛ تسلیم‌شدگان) نامیده است.»

پس هر مسلمانی باید به محض درک امر خداوند حکیم سر تسلیم خود را بر بارگاه اقدس و ملکوتی وی نهد و با دلی پر از شوق و قلبی پر از ایمان و خشوع امثال امر نماید حتی اگر حکمت تشریح را درنیابد؛ چرا که تمرد و سرکشی از جانب شیطان، او را در منجلاب و ورطه کفر و تباهی و فساد و گمراهی انداخت، پس اطاعت مطلق از خداوند جل جلاله جوهر و اساس اسلام است، خداوند تعالی می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶]. «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند. هرکس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.»

پس بر هر دعوتگری لازم است که این معنا را برای دیگران به صورت آشکار تبیین نماید، تا هر مسلمانی در پرتو این تسلیم شدن، مقامات عالیه را دریابد و از گزند انحرافات و یاوه‌گویی دشمنان کینه‌توز در امان بماند.

(۱-۲-۲) آدم علیه السلام و توبه

وقتی که آدم علیه السلام و همسرش به امر خداوند جل جلاله از خوردن میوه درخت منع شده بودند مطابق آیه:

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾﴾ [البقرة: ۳۵]. «و گفتیم: ای آدم عليه السلام! تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از آن، هر چه و هر کجا که می‌خواهید، خوش و آسوده بخورید و لیکن نزدیک این درخت نشوید^۱ و از آن نخورید، چه از ستمگران خواهید شد».

این امتحان برای این زوج، محکی برای اراده آنان بود اما

﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾ [البقرة: ۳۶]. «اما شیطان، موجب لغزش آنان شد. ایشان را از آنچه در آن بودند بیرون راند».

واژه «أَزَلَّهُمَا» "لغزاندشان ... " تعبیر دقیق و آشکاری است که شکل حرکت را به تصویر می‌کشد و حالت را خوب مجسم می‌کند. پس این عملکرد آدم عليه السلام چنین می‌نماید که انسان طوری خلق شده است که قابلیت خطا کردن و وسوسه شدن توسط شیطان را دارد، و ممکن است که در مسیر زندگی دچار خطاهای کوچک و بزرگی گردد که در ابتدا آن‌ها را آراسته و زیبا و حتی درست تصور کند ولی بعد از اینکه شیطان وی را در گودال گناه انداخت، درمی‌یابد که راه را کج رفته، و درمی‌یابد که فقط با ترس از خداوند جل جلاله و اختیار و حفظ حریم اسلامی می‌تواند خداوند جل جلاله را از خود راضی نگه دارد؛ زیرا خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ۖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۴۰﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۴۱﴾﴾ [النازعات: ۴۰-۴۱]. «و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد، و نفس را از هوا و هوس باز داشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه (او) است.»

شیطان با مکر و وسوسه، آدم عليه السلام را فریب داد، و موجب محروم شدن وی و حوا عليها السلام از بهشت گردید، در قرآن آمده:

﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۱﴾﴾ [الأعراف: ۲۱]. «و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم.»

و این در حالی بود که خداوند جل جلاله، آن‌ها را از کید شیطان آگاه کرده بود، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

۱- خداوند جل جلاله نام هیچ میوه‌ای را نبرده و این نماد این است که نامش مهم نبوده تا برای انسان مشخص گردد.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿۱۷﴾ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿۱۸﴾﴾ [طه: ۱۱۶-۱۱۷]. «ای پیغمبر! بیان دار) آنگاه را که به فرشتگان دستور دادیم، برای آدم سجده (ی تعظیم و تکریم) ببرید، پس سجده بردند مگر ابلیس که سر باز زد. آن وقت گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر تو است، پس (بپایید به دام و سوسه خود شما را گرفتار نسازد (و) از بهشت بیرونتان نکند که به رنج و زحمت خواهی افتاد).»

بعد از قسم شیطان و اصرار وی بر راستگو بودن خود و واقعیت نداشتن وعده جاودان ماندن آنان در بهشت، آدم علیه السلام و حوا علیها السلام عهد خداوند جل جلاله را فراموش کردند و بدون قصد و عمد از درخت ممنوعه خوردند، خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَىٰ وَلَمْ يُخِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿۱۹﴾﴾ [طه: ۱۱۵]. «در آغاز کار ما به آدم زمان دادیم (که از درخت ممنوع نخورد) اما او فراموش کرد و از او تصمیم استواری مشاهده نکردیم.»

پس انسان باید همیشه از وسوسه‌ها و کیدهای شیطان رجیم بهراسد و از جمله اسلحه‌هایی که انسان را از این هراس و خطر مصون می‌دارد، توکل بر ذات اقدس الهی است؛ زیرا

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴿۲۰﴾﴾ [الطلاق: ۳]. «هر کس بر خداوند توکل کند خدا او را بسنده است.»

پس دعوتگر باید مردم را از مکر و وسوسه‌های شیطان آگاه و برحذر دارد و به آن‌ها بشارت دهد که پناهگاهی که انسان را از بیم خطرهای شیطان مصون می‌دارد و به آرامش می‌رساند، توکل محض بر ذات اقدس الهی است.

زمانی که آدم علیه السلام و همسرش حوا علیها السلام در معصیت افتادند، خداوند جل جلاله آنان را از منع و از نخوردن درخت یادآور شد، و آن‌ها بلافاصله به گناه و اشتباه خود اعتراف کردند و طلب مغفرت و بخشش را نمودند و حسرت و ندامت قلبشان را در خود فشرد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿فَدَلَّهُمَا بِعُرْوَةٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَيْتُهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۲۱﴾﴾ قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ

أَلْحَسِرِينَ ﴿٢٣﴾ [الأعراف: ۲۲-۲۳]. «پس آرام آرام آنان را مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگ‌های (درختان) بهشت کردند و آن‌ها را بر خود افکندند، پروردگارشان فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است؟، گفتند: پروردگارا! بر خویشان ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

این بخش از داستان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بیانگر اصلی حیاتی و بس مهم در زندگی هر انسانی است که در صورت مدّ نظر نگرفتن و عمل نکردن بدان به گونه‌ای به هلاکت می‌افتد که طعم سعادت را در دنیا و آخرت از دست خواهد داد، و آن اعترافِ زود هنگام و بلافاصله بعد از گناه به اشتباه و معصیت است و طلب مغفرت و بخشش از خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ است؛ زیرا انسان بنا بر سرشت خود احتمال خطا و معصیت را دارد و همانگونه که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ در دام شیطان افتاد، این احتمال برای هرکدام از فرزندان وی نیز امکان دارد ولی فرزندان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ باید از پدر و مادرشان - آدم و حوا (علیهما السلام) - بیاموزند که بلافاصله اعتراف به گناه و طلب مغفرت نمایند؛ زیرا آن‌ها می‌دانستند چنانچه اعتراف به گناه و طلب مغفرت نکنند از زمرهٔ زیانکاران خواهند شد،^۱ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- از سنن و قوانین الهی آن است که عدم توبه و استغفار بعد از گناه و نافرمانی موجب هلاکت و نابودی انسان در دنیا و عقبی می‌گردد. همانطور که در ندای آدم و حوا -علیهما السلام- نیز محرز است، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز همین موضوع را متذکر شده است. یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ در میان تاریکی‌های شب و دریا و شکم نهنگ است که بعد از اینکه بخاطر نافرمانی قومش خشمناک از میان آن‌ها بیرون رفت، چنین با خدایش مناجات کرده: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾ [الأنبياء: ۸۷]. «معبودی (بر حق) جز تو وجود ندارد و تو پاک و منزّهی، (خداوند!) من از جملهٔ ستمکاران شده‌ام (مرا دریاب!)». خداوند با فضل خود و این دعا وی را نجات داد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُسَجِّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ [الأنبياء: ۸۸]. «دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم، و ما همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم (و در برابر دعای خالصانه، آنان را از گرفتاری‌ها می‌رهانیم)». در واقع اگر وی از زمره پرستشگران و موخدان نبود نبود می‌شد، خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿٩٢﴾ لَكِيتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٩٣﴾ [الصافات: ۹۳-۹۴]. «اگر او قبلاً از زمرهٔ

می فرماید: «كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَائِينَ التَّوَّابِينَ»^۱ (هر کدام از فرزندان آدم خطا می کنند و بهترین خطاکاران، توبه کنندگانند).

و توبه مایه رستگاری است، خداوند تعالی می فرماید:

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۳۱].

(ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید تا رستگار شوید).

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: (وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً)^۲ (بخدا سوگند، من روزانه بیشتر از هفتاد بار از خدا طلب مغفرت می کنم، و به سوی او توبه می نمایم).

و نیز فرمودند: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنِّي أَتُوبُ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةً)^۳ (ای مردم! به سوی خدا باز گردید (توبه کنید) چرا که من روزانه صد بار توبه می کنم).

و همچنین در فرموده های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ، وَلَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ»^۴ (اگر شما گناه نمی کردید و بعد از آن طلب بخشش نمی نمودید، بی شک خداوند بندگان را می آفرید که گناه کنند و بعد طلب مغفرت نمایند، و خداوند نیز آن ها را می بخشد).

پس این فرموده حبیب خداوند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بشارتی والاست که طلب مغفرت بعد از گناه موجب بخشش گناهان و وارد شدن در آغوش رحمت الهی می باشد، البته همانگونه که آدم علیه السلام شیوه و روش طلب مغفرت را آموخت:

﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۳۷].
«سپس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (و با گفتن آن ها توبه کرد) و خداوند توبه

پرستشگران نمی بود. او در شکم ماهی تا روز رستاخیز می ماند.»

۱- (حسن): ابن ماجه (ش ۴۲۵) / حاکم، المستدرک (ش ۷۶۱۷) و شیخ البانی در تحقیق سنن ابن ماجه آن را حسن دانسته است.

۲- (صحیح): بخاری (ش ۶۳۰۷) / ترمذی (ش ۳۲۵۹).

۳- (صحیح): مسلم (ش ۷۰۳۴ و ۷۰۳۵). پیغمبر صلی الله علیه و آله روزانه صد مرتبه با لفظ (أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ) توبه می کردند.

(صحیح): مسلم (ش ۱۳۶۲) / ترمذی (ش ۳۰۰) / نسایی (ش ۱۳۳۷).

۴- (صحیح): مسلم (ش ۷۱۴۱).

او را پذیرفت. خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است». و بر همین سبک نیز انسان باید از آموزه‌های دینی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله توبه را بیاموزد و آن را بکار گیرد.^۱

انجام اعمال صالح نیز بعد از توبه مایهٔ محو گناهان است؛ خداوند متعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ۱۱۴]. «بی‌گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد.»

البته انسان باید مدّ نظر داشته باشد که اهمال در توبه و ترک اعمال صالح و انباشته کردن گناهان بر یکدیگر موجب زنگ زدن و مستور شدن قلب از حقیقت و نور می‌گردد، خداوند صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴]. «هرگز! هرگز! اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دل‌هایشان را زنگ زده کرده است.»

حسن بصری رحمته گفته: زنگ‌زدن همان انجام گناه بر گناه است تا اینکه قلب انسان را کور می‌کند و می‌میراند.

و خداوند صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِم أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ [الأنعام: ۲۵]. «ما بر دل‌های آنان (به سبب کفر و نافرمانیشان) پرده‌ها افکنده‌ایم تا آیات را نفهمد (و نور بر ایمان بر دل‌هایشان ننابد) و به گوش‌هایشان سنگینی و کوری انداخته‌ایم (تا ندای حق را نشوند).»

دعوتگر باید به مسلمانان خصوصاً جوانان تأکید داشته باشد که شیطان در کمین انسان است و همانگونه که آدم عليه السلام را به اشتباه و نافرمانی خداوند صلی الله علیه و آله فریب داد، احتمال

۱- از جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: هرکس دعای زیر را بخواند، خداوند گناهانش را می‌آمرزد، اگر چه از میدان جهاد گریخته باشد: (أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ.) (من از خدای بزرگی که هیچ معبودی بجز او «بر حق» وجود ندارد و زنده و پاینده است، آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم.) (صحیح): حاکم، المستدرک (ش ۲۵۵۰). البته باید توجه داشت که توبه ارکانی دارد که بنده باید رعایت کند: ۱- در ارتباط با گذشته، اظهار پشیمانی قلبی که بنده با استغفار، اظهار ندامتش را به درگاه خداوند ابراز می‌دارد. ۲- در ارتباط با حال، دست کشیدن از گناه. ۳- در ارتباط با آینده، عزم قاطع بر عدم برگشت به آن. ۴- در صورتیکه حق الناس باشد جدای از موارد مذکور باید حقوق آن‌ها را بپردازد و یا حلالیت بگیرد و در صورتی که ناتوان از پرداخت باشد و یا اظهارش موجب فتنه و عداوت گردد و یا غیر قابل جبران باشد مانند مسائل ناموسی، برای آن افراد که حقی بر وی دارند دعای خیر و برکت و رحمت و مغفرت نماید.

دارد که هرکدام از انسان‌ها را به عناوین و اسباب مختلف از جمله: مال، قدرت، رابطه جنسی و ... فریب دهد، و انسان جهت امنیت حاصل کردن و دوری از آن باید به طور مطلق و کامل بر ذات اقدس الهی توکل محض نماید و همیشه و در همه حال در پناه توکل بر خداوند جل جلاله حرکت نماید و در صورتی هم که فریب خورد و به ورطه گناه افتاد باید همانند آدم علیه السلام و همسرش بلافاصله پشیمان شود و ترک معصیت نماید و با ندای استغفار زمینه رحمت و بخشش الهی را برای خود مهیا نماید، این مسیری است که هر انسانی ناگزیر از آن نیست.

(۱-۳) اهداف حاصل از موارد متعلق به شیطان

شیطان بنا بر تکبر و حسدی که داشت خود را منفور و طرد شده از درگاه الهی کرد و بلایی را بر سر خود آورد که پستی و پلشتی آن حدپذیر نیست، و با این عملکرد ننگین، خود را دشمن آدم و حوا (علیهما السلام) و فرزندان آن‌ها کرد به گونه‌ای که هر انسانی باید وی را به معنای واقعی دشمن بگیرد و با اسلحه‌هایی که خداوند جل جلاله در اختیار وی قرار داده، به نبرد این اهریمن بدکردار ملعون رود، تا در این نبرد سربلند و سرافراز و کامیاب به سرمنزل مقصود که همان رضای خداوند جل جلاله است، دست یابد.

(۱-۳-۱) حسد و کبر شیطان

هنگامی که خداوند جل جلاله به شیطان فرمان داد که بر آدم علیه السلام سجده برد، او تمرد کرد. این بخش از داستان و علت تمرد وی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّمَّنْ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ [الأعراف: ۱۲].

«(خداوند) به او گفت: چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده ببری، وقتی که من به تو دستور (تواضع و تعظیم برای آدم) دادم؟ (ابلیس) گفت: من از او بهترم؛ چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک.»

جواب شیطان - نفرین خدا بر او باد! - عذر بدتر از گناه بود. وی از اطاعت امر خداوند جل جلاله امتناع کرد و با حجت و قیاسی ناشایست تمرد کند، یعنی؛ شیطان ملعون گفت: من برتر از وی هستم، چگونه تو به من فرمان سجده بر آدم علیه السلام را می‌دهی؟ حجت آوردن ابلیس در واقع بیانی بر ضد خودش بود و ندای ﴿أَنَا خَيْرٌ مِّمَّنْ﴾ بیانی واضح از جهل و حماقت وی داشت که ریشه در حسد و کبر وی می‌نماید، زیرا:

۱- اعتراض شیطان بر اجرای امر پروردگار، کفر محض است؛ زیرا شأن و منزلت خداوند عز وجل اطاعت کردن مطلق از اوست و شأن مؤمن به خداوند عز وجل اطاعت مطلق از ذات کبریایی اوست. خداوند عز وجل می فرماید:

﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۳]. «خداوند در برابر کارهایی که می کند، مورد بازخواست قرار نمی گیرد ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می گیرند.»

۲- حجت آوردن در برابر خداوند عز وجل بیانگر اعتراض از اوست، و منزلت مؤمن ایجاب می کند که هیچ اعتراض و احتجاجی بر خداوند عز وجل نداشته باشد، بلکه خداوند عز وجل حجت بالغه و دارای دلیل روشن و رسا است.

۳- شیطان ملعون امثال امر پروردگار عز وجل را مشروط به نیک شمردن و موافقت خودش دانست که این سرپیچی از اطاعت خداوند عز وجل است، و نفسش را همانند شریک و انبازی برای خداوند عز وجل می داند که با وی مجادله و دشمنی می کند، و این کفر مطلق است.

۴- استدلال شیطان بر برتر بودن ساختار وی استدلالی باطل و نمادی از جهل فضیح و قبیح وی است؛ زیرا ملائکه از نور ساخته شده اند و وی از زبانه شعله‌ور آتش خلق شده که دود نیز با آن همراه است، و هیچ شکی در برتری نور بر آتش نیست، و ملائکه با وجود مخلوق بودن از نور بنابر امثال امر خداوند عز وجل بر آدم عليه السلام سجده بردند، پس با این قیاس شیطان، سجده وی اولی بود.

۵- حتی با فرض محال قبول نمودن برتری ساختار خلقت شیطان، هرگز نمی توان پذیرفت که آتش از خاک برتر باشد؛ زیرا که تمامی آفریدگان زنده از جمله: گیاهان، حیوانات و انسان ذاتاً با واسطه از خاک آفریده شده اند، پس خاک با هر اعتباری بر آتش برتری دارد؛ زیرا آتش و زبانه شعله‌ور شده آن هرگز چنین مزیتی ندارد، پس تعظیم و تکریم وی بر آدم عليه السلام خلق شده از خاک باز مسجل و قیاس وی باطل است.

۶- ابلیس نادان از اینکه خداوند عز وجل، آدم عليه السلام را با دستان خود آفریده و از روح خود در وی دمیده و بر ملائکه امر بر سجده وی نموده، غافل بوده که آدم عليه السلام از چه اختصاصات و امتیازات وصف ناپذیری برخوردار بوده است، و بدین خاطر

وی بر ملائکه نیز برتری یافته در حالی که ملائکه با عنصر ساختاری خود و اطاعت از ربّ العالمین از شیطان ملعون برتری جسته‌اند.

همانطور که محرز گردید دو صفت پلید "کبر و حسادت" شیطان را به منجلاب کفر و ستیز با امر پروردگار ﷻ نمود، خداوند ﷻ در خطاب به تکبر شیطان فرموده‌اند:

﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾﴾ [الأعراف: ١٣] «(خداوند به شیطان) گفت: پس از این (بهشت) فرود آی! تو را نرسد که در این

(مکان دل‌آرا و جایگاه والا) تکبر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمره خوارانی». با این وصف تکبر از جمله اخلاق مذموم و کریه‌ی است که انسان را از زمره انسان‌های خوار و پست می‌کشاند و بدین خاطر است که خداوند ﷻ فرموده‌اند:

﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾﴾ [الحديد: ٢٣]. «و خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد.»

و از جمله قوانین ثابت خداوند ﷻ است که هرکس تکبر ورزد از زمره دوزخیان خواهد بود مگر اینکه توبه نماید، خداوند ﷻ می‌فرمایند:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾﴾ [الأعراف: ٣٦]. «و کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از آن‌ها، خویشتن را فراتر گیرند و سربیزی کنند، آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.»

و بدین خاطر هم است که پیغمبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ»^۱. (هر کس به اندازه سنگینی دانه خردلی در قلبش کبر باشد، وارد بهشت نمی‌گردد).

انسان باید بداند همانطور که شیطان کبر و غرور داشت، همین صفت را به انسان نیز القا می‌کند، و دواى این درد، خشوع و تواضع در برابر خداوند و اجرای اوامر و نواهی اوست، همانطور که پیش‌تر بیان شد جوهر اسلام اطاعت محض و بدون چون و چرای انسان در برابر خالقش است و این حاصل نمی‌گردد مگر با خشوع و تواضع در برابر خالق عظیم. خداوند تعالی می‌فرماید:

۱- (صحیح): مسلم (ش ۲۷۵) / ابوداود (ش ۴۰۳) / ابن ماجه (ش ۵۹).

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ﴾ [الحديد: ۱۶]. «آیا وقت آن برای مؤمنان فرا نرسیده است که دل هایشان به هنگام یاد خدا، و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟»
 نماد این عملکرد در ملائکه مقرب الهی بود که بر مبنای حکم ذات اقدس یکتا بر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ سجده بردند. و انسان باید آن را اسوه خود قرار دهد.

شیطان جدای از تکبر و غرور، حسادت نیز داشت، اگرچه این خصلت‌های ناپسند در همدیگر ریشه دارند، به گونه‌ای که خداوند می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل و من یتول فإن الله هو الغنی الحمید] ﴿[الحديد: ۲۳-۲۴]. «خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد. همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را نیز به بخل ورزیدن دعوت می‌کنند. هرکس که (از این فرمان) روی گردان شود (به خدا زبانی نمی‌رسد) چرا که خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است.»

بخل و حسادت جز در امورهای معنوی و درجات قرب به خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ، از امور مذمومی است که انسان باید از آن بپرهیزد و از جمله آثار تکبر و خودپسندی، حسد می‌باشد که آنقدر مذموم می‌باشد که انسان باید از آن به خداوند متعال پناه ببرد، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ ۱ ﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾ ۲ ﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾ ۳ ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ ۴ ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ ۵ ﴿[الفلق: ۱-۵]. «بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم. از شرّ هر آنچه خداوند آفریده است. و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا می‌رسد. و از شرّ کسانی که در گره‌ها می‌دمند. و از شرّ حسود بدان گاه که حسد می‌ورزد.»
 افراد حسود در واقع به خداوند حکیم ناسپاسند؛ زیرا آن‌ها کسانی‌اند که به داده‌های خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به دیگران ناخشنودند و با این وصف همیشه در کمین هستند انسان را از نعمت‌های خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در دین و دنیا محروم سازند، این افراد با همه تلاش که می‌کنند، هرگز آسوده‌خاطر نیستند و عملکرد آن‌ها در این زمینه نمادی محرز از کمبود شخصیتی و بیماری درونی دارد لذا انسان باید مواظب شرّ آن‌ها باشند، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ [البقرة: ۱۰۹]. «بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند با اینکه حقانیت برایشان کاملاً روشن گشته است.»

پس بر دعوتگران لازم است که افراد را بر مبنای انقیاد و تسلیم شدن محض در برابر حق و شریعت اسلام تربیت کنند، و به آن‌ها بیاموزند که باید همیشه ندای ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۵]. «شنیدیم و اطاعت کردیم.»

بر قلب و وجود آن‌ها سیطره یابد و حتی اگر مخالفین آن‌ها از حق صحبت نمودند باید از جناح‌گیری پرهیز نموده و با تمام وجود حق را بپذیرند. همچنین باید دعوتگران خود را از تکبر و برتری دور کنند و همانگونه که خداوند جل جلاله به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرمان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵]. «دو بال (محبت و مودت) خود را برای مؤمنان که از تو پیروی می‌کنند بگستران.»

پس همیشه باید خیرخواه و امین مردم باشد. همچنین شایسته دعوتگر نیست که نسبت به مسلمانان دیگر تکبر نماید، خداوند متعال درباره صفات مؤمنانی که دوستشان دارد و آنان نیز پروردگارش را دوست دارند می‌فرماید:

﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴]. «نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند.»

ابن کثیر رحمته الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «این صفات مؤمنین کامل است که در برابر ولی و برادرش متواضع و فروتن است و در برابر دشمنش سختگیر و شکست‌ناپذیر است، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.»^۱

آری! با همه این اوصاف جای بس تعجب است که برخی از مسلمانان نسبت به دیگر مسلمانان به گونه‌ای ناشایست رفتار می‌کنند و بدون اینکه هیچ تلاشی برای

اصلاح آن‌ها انجام داده باشند به انتقاد و بیان بدی‌های آن‌ها در نزد دیگران می‌پردازند، گویی این افراد فراموش کرده‌اند که غیبت حرام است، و چنان‌چه از خود آن‌ها سؤال شود که این همه انتقادهای بی‌ثمر و بدگویی‌ها بهره چیست؟ جوابی ندارند. آن‌ها نمی‌دانند که شیطان این اعمال را مدخلی برای تفرقه و جدایی مسلمانان یافته است خصوصاً در عصر حاضر که دشمنان بسیاری در کمین آن‌ها هستند، پس موضع‌گیری مسلمانان نسبت به هم باید همانند رفتار پیغمبر خداوند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنان باشد که خداوند آن‌را چنین وصف می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸] «بیگمان پیغمبری از خود شما به سویتان آمده است، هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید، به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است.»

در نتیجه هر دعوتگری نخواهد خود را از کبر و حسد خالی سازد و مزین به این صفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در آیه مذکور نگردد، باید در اخلاص و جهت عملکرد خود شک کند، و بی‌شک پای در بیراهه نهاده است و موجبات هلاک خود و دیگران را فراهم آورده است.

(۱-۳-۲) حیل‌های شیطان و دشمنی او با انسان

شیطان دشمن آدم عليه السلام است؛ زیرا خداوند جل جلاله به سبب عدم سجده وی بر آدم عليه السلام مورد طرد و لعن خداوند تعالی قرار گرفت، و بدین خاطر شیطان دشمنی خود را به آدم عليه السلام و همه فرزندان وی تسری داد؛ چرا که آن‌ها دارای ارتباط خویشاوندی با آدم عليه السلام هستند، خداوند تعالی دشمنی شیطان را در قرآن کریم به آدم عليه السلام، و همسرش عليها السلام و فرزندان آن‌ها خبر می‌دهد و آن‌ها را از این دشمن همیشه در کمین تحذیر و آگاه می‌کند، برخی از این آیات عظیمه عبارتند از:

۱- خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿۳۶﴾ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَزَوْجُكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿۳۷﴾﴾ [طه: ۱۱۶-۱۱۷]. «ای پیغمبر! بیان دار) آنگاه که به فرشتگان دستور دادیم: برای آدم سجده (ی تعظیم و تکریم) بپرداز، پس

سجده بردند مگر ابلیس که سر باز زد. آن وقت گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر تو است، پس (بپایند به دام و سوسه خود شما را گرفتار نسازد و) از بهشت بیرونتان نکند که به رنج و زحمت خواهی افتاد.»

۲- خداوند عز وجل می فرماید:

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿۲۰﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۱﴾﴾ [الأعراف: ۲۰-۲۱].

«سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا عورات نهان از دیده آنان را بدیشان نماید و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است، مگر بدان خاطر که (اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می شوید، و یا اینکه (در این سرا) جاویدان خواهید شد. تا پروردگارشان فریادشان زد که آیا شما را از این درخت نهی نکردم و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم.»

۳- خداوند عز وجل از دشمنی شیطان به فرزندان آدم علیهم السلام خبر می دهد و می فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۳۹﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۴۰﴾﴾ [الحجر: ۳۹-۴۰]. «گفت: پروردگارا! به سبب اینکه (به خاطر انسان) مرا گمراه ساختی، (معاصی و اعمال زشت را) در زمین برایشان می آرایم و جملگی آنان را گمراه می نمایم مگر بندگان گزیده و پاکیزه تو از ایشان.»

﴿لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ﴾ یعنی؛ برای فرزندان آدم علیهم السلام زینت می دهم.

۴- خداوند عز وجل می فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿۳۶﴾ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۳۷﴾﴾ [الإسراء: ۶۱-۶۲]. «زمانی که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم کرنش کنید، فرشتگان جملگی کرنش کردند مگر ابلیس. گفت: آیا برای کسی کسی کرنش کنم که او را از گل آفریده‌ای؟ شیطان گفت: به من بگو که آیا همان کسی است که او را بر من ترجیح و گرامی داشتی؟ اگر مرا تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی نابود می گردانم.»

شیطان در کمال گستاخی خداوند عز وجل را مسبب گمراهی خود می داند، در حالی که به هیچ وجه اینگونه نبود، بلکه تمرد و عصیان خودش که ریشه در تکبر و حسادت وی

داشت باعث کفر و عصیان وی شد، خداوند عز وجل می فرماید:

﴿قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا تَجِدُنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الأعراف: ۱۶-
۱۷]. «(شیطان) گفت: بدان سبب که مرا گمراه کردی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین
آنان می‌نشینم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ به سراغ
ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌کنم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.»
با وجود این جسارت و کج‌فهمی، شیطان عزم و تصمیم در گمراه کردن فرزندان
آدم عليه السلام را می‌نماید و بدین خاطر از خداوند عز وجل طلب عجیبی می‌کند و خواهان زندگی
جاوید در دنیا می‌شود، خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٨٠﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ
الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾﴾ [ص: ۷۹-۸۱]. «گفت: پروردگارا! پس تا روزی مرا مهلت بده و ممیران تا روزی که
مردمان دوباره زنده می‌گردند، (خداوند) فرمود: تو از مهلت داده‌شدگانی، تا روز زمان معین.»
با توجه به این آیه شریفه خداوند عز وجل به شیطان فرصت می‌دهد ولی نه تا روز
رستاخیز، بلکه ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ یعنی؛ تا زمان معینی که خداوند انتهای
عمر اهریمن را در آن معلوم داشته و این زمان اندکی قبل از قیامت خواهد بود^۱، پس با
این وصف شیطان عمر طولانی را در دنیا خواهد داشت. با این وصف خداوند عز وجل به
شیطان فرصت می‌دهد تا بر زمین بماند و مایه امتحان و آزمایش بندگان خداوند عز وجل
باشد، شیطان با همه تکبر و عصیانی که در برابر خداوند عز وجل بجا آورد، و دشمنی که با
آدم عليه السلام و ذریه وی دارد، عزم راسخ در گمراهی بندگان خداوند عز وجل می‌نماید.

۱- البته علما در زمینه این وقت داده شده به شیطان اختلاف نظر دارند: برخی همچون بغوی آن را
تا زمان دمیدن نفخ اول می‌داند و برخی آن را تا زمان موجودیت بشر بر روی کره خاکی می‌دانند
تا امتحان بر آن‌ها انجام گیرد، ولی آنچه به نظر می‌رسد این است که خواسته شیطان یعنی؛ تا
روز رستاخیز پذیرفته نشده است و آن می‌تواند اندکی قبل از پایان طول حیات دنیا باشد. نک:
سعدی، تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام‌المنان، ص ۷۱۶، طبری، جامع‌البیان فی تأویل
القرآن، ۲۴۱/۲۱؛ بغوی، تفسیرالبغوی، ۱۰۲/۷.

با همه کینه و دشمنی شیطان و اعلان آشکار این دشمنی از طرف وی، خداوند تعالی بس شفاف و واضح به بندگان اعلام می‌دارد:

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾ [فاطر: ۶]. «بی‌گمان شیطان دشمن شما است، پس شما هم او را دشمن بگیرید».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [البقرة: ۱۶۸]. «پابه‌پای شیطان راه نیفتید، بی‌گمان او دشمن آشکار شماست».

این تحذیر خداوند تعالی، یعنی؛ دوری از شیطان و راه وی از واجبات شرعی است. بر هر مسلمانی واجب است که همیشه در طاعت پروردگار خود بماند، و از لوازم بندگی خدا دوری از شیطان و احزاب او است که مقدمه و اساس بندگی خدا می‌باشد زیرا؛ "ما لا یثم الواجب إلا به فهو واجب" یعنی؛ مقدمه واجب نیز واجب می‌باشد بدین خاطر است که خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿يَبْنِيْ عَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ [الأعراف: ۲۷]. «ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد، همان‌گونه که پدر و مادرتان را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد...».

پس انسان باید همیشه و در همه حال بداند که شیطان از جهت‌های مختلف تیرش را به سوی او نشانه برده و به گونه‌ای او و حزبش در کمین انسان نشسته‌اند که انسان آن‌ها را نمی‌بیند:

﴿إِنَّهُ يَرْنِكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾ [الأعراف: ۲۷]. «شیطان و همدستانش شما را می‌بینند، در صورتی که شما آن‌ها را نمی‌بینید».

و بدین خاطر است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ جَرَى الدَّمِ»^۱ (شیطان همانند مجرای خون در بدن فرزند آدم جریان دارد). یعنی؛ همیشه او را می‌پاید و او را در سیطره خود دارد و در وی نفوذ می‌کند مگر اینکه انسان، این دشمن دیرینه خود را بشناسد و در پرتو نور آیات الهی بتواند در هر موقع و حالتی سلاح مناسب مقابله با وی را داشته باشد، تا در این نبردی که تا زمان مرگ

۱- (صحیح): بخاری (ش ۲۰۳۸) / مسلم (ش ۵۸۰۷) / ابوداود (ش ۲۴۷۲) / ابن ماجه (ش ۱۷۷۹).

انسان جریان دارد، همیشه پیروزمند و سرافراز بیرون آید، و بدین خاطر است باید هر مسلمان و هر دعوتگری در جریان حیات خود و کار دعوت از مکاید شیطان غافل نگردد و مبادا او را با ترفندهایی که اگر انسان مواظب نباشد، محاصره کند و به دام بیندازد و انسان قیامت خود را از دست دهد.

با ثبوت دشمنی بزرگ شیطان و قبیلهٔ بدکردارش، جهت تشخیص مکاید شیطان برای انسان سعی خواهد شد که برخی از کیده‌های این موجود خبیث ملعون در پرتو آیات الهی به صورت مختصر و مفید بیان شوند، تا انسان با شناسایی آن‌ها شیطان را از هدف اصلی‌اش که گمراهی و نابودی و فساد و تباهی و پلشتی انسان است، مأیوس و ناامید گرداند، برخی از این مکاید عبارتند از:

(۱-۳-۲-۱) آراستنِ باطل و ابتداع

از جمله حيله‌های شیطان زینت بخشیدن به اعمال زشت و حرام نزد انسان است، شیطان در این شگردِ پلیدی خود سعی بر آن دارد که انسان را با تلقینِ یاوه‌ها و دروغگویی متقاعد کند کاری که وی انجام می‌دهد، نه تنها زشت و حرام نیست بلکه نکو و پسندیده می‌باشد، قرآن کریم این شیوهٔ عملکرد شیطانِ رجیم را اینگونه بیان می‌فرماید، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ ﴿۴۳﴾ [الأنعام: ۴۳]. «آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند، ولی دل‌هایشان سخت شده است (و علاوه بر قساوت قلب) اهریمن (هم) اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان آراسته و پیراسته است.»

دو نمونه از تزیین اعمال توسط شیطان که قرآن آن‌را به تصویر کشیده است عبارتند از:
اول: خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ

لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۴۸﴾ [الأنفال: ۴۸]. «(به یاد آور) زمانی را که اهریمن (با وسوسه‌های خود) اعمالشان را در جلو دیدگانشان می‌آراست و می‌گفت: امروز هیچکس نمی‌تواند بر شما پیروز شود و من، هم‌پیمان و یاور شما هستم.»

این گفته شیطان خطاب به دشمنان پیغمبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است، مفسران در تفسیر این آیه دو دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: شیطان بدون اینکه به شکل انسان درآید، آنان را وسوسه کرد.
دیدگاه دوم: برای کفار قریش در حالی که جهت نبرد با مسلمانان رهسپار بدر بودند، به شکل انسان درآمد، کفار از طایفه بنی کنانه می‌ترسیدند که مبادا از پشت به ایشان حمله کنند، شیطان خود را در شکل سراقه کنانی درآورد و به کفار قریش گفت: من یاری دهنده شما از بنی کنانه هستم، و از جانب آن‌ها گزندی به شما نمی‌رسد، پس گفته **﴿وَأَيُّ جَارٍ لَّكُمْ﴾** بنا بر حقیقت است و معنی "جار" در اینجا به معنی دافع ضرر از صاحبش است.^۱

دوم: خداوند تعالی در داستانی گفته دهد به سلیمان علیه السلام را درباره ملکه سبا چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَرَبِّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ﴾ [النمل: ۲۴]. «من او و قوم او را دیدم که به جای خدا برای خورشید سجده می‌برند، و اهریمن اعمالشان را در نظرشان آراسته است و ایشان را از راه (توحید) به در برده است، آنان (به خدا و یکتاپرستی) راهیاب نمی‌گردند.»^۲

از جمله موارد بس خطرناکی که شیطان از مدخل تزیین اعمال، انسان را در بند می‌کشد و فریب می‌دهد انداختن وی در ورطه بدعت و نوآوری است، بدعت در دین به گونه‌ای است که انسان مسلمان فکر می‌کند که عمل وی عبادت و مطابق قوانین الهی است و حتی در مواردی خود انسان‌ها بر آن نام بدعت حسنه می‌گذارند، غافل از اینکه هر بدعتی در دین شر است و موجب آتش جهنم می‌شود.^۳ تفاوت آن با معصیت در آن

۱- نک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۷۲/۴ و ۷۳؛ بغوی، معالم التنزیل، ۳/۳۶۶ و ۳۶۷؛ بیضاوی، أنوار التنزیل وأسرار التأویل، ۲/۳۹۶.

۲- نک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۶/۱۸۷.

۳- در قرآن، آیات زیادی مبنی بر تبعیت از شریعت وجود دارد که این آیات، هرگونه تبعیت و پیروی به غیر از راه و شیوه‌ای که شارع مقدس آن را تشریح نموده است، بدعت و حرام می‌داند و این امر به گمراهی و تفرقه منجر خواهد گشت. از جمله می‌توان اشاره نمود: **﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾** [الحشر: ۷]. «چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی)

است که انسان می‌داند که اشتباه و خطا می‌کند و باید توبه نماید ولی در مورد بدعت تصور نمی‌کند که به بی‌راهه و معصیت کشیده شده است. بدین خاطر علما در مورد بدعت گفته‌اند: بدعت از معصیت شرتر و بدتر است، و انسان‌های مبتدع به گونه‌ای مصداق این آیه شریفه قرار می‌گیرند که خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۳۳﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۳۴﴾﴾ [الكهف: ۱۰۳-۱۰۴]. «(ای پیغمبر! به کافران) بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنان کسانی‌اند که تلاش و تکاپویشان در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند.»

در مواردی داعیانِ اِلی الله به گناه و معصیت می‌افتند و اشتباهات خود را نیک می‌دانند و هیچ انتقادی را نمی‌پذیرند و تصور می‌کنند حق مطلق تنها آن‌ها هستند و حتی دیگر مسلمانانی که با وی همنشینی و مجالست دارند به دلیل مهر و عطوفتی که نسبت به یکدیگر دارند و یا در مواردی بنابر خجالت کشیدن از نهی از منکر از انتقاد وی خودداری می‌کنند و آن‌ها این عمل خود را نکو می‌پندارند. خداوند تعالی، بنی اسرائیل را سرزنش می‌کند وقتی نهی از منکر نمی‌کردند، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾﴾ [المائدة: ۷۸-۷۹]. «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و از حدّ می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاری‌ها خلع نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند!».

باید در دین از افراط‌گرایی دوری کرد؛ چراکه دین نه تنها قلم صحّه بر آن نمی‌گذارد بلکه بر آن خط بطلان می‌کشد. و هر داعیی باید انتقاد پذیر باشد و هرگز

آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.» همچنین پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ.» «هرکس در این شریعت ما چیز تازه و نویی پدید آورده است مردود است.» پس از آنجائی که دین کامل است و نیازی به افزایش ندارد و پیامبر صلی الله علیه و آله صراحتاً تشریح غیر از تشریح حق تعالی را مردود می‌داند پس جایی برای بدعت‌های حسنه در دین نمی‌ماند. حدیث مذکور: (صحیح): بخاری (ش ۲۶۹۷) / مسلم (ش ۴۵۹۰) / ابوداود (ش ۴۶۰۸).

خود را حق مطلق نخواند و اعمال خود را برتر نشناسد بلکه همیشه با اخلاص و ایمان به انتقادهای مخالفان خود گوش فرا دهد و نیک و آراسته بدانها پاسخ گوید و هرگز به گونه‌ای عمل ننماید که بین مسلمانان تفرقه حاصل گردد.

پیشگیری از حیل‌های شیطان در آراسته کردن اعمال و ابتداع:

بنیادی‌ترین اصل در مصون ماندن از تزئین اهریمن، سر تسلیم فرود آوردن به احکام الهی و تبعیت محض از رهنمون‌های خداوند ﷻ و پیغمبر عظیم‌الشان ﷺ است؛ زیرا در چهارچوب احکام الهی دیگر مجالی برای احداث و پیدایش احکامی دیگر نمی‌ماند و مسلمان باید این فرموده گرانبار رسول اکرم ﷺ را آویزه دل و جان خود کند، که می‌فرماید: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۱ (هرکس در دین ما چیزی بوجود آورد که از آن نیست، مردود است).

جامعه اسلامی نیز باید مطابق احکام الهی و مستند به قوانین شریعت حکم صادر کند و همچنین در برابر یکدیگر بدون هیچ انگیزه‌ای منفی در صورت اشتباه و خطا از جانب مسلمانی به آن تذکر دهد و وی را از گناه نجات دهد؛ چرا که امر نمودن مردم به انجام اعمال نیک و خود عکس آن را انجام دادن، طبق قوانین خداوند ﷻ از گناهان کبیره است، مثلاً: چنانچه کسی از تحریم ربا و نگاه به نامحرم صحبت می‌کند ولی خود در دام معاملات حرام و نگاه‌های پلید غرق است، آیا این چنین افراد فرموده خداوند ﷻ را فراموش کرده‌اند که می‌فرمایند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۴﴾﴾ [الصف: ۲-۳]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی (به دیگران) می‌گویید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگویید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد.»

(۱-۳-۲) ترساندن مؤمنان

انسان بنابر غریزه از هر آنچه مایه اذیت و آزار و ضرر به وی گردد، می‌هراسد و لازمه این ترس فرار از آن است. شیطان نیز از این صفت انسان باخبر است، و آن را

۱- (صحیح): بخاری (ش ۲۶۹۷) / مسلم (ش ۴۵۹۰) / ابوداود (ش ۴۶۰۸).

وسيله‌ای برای پیشبرد اهداف خبیث خود کرده است. خداوند تعالی نیز انسان را از این حيلهٔ شیطان که در دو زمینه؛ مال و اولیای شیطان می‌باشد، به صورت شفاف و با جزئیات آگاه می‌سازد.

الف) وسوسه‌های هراس از تنگدستی

انسان مال را دوست دارد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ [الفجر: ۲۰]. «و اموال و دارایی را بسیار دوست می‌دارد».

و نیز خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ﴾ [آل عمران: ۱۴]. «برای انسان، محبت شهوات (و دل بستگی به امور مادی) جلوه داده شده است. از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره...».

پس شیطان یکی از مدخل‌های نفوذ و تسلط بر انسان را حریص کردن انسان بر مادیات می‌داند و سعی دارد در این زمینه از دو جهت به انسان ضربه بزند:

اول) سعی دارد که انسان به حرام و از راه‌های بس ناشایست به این مادیات دست یابد. دوّم) تلاش می‌کند که انسان را از انجام اعمال صالح با مالش همچون انفاق و زکات و... بترساند و راه‌های ترس و رعب انداختن وی نیز روش‌های مختلف دارد، در مواردی انسان را از انفاق باز می‌دارد و آن را مایهٔ فقیر شدن انسان جلوه می‌دهد در حالی که خداوند فرموده‌اند:

﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الزَّبْوَانَ وَيُرِي الْأَصْدَقَاتِ﴾ [البقرة: ۲۷۶]. «خداوند ربا را نابود می‌کند و

(ثواب) صدقات (و اموالی که از آن بذل و بخشش شود) را فزونی می‌بخشد».

این بدان خاطر است که شیطان خواهان فقر و فحشا است، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا

وَاللَّهُ وَسِعَ عَلَيْهِمْ﴾ [البقرة: ۲۶۸]. «اهریمن شما را وعده تهیدستی می‌دهد و به انجام گناه شما را دستور می‌دهد، ولی خداوند به شما وعده آموزش خویش و فزونی می‌دهد و خداوند فضل و رحمتش وسیع (و از همه چیز) آگاه است».

شیطان بنابر علاقه‌ای که انسان به مال و شغل و جایگاه مادی که دارد، سعی دارد انسان را برای حفظ و نگهداری آن به گونه‌ای بهراساند تا انسان جهت محافظت آن از امر الهی درگذرد و دست به هر کاری بزند، و در مواردی این مسئله برای داعی آنقدر

سنگین می‌شود که در صورتی که در ایمان و توکل خود سستی کند مجالی برای ضربه سهمگین شیطان بر او حاصل می‌شود و نباید در این راستا از هیچ تهدیدی بهراسد و فقط الله را مدّ نظر گیرد.

پیشگیری و مقابله با فتنه مال

انسان مسلمان و دعوتگر باید بداند که مال از آن خداست، و خداوند تعالی انسان را مالک مال کرده است، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَعَاثُوهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ [النور: ۳۳]. «و از مال و ثروت خدا که خدا به شما داده است بدیشان بدهید.»

و نیز می‌فرمایند:

﴿ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ [الحديد: ۷]. «به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و از چیزهایی ببخشید که شما را در آن‌ها نماینده (ی خود در تصرف) و جانشین دیگران در بدست گرفتن اموال کرده است؛ زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و (در راه خدا) بذل و بخشش کنند، پاداش بزرگی دارند.»

پس انسان با این وصف قبل از مرگ، حیاتش را غنیمت شمرد و اموال خود را انفاق کند؛ تا در سایه این انفاق جدای از لیبیک گفتن به امر پروردگار، از مزایای آن در دنیا و آخرت بهره‌مند گردد. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَنْفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ [المنافقون: ۱۰-۱۱]. «از چیزهایی که به شما داده‌ایم بذل و بخشش و صدقه و احسان کنید، پیش از آنکه مرگ یکی از شما در رسد و بگوید: پروردگار! چه می‌شود اگر مدّت کمی مرا به تأخیر اندازی و زنده‌ام بگذاری تا احسان و صدقه بدهم و در نتیجه از زمره صالحان و خوبان شوم؟!»

انسان مسلمان و دعوتگر باید بداند که خداوند متعال، رزاق است. و در مواردی که دعوتگری از طرف شیطان تهدید به نابودی رزق و روزیش می‌شود، در این حالت ترس فقر و مشکلات مادی به سراغش می‌آید، وی باید بداند که خداوند تعالی، رزاق است. برای مسلمان مسلم است که تکیه بر اسباب مبنی بر رازق بودن آن‌ها شرک است و نفی

اسباب که مشروع و علنی هستند کفر به حساب می‌آید، پس هرکس از ترس فقر از بیان و عمل به حق استنکاف کند، نباید شک داشته باشد که وی در رازقیّت خداوند جل جلاله دچار مشکل شده و دامنش به شرک آلوده گشته است؛ زیرا خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود: ۶]. «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی آن، بر عهده خداست.»

این آیه کریمه بیانی واضح در کفیل بودن خداوند جل جلاله به رساندن رزق به هر جنبنده بر زمین دارد و انسان نیز در این وعده صادق، داخل می‌گردد. و نیز خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَكَايِنٍ مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾ [العنکبوت: ۶۰]. «چه بسیارند جنبندگانی که نمی‌توانند روزی خود را بردارند، خدا روزی‌رسان آن‌ها و شماست.»^۱

پس انسان مسلمان باید همیشه بداند که خداوند رازق اوست و تقوا پیشه کردن و بر حق ماندن و تقوا پیشه کردن مسیله‌ای برای کسب رزق می‌باشد. خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿۲﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ [الطلاق: ۲-۳].

۱- یکی از نام‌های زیبای خداوند جل جلاله، رزاق است. خداوند جل جلاله می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ

الْمَتِينِ ﴿۵۸﴾ [الذاریات: ۵۸]. (تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.)

رزاق یعنی؛ بسیار روزی‌رسان و رزق دهنده. رزاق تنها رزق و روزی‌دهنده در جهان هستی است. اوست که رزق و روزی را بر اساس نیازها آفریده و به بندگان و موجودات می‌دهد. رزاق، دهنده رزق مادی و معنوی، ظاهری و باطنی در دنیا و عقبی می‌باشد. رزاق به مؤمنان و موحدان در دنیا و عقبی رزق فراوان، پاک، والا، خاص و ویژه عطا می‌کند. رزاق روزی را برای هرکس که خود بخواهد گسترده و فراخ یا تنگ و کم می‌گرداند. واقعاً در این افزایش و کاهش نعمت نشانه‌های مهمی برای مؤمنان است و این‌که مواظب باشند مسبب‌الاسباب را فراموش نکنند و تنها به اسباب چشم ندوزند.

مؤمن در راستای توحید رازقیّت همیشه خداوند را رازق می‌داند و در صورتیکه باطل را بر حق بخاطر رزقش ترجیح دهد و یا در کسب روزی فقط بر اسباب تکیه کند بی‌شک در توحید رازقیّت به بیراهه رفته و آلوده به شرک شده است. مؤمن با توکل بر خدا و اتخاذ اسباب به جمع‌آوری رزق که از تکالیف وی می‌باشد، می‌پردازد و میزان آن دست وی نیست و بر هر آنچه به وی رسد شکرگزار و راضی است. مؤمن با کسب روزی حلال سعی دارد دیگران را نیز از آن بهره‌مند کند تا این صفت در وی تجلی یابد و هرگز دیگران را از رزق و حق خود محروم نمی‌کند.

«هرکس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات را برای او فراهم می‌سازد و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند.»^۱

ب) ترساندن شیطان از دوستانش

دوستان شیطان، یاری‌دهندگان، دوستداران و پیروان او هستند، اهریمن با داشتن چنین دوستانی سعی دارد که دل مؤمنان را بلرزاند و آن‌ها را از وجود و عملکرد دوستانش بهراسد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ۗ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۵﴾

[آل عمران: ۱۷۵]. «این تنها اهریمن است که شما را از دوستان خود می‌ترساند، پس از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان هستید.»

پس شیطان بر دوستان خود تکیه می‌زند و انصار خود را بازوهای خود می‌داند تا بدین وسیله به مؤمنان ضربه زند، با همه این تهدیدها خداوند تعالی ابراز می‌دارد که دوستان شیطان ضعیف و پوچند و ارزش ترسیدن را ندارند و تنها کسی که مستحق ترس را داراست، خداوند متعال می‌باشد. از صفات انبیای الهی که اسوه و قدوة بشریتند، این می‌باشد که در برابر ترس‌ها و تهدیدها فقط از خداوند تعالی هراس دارند. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَحْشَوْنَهُ ۗ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ۗ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ

حَسِيبًا ﴿۳۹﴾ [الأحزاب: ۳۹]. «پیغمبران پیشین، یعنی آن کسانی که رسالت‌های خدا را (به مردم می‌رساندند)، و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند، و همین بس که خدا حسابگر باشد.»

و نباید فراموش کرد کسانی که به این ندا لبیک گفته‌اند، پیروزمند شده‌اند، همانند اصحاب پیغمبر خدا تعالی که خداوند تعالی در مورد آن‌ها تعالی می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۷۲﴾

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَاتَّقَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۷۳﴾ [آل عمران: ۱۷۲-۱۷۳]. «کسانی که پس

۱- نک: بیضاوی، انوارالتنزیل و اسرارالتأویل المعروف بتفسیرالبیضاوی، ۲۲۱/۵؛ تستسری، تفسیرالتستری، ۱۵۵/۲.

از زخم‌هایی که خوردند و جراحتهایی که برداشتند، فرمان خدا و پیغمبر را اجابت کردند، برای کسانی که (چنین کار) نیکی کردند و (از نافرمانی خدا و پیغمبر ترسیدند و) پرهیز نمودند، اجر و پاداش بس بزرگی است. آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمده‌اند، پس از ایشان بترسید؛ ولی بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.»

این مؤمنان، آن کسانی هستند که پیغمبر ﷺ آنان را سحرگاه روز بعد از کارزار تلخ و ناگوار اُحد، بار دیگر به بیرون رفتن با خود خواند، و ایشان در حالی که هنوز زخم‌هایشان تازه بود، و دیروز نیمه‌جانی از دستِ مرگ در کارزار پدر برده بودند، و هنوز هول و هراس و بلوای رزم، و مرارت و سختی شکست، و شدت و حدت بلا و اندوه را فراموش نکرده، و عزم و اراده خویشتن را باخته، و گذشته از زخمی بودن، تعدادشان کاهش یافته بود، فرمان رسول ﷺ را لیبیک گفتند.

این رادمردان تاریخ، الگویی برای عمل هستند و با همه ترس و هولی که آن‌ها را دربر گرفته بود (و خداوند این راز غیبی را برملا کرد؛ زیرا فقط خداوند به درون‌ها آگاه است)، ولی آن‌ها استقامت کردند و دست از پا خطا نکردند و با قدم‌های محکم و طربناک به سوی حقیقت رفتند هرچند خطرها و ملامت‌هایی را احساس می‌کردند، پس هر مسلمان و دعوتگری نیز باید بداند که در مسیر حق دچار آزمون‌هایی خواهد شد؛ چرا که دعوت به سوی خداوند ﷻ، جهاد در راه او محسوب می‌شود، و بی‌شک جهاد معارضه و مبارزه با باطل است و سرستیز با ظالمان زورگویی دارد که در پیشبرد اهداف خبیث خود از هر گونه اقدامی علیه مسلمانان و دعوتگران دریغ نمی‌کنند و آنان را اذیت و آزار می‌نمایند و ...، پس دعوتگر باید دلخوش و دلگرم به وعده‌های الهی و ثواب و رضایت وی باشد. خداوند انسان را از این مضمون آگاه می‌سازد و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِعَاءِ الْقَوْمِ إِنَّ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُونَ كَمَا تَأْمُونُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۰۴]. «در جستجوی قوم (کافری که اعلان جنگ نمودند) سستی مکنید. اگر (از جنگ و جراحات و آزار آن‌ها) درد می‌کشید، آنان هم مثل شما درد می‌کشند و رنج می‌برند، (ولی فرق شما و ایشان در این است که) شما چیزی از خدا می‌خواهید که آنان نمی‌خواهند (و آن رضای الله و بهشت جاویدان است) و خداوند آگاه و حکیم است.»

پیشگیری از ترس از اولیای شیطان

مسلمان و دعوتگر باید بداند که از جمله قوانین و سنت‌های الهی ابتلا و آزمون مؤمنان است، تا ایمان صادق از غیر صادق هویدا گردد. در این راستا با برخی از فرموده‌های حضرت حق صلی الله علیه و آله همراه می‌شویم تا این مسئله بهتر محرز شود، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

۱- در سوره عنکبوت:

﴿الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ﴾ [العنكبوت: ۱-۳].

«الف، لام، میم، آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟ ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند (با انواع تکالیف و مشقت‌ها و با اقسام نعمت‌ها و محنت‌ها) آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند.»

۲- در سوره بقره:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نَصْرٌ لِلَّهِ آلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ۲۱۴].

«آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آنکه به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما در گذشته‌اند؟ زبان‌های مالی و جانی به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بوده‌اند می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی (و کجا) است؟! بی‌گمان یاری خدا نزدیک است.»

۳- در سوره محمد:

﴿وَلْيَبْلُوتَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ﴾ [محمد: ۳۱].

«ما همه شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می‌کنیم، تا معلوم شود مجاهدان و صابران شما کیانند و اخبار شما را بیازماییم (که آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته‌اید یا خیر؟!»

۴- در سوره آل عمران:

﴿لِيَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلِتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۶].

«به طور مسلم از لحاظ مال و جان خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و حتماً از

کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب داده شده است، و از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اذیت و آزار فراوانی می‌بینید و اگر بردباری کنید و (از آنچه باید پرهیز کرد) پرهیزید، (کارهای شایسته همین است و) این اموری است که باید بر انجام آن‌ها عزم را جزم کرد و در اجرای آن‌ها کوشید.»

پس دعوتگر باید بداند که از قوانین ثابت خداوند تعالی بروز سختی‌ها و مشکلات جهت آزمایش او است پس وجود سختی‌ها و مصیبت‌ها دلیل بر تعطیل شدن و کم‌رنگ شدن امر خطیر دعوت ندارد؛ زیرا آن واجب شرعی است و بدون آن جامعه و دین از بین می‌روند و این رسالت انبیاء عليهم السلام که هم‌اکنون بر دوش اُمّتِ محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذاشته شده‌است باید مطابق قوانین خداوند عَلَيْهِ السَّلَام اجرا گردد و دعوتگر هم نباید از تخویف شیطان و انصار وی بهراسد؛ زیرا بدون شک هیچ سختی و آزاری بدون اذن و اراده خداوند به انسان نمی‌رسد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾﴾

[التوبة: ۵۱]. «بگو: هر چیزی (از خیر و شر) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای ما مقدر کرده است. او مولی و سرپرست ما است، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس.»

پس وقتی خداوند عَلَيْهِ السَّلَام سرپرست مؤمنین باشد چه باکی وجود دارد که انسان از موجودات حقیر و پلید و شیطان صفت بترسد^۱، جدای از این دعوتگر باور راستین دارد کسی بدون اذن خدا نمی‌تواند به وی ضرری یا نفعی به وی برساند و این موضوع چراغ راه اوست که دفع ضرر و جلب منفعت تنها به دست پروردگار عَلَيْهِ السَّلَام حاصل می‌گردد و بسی بی‌هوده و کژراهی خواهد بود که انسان در چنین حالاتی از شیطان و انصار وی بهراسد؛ زیرا خداوند عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾﴾ [الأنعام: ۱۷]. «اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن‌را برطرف کند، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند جلوگیری کند)؛ چرا که او بر هر چیزی توانا است.»

این آیه ابراز می‌دارد که کسی بدون اذن پروردگار به کسی ضرری نمی‌رساند، پس دعوتگر باید در هر حالتی و هر شرایطی قدم از راه خارج نکند و با تمام وجود ندای زیر را سر دهد:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸]. «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمره مشرکان نمی‌باشم.»

(۱-۳-۲-۳) القای آرزوهای دروغین توسط شیطان

از جمله ترفندهای شایع شیطان گرفتار کردن انسان در بندهای آرزوهای دروغین و دادن وعده‌های پوچ و واهی است که خداوند تعالی این حيله شیطان را که عزم راسخ بر گمراهی فرزندان آدم علیهم السلام دارد، به صورت شفاف چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَلَا ضَلَّٰتُهُمْ وَلَا مَنِيَّتُهُمْ وَلَا مَرْتَهُمْ فَلَيَبْتَئُنَّ ءَاذَانَ الْأَنْعَمِ وَلَا مَرْتَهُمْ فَلَيَعْيُرْنَ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۱۹]. «حتماً آنان را گمراه می‌کنم و به دنبال آرزوها و خیالات روانشان می‌گردانم، و (آنگاه که بدین وسیله ایشان را فرمانبر خود کردم، هرچه را خواستم) بدیشان دستور می‌دهم، و آنان (اعمال خرافی انجام می‌دهند و از جمله: گوش‌های چهارپایان را قطع می‌کنند، و بدیشان دستور می‌دهم، و آنان آفرینش خدا را دگرگون می‌کنند (و حتی دین خدا را تغییر می‌دهند، و فطرت توحید را به شرک می‌آیند!) و هرکه اهریمن را به جای خدا سرپرست و یاور خود کند، به راستی زیان آشکاری کرده است.»

سپس خداوند عز وجل رفتار و کنش شیطان را با انسان اینگونه بیان می‌کند، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ ۖ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [النساء: ۱۲۰]. «اهریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند، و اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌دهد.»

"الأماني" جمع آمینه یعنی؛ آرزوها، گفته می‌شود: "تمنی الشيء" یعنی؛ خواستن و آرزو کردن چیزی ولو اسباب کسبش مهیا نشده باشد. همانند قمارباز که خواهان کسب ثروت با قمار است در حالی که قمار سبب طبیعی و مشروع برای کسب ثروت نیست.^۱ در این روش شیطان انسان را غوطه‌ور در خیالات و آرزوهایی می‌کند که در ذات خود حرامند و انسان را از توبه و عمل صالح باز می‌دارند و انسان در آرزوهای واهی همچون طول عمر و عدم وجود قیامت و زنا و کسب حرام گرفتار می‌شود و بخاطر آن‌ها دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهد و به فساد کشیده می‌شود، البته آرزو کردن صحیح و مشروع نه تنها مذموم نیست بلکه مشروع و مایه پیشرفت انسان است و وسیله‌ای می‌شود تا انسان انگیزه کسب اعمال صالح و نیز مواهب مشروع دنیوی را داشته باشد.^۲ آرزوهایی که شیطان در قلب انسان می‌افکند، ثابت نیست بلکه به نسبت اشخاص و احوال متفاوت است، امام قرطبی در مورد فرموده خداوند تعالی: ﴿وَلَا مُمَيَّنَهُمْ﴾ می‌گوید: «و این منحصر به یک آرزو نیست؛ زیرا شیطان هر انسانی را به نوعی از آرزوها و به اندازه رغبت وی به تمایلات و هوی و هوسش گرفتار می‌سازد.»، به طور مثال شیطان انسان را فریب می‌دهد که با قمار ثروت بدست آورد، و یا شهوت و هوس را بر او غلبه می‌سازد و او را به زنا ترغیب می‌کند با این توجیه که او جوان است و الان نمی‌تواند ازدواج کند مجبور است این کار را بکند، و بعد از زنا توبه می‌کند و یا ترغیب به روابط نامشروع با نامحرم می‌کند به انگیزه اینکه می‌خواهد با او ازدواج کند و شناخت بر شخص پیدا کند و در اثنای این وعده‌ها و آرزوها شخص را به منجلاب فساد و تباهی می‌کشاند.

خداوند جل جلاله از ترفندهای شیطان چنین خبر می‌دهد:

﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمَيِّنُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [النساء: ۱۲۰]. «اهریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند، و اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌دهد.» شیطان در اثنای وعده‌ها و آرزوها به یاران و یاوران خود وعده می‌دهد که ما بر حق هستیم و در دنیا و قیامت پیروز و سعادتمند می‌باشیم. در واقع شیطان کیدش را

۱- محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ۳۶۷/۵.

۲- بیضاوی، تفسیر البیضاوی، ۹۸/۲؛ محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ۳۶۷/۵. ابن عبدالسلام، تفسیر

ابن عبدالسلام، ص ۴۲۶۱۱، حقی، تفسیر حقی، ۹۵/۳.

برمبنای فریب پیش می‌برد؛ زیرا "غرور" به چیزی اطلاق می‌شود که در ظاهر محبوب و ایده‌آل است ولی در باطن زشت و پست است. و انسان در مواردی که تصوّر می‌کند که چیزی برای وی لذیذ و نافع است ولی در نهایت دردها و درماندگی‌ها و ضررها به سراغش می‌آید، در واقع فریب خورده است.^۱

جامعه اسلامی و هر دعوتگری باید از این ترند شیطان مصون باشد؛ زیرا شیطان در مواردی آن‌ها را فریب می‌دهد و به آن‌ها القا می‌کند که آن‌ها با سبک و روش‌هایی خاص خارج از حدود خداوند ﷻ می‌توانند امر به معروف و نهی از منکر کنند، غافل از اینکه کار دعوت باید مطابق قواعد و ضوابط شرعی باشد و در مواردی دعوتگران مردم را به خرافات و بدعت‌هایی گرفتار می‌کنند، به ظنّ اینکه مطابق شریعت عمل می‌کنند، و با این حال هم، این افراد انتقادپذیر نیستند و خود را حق مطلق تصوّر می‌کنند و حتی منتقدین را به باد سُخره می‌گیرند و نوعی برتری در خود احساس می‌کنند. این افراد باید بدانند هیچ دعوتگری نباید از راه شریعت خارج گردد و در مسیر دعوت با هر انتقادی که روبرو شود باید آن‌را گوش کند و در صورت صحیح و درست بودن با جان و دل بپذیرد حتی اگر از جانب خصم و مخالفان وی باشد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸]. «بشارت به بندگانی باد که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند.»

حال این نیکوترین و زیباترین کلام همان دعوت به سوی خداوند ﷻ و قوانین ناب شریعت است؛ چراکه خداوند در تفسیر نیکوترین و زیباترین سخن می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳]. «گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان امر یزدان) هستم؟»

۱- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۵۶۳/۱؛ بغوی، تفسیر البغوی، ۲۸۹/۲؛ جزائری، أیسرالتفاسر، ص

(۱-۳-۳) راه‌های مقابله با شیطان

شیطان دشمن آشکار انسان است، و هر لحظه در کمین وی می‌باشد تا او را بفریبد و اهداف خبیث خود را محقق سازد. خداوند تعالی، شیطان را به عنوان دشمن انسان‌ها معرفی نموده و اعلام آماده باش را به انسان داده است که همیشه مجهز به اسلحه‌هایی باشد تا بتواند بوسیله آن‌ها دشمن را از پا در آورد در غیر اینصورت او انسان را به هلاکت و منجلاب و باتلاق گناه و معصیت می‌کشد. در واقع شیطان همانند دزدی است که در کمین ایمان انسان می‌باشد و همین که انسان سستی کند، هجوم می‌برد و ایمان انسان را به یغما می‌برد. شیطان به هر وسیله‌ای از کوتاهی‌ها و غفلت‌های انسان‌ها سوء استفاده می‌کند و تیر زهرآگین و سوسه را در روح انسان فرو می‌برد تا بدین وسیله ایمان انسان را مسموم کند، بدین خاطر انسان‌ها باید پیشگیری‌هایی جهت نفوذ شیطان داشته باشند و خود را مجهز به پادزهرها و اسلحه‌هایی نمایند تا بتوانند با این اهریمن خبیث و حقیر مبارزه کنند، البته با همه این اوصاف کید شیطان به هر نحو و روش و سبکی ضعیف و ناچیز است؛ زیرا خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۷۶]. «بی‌گمان نیرنگ شیطان همیشه

ضعیف بوده است.»

این بدین معناست که مکر و حیلز اهریمن در برابر اسباب و اسلحه‌هایی که خداوند جل جلاله برای مؤمنان قرار داده آنقدر ضعیف است که بسیار راحت منهدم می‌گردد همانند مکر وی در غزوه بدر که خداوند جل جلاله چگونه با ارسال ملائکه آن‌ها را بازنده میدان نبرد کرد.^۱ با همه این اوصاف نباید دشمن را دست کم گرفت و حتماً به نبرد آن باید رفت. برخی از این امورات که انسان با تجهیز به آن‌ها در امنیت به سر می‌برد عبارتند از:

- ۱- ایمان به خداوند متعال و توکل بر او.
- ۲- ترک گناهان.
- ۳- زهد در دنیا و فریب نخوردن به آن.
- ۴- پناه بردن به خداوند از شر شیطان.
- ۵- گفتار و کردار نیک.

۱- نک: زیدان، المستفاد من قصص القرآن، ۷۰/۱ تا ۱۰۶ و ابن قیم جوزیه، مدارج السالکین، ص ۷۲

تا ۸۶ - ۴۵۱ تا ۴۶۸ - غزالی، کیمیای سعادت، ۱۳۳/۲ تا ۱۴۸ و ۵۲۷ تا ۵۶۸.

هرکدام از این مباحث به صورت مختصر و مفید در پرتو آیات الهی توضیح داده می‌شوند:^۱

(۱-۳-۳-۱) ایمان به خداوند و توکل بر او

خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾ [الإسراء: ۶۵]. «بی‌گمان تو سلطه‌ای بر بندگان (مخلص و مؤمن) من نخواهی داشت، و همین کافی است که (ایشان در پناه خداوند و پروردگارت حافظ و پشتیبان (این چنین بندگان) است.»

منظور از "عِبَادِي"، افراد مؤمن و مخلص خداوند می‌باشد، و چون بر خداوند جل جلاله، توکل می‌کنند، خداوند جل جلاله برای حفاظت آن‌ها کافی است.^۲ خداوند جل جلاله در جایی دیگر هم در قرآن به طور قطع و بدون شائبه عدم تسلط و نفوذ شیطان را بر بندگان مؤمن و متوکل خود بیان می‌فرماید و این به عنوان قانونی از جانب پروردگار جل جلاله تصویب شده که انسان می‌تواند با سپر ایمان و توکل از کید و حيله‌های مزورانه شیطانِ نفرین شده نجات یابد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [النحل: ۹۹]. «بی‌گمان شیطان هیچ‌گونه تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان تکیه می‌نمایند.»

همانطور که پیشتر نیز گفته شد، دعوتگر بدون اسلحه ایمان و توکل بر الله نمی‌تواند در برابر مصائب و مشکلات دعوت طی طریق کند، و همچنین اهداف عالی خود را به سر منزل مقصود برساند؛ زیرا محرک دعوت، ایمان است و سپر آن توکل، پس باید هر دعوتگر و خصوصاً جامعه اسلامی آنقدر بر ایمان و توکل بر الله تأکید داشته باشند و آن را در خود تقوات کنند تا در سایه این موهبت و رحمت عظیم الهی بتوانند مردم را نیز از آن بهره‌مند سازند.

۱- نک: بغوی، تفسیر البغوی، ۲/۲۵.

۲- اشقر، زبدة التفسیر من فتح القدير، ص ۳۷۳.

(۱-۳-۳-۲) ترک گناهان

انجام گناه و معصیت توسط انسان دروازه‌های نفوذ شیطان بر انسان را باز می‌کند، در این حالت وجود انسان محل مناسبی بر بذریاشی شیطان بر آن می‌گردد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا سُلِّطْنَا عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ [النحل: ۱۰۰]. «تنها تسلط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطه او شرک می‌ورزند.» منظور از کسانی که شیطان را به دوستی می‌گیرند؛ افرادی است که از شیطان تبعیت می‌کنند و به جای خداوند تعالی، این موجود خبیث و ملعون را به دوستی می‌گیرند و از وی پیروی می‌کنند.^۱

از جمله مواردی که خداوند تعالی، داستان آن را تعریف می‌نماید، و شیطان از کوتاهی مؤمنان سوء استفاده کرده، سرکشی برخی از مؤمنان در غرزه اُحد می‌باشد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵]. «آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، چرا که خداوند آمرزنده و شکیبا است.»

کاملاً محرز است که شیطان از هر فرصت و حالت و شرایطی سوء استفاده می‌کند که انسان را به لغزش اندازد و نافرمانی خالق بی‌همتا و عظیم خود را بنماید، پس بر انسان است که از گناهان دوری گزیند؛ چرا که گناه، گناه می‌آورد و اطاعت، اطاعت به دنبال دارد، پس باید به این ندای باری تعالی با جان و دل لبیک گفت که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ [البقرة: ۱۶۸-۱۶۹]. «و پا به پای اهریمن و الفحشاء و آن تقولوا علی الله ما لا تعلمون» [البقرة: ۱۷۰]. «و یا به پای اهریمن راه نیفتید (و از شیطان پیروی نکنید)، بی‌گمان او دشمن آشکار شماست. او تنها شما را به

سوی زشتکاری و گناهکاری فرمان می‌دهد (و بدی‌ها را در نظرتان می‌آراید و شما را وا می‌دارد بر) اینکه آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت دهید.»

منظور از ﴿حُطُوتِ الشَّيْطَانِ﴾ هرگونه معصیتی به خداوند تعالی را در بر می‌گیرد.^۱ ترک گناه برای دعوتگران از دو جهت اهمیّت خاص دارد:

اول: در صورتی که دعوتگر غوطه‌ور در گناه باشد و با این حال مردم را به ترک گناه دعوت کند، بی‌شک تضادّ رفتاری وی با گفتارش آثار بس سوء و منفی در بین مردم ایجاد می‌کند و مردم این عالمان بی‌عمل و دعوتگرانِ عاصی را نقد می‌کنند و در مواردی این عملکرد آنان عاملِ فساد در جامعه می‌شود، این به خاطر تضاد در اقوال و کردار آنهاست. این عملکرد جدای از داشتن آثار و نتایج منفی، گناه بس بزرگی برای دعوتگر خواهد بود و موجب خشمِ عظیم خداوند تعالی، زیرا خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۚ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [الصف: ۲-۳]. «ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می‌گویید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگویید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد.»

دوم: ترک گناهان تقوای الهی را حاصل می‌کند. از دیدگاه علما تقوا به ترک همه گناهان و انجام عبادات و طاعات در حدّ توانایی انسان اطلاق می‌شود. تقوای دعوتگر قلب تپنده دعوت است، که آثار و ثمرات بس شگرف و زیادی را به بار می‌آورد، از جمله:

الف) کسب فرقان: خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّبِعُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [الأنفال: ۲۹]. «ای مؤمنان! اگر از خدا (بترسید و از مخالفت فرمان او) بپرهیزید، خدا بینش ویژه‌ای را به شما می‌دهد که در پرتو آن حق را از باطل می‌شناسید، و گناهانتان را می‌زداید و شما را می‌آمرد؛ چرا که یزدان دارای فضل و بخشش فراوان است.»

مفسران "فرقان" را به معنای (مُخْرِج) یعنی؛ خارج کننده در دنیا و قیامت و به معنای (نجات از سختی‌ها) و نیز (نصر و یاری) دانسته‌اند، ولی کلمه فرقان اعم از این معانی است، به معنای وجود بینش و روش بینی است؛ که انسان مُتَّقی در سایه آن حق

۱- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۷۸/۱؛ طبری، تفسیر الطبری، ۳۰۰/۳.

را از باطل جدا می‌سازد و در پرتو آن به اهداف مذکور نیز می‌رسد، ابن کثیر آن را چنین تفسیر کرده است: هرکس تقوای خداوند عز وجل را با انجام اوامرش و ترک زواجرش داشته باشد، خداوند عز وجل وی را نائل به معرفت و شناختِ جداسازی حق از باطل می‌کند، و این سببِ نصرت و نجات وی و خارج شدن وی از امور و سختی و امتحان‌های دنیا و سعادت وی در قیامت می‌شود، و نیز گناهانش بخشیده می‌شوند، و تقوا گناهان را محو و مایهٔ غفران آن‌ها می‌شود و سببی برای نیل به ثواب بیکران خداوند عز وجل است.^۱

و این بینش دعوتگر را به قله‌های رفیعِ اهدافِ دعوت می‌رساند؛ زیرا هر دعوتگری در مسیر کار خود دچار عقبه‌ها و گردنه‌های صعب‌العبوری می‌شود که بدون وجود این بینش که نصرت و نجات را در بر دارد، نمی‌تواند از آن‌ها عبور کند و این بر هر دعوتگری دیکته می‌کند که از انجام اعمال صالح همچون التزام واقعی به نمازهای فرض، نماز شب، انفاق، تضرع و خشوع در برابر خالق متان، نیکی به والدین و غافل نگردد.

(ب) نجات و کسب رزق نکو: خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ [الطلاق: ۲-۳]. «و

هرکس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنایی) را برای وی فراهم می‌سازد. و به او از جایی که تصوّرش را نمی‌کند روزی می‌رساند.»

بی‌شک هر دعوتگری در تنگنای دعوت خود با تکیه بر قدرت و تفکر خود به تنهایی نمی‌تواند از مصائب رهایی یابد لذا تقوای وی وسیله‌ای برای نجات اوست و همچنین رزق - مادّی و معنوی - از نیازهای اولیه و اصلی هر مسلمانی است، پس تقوا یکی از راه‌های کسب رزق برای وی است البته از جایی هم که خودش تصوّرش را نمی‌کند، پس هر دعوتگر و مسلمانی می‌تواند با تقوا خود را پیش خدای خود که صادق‌تر از او وجود ندارد، بیمه کند و بنابر این قانون تغییرناپذیر خود را با تقوایش همیشه در ساحل نجات و غوطه‌ور در رزق الهی تصوّر کند.

(ج) آسان شدن کارها: خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ۗ﴾ [الطلاق: ۴]. «هرکس از خدا بترسد و

پرهیزگاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می‌سازد.»

کسی جز خداوند جل جلاله نمی‌تواند راه را برای دعوتگر هموار و راحت کند، تقوا از جمله راه‌هایی می‌باشد که خداوند جل جلاله راه‌ها و مشکلات سنگین و طاقت‌فرسای دعوت را بوسیله آن آسان می‌گرداند. مقاتل می‌گوید: کسی که در اجتناب معصیتش از خداوند جل جلاله بترسد، خداوند جل جلاله در توفیق وی برای عبادت، کارش را آسان و سهل می‌کند.^۱

(د) بخشیده شدن گناه و کسب پاداش: خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾ [الطلاق: ۵]. «و هرکس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، بدی‌ها و گناهان او را محو کرده و می‌زداید، و پاداش وی را بزرگ می‌نماید.»

از جمله آثار بس خوشایند و نویدبخش تقوا، بخشیده شدن گناهان و کسب پاداش زیاد است، این پیامد غیر قابل وصف تقوا به هر دعوتگر و مسلمانی کمک می‌کند، که در هر لحظه که دچار خطا شد با تقوای خویش خط بطلان بر گناهان خود بکشد و به آرامش دست یابد و خود را مشمول این مژده و هدیه زیبا و بزرگ الهی کند.

(۱-۳-۳) فریب زرق و برق دنیا نخوردن

دنیا محل گذر انسان است، انسان هرگز به گذرگاه دل نمی‌بندد و آن را سرای جاویدان نمی‌داند، بلکه آن را پلی برای رسیدن به مقصد تصوّر می‌کند، انسان مسلمان باید ماهیت و ارزش دنیا را تنها در این بداند که نهایت استفاده را جهت جمع‌آوری اعمال صالح از آن بکند، و بداند چند صباحی که در آن می‌ماند، بسان برق می‌گذرند و اگر فریب ظواهر آن گردد و خود را به مسائل پوچ و واهی آن مشغول کند، از اهداف عالی و اصلی او می‌ماند؛ خداوند جل جلاله نیز انسان را از این امتحان سخت آگاه می‌کند و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾ [فاطر: ۵]. «ای مردمان! وعده‌های خدا حق است، پس زندگی دنیوی شما را گول نزد و اهریمن شما را درباره خدا نفریبید.»

سعیدبن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: غرور و فریب خوردن دنیا این است که انسان به نعمت‌ها و لذات آن جای آخرت مشغول گردد تا اینکه احوال او به گونه‌ای تغییر می‌کند و بعد از مرگش با پشیمانی و تأسف می‌گوید: ای کاش! بر زندگی خود خیرات و

حسناتی پیشاپیش می‌فرستادم! و در ﴿وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾ منظور از "غرور"، شیطان است که آفریدگان خدا عليه السلام را فریب می‌دهد و آن‌ها را از پرداختن به آخرت وای می‌دارد و با شهوات و لذت‌های دنیا مشغول می‌کند و آن‌ها را به معصیت پروردگار تعالی وسوسه می‌کند و به آن‌ها القا می‌کند که بعد از انجام گناه توبه کنند و آنان به گمانشان هم از لذت‌های دنیا بهره‌مندند و هم به نعمت‌های آخرت می‌رسند.^۱ در واقع حقیقت دنیا وجودی ناپایدار و موقتی و بی‌ارزش است؛ بدین خاطر خداوند عليه السلام می‌فرماید:

﴿وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَعُ الْغُرُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]. «و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.»

دنیا در برابر قیامت آنقدر بی‌ارزش است که هر خردمندی با کمی تعقل درمی‌یابد که ارزش ندارد ارزش‌های زودگذر و موقتی آن‌را به لذت‌های بیکران قیامت و رضای خداوند متعال مبادله کرد، خداوند عليه السلام می‌فرماید:

﴿مَتَعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [التوبة: ۳۸]. «لذت‌جویی و کالای این جهان در برابر لذت و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست.»

پس با این وصف انسان باید دریابد که این دنیا و همه آنچه که در آن است، نابود می‌شوند و همه آنچه که برای قیامت و رضای خالق یکتا عليه السلام مهیا نموده جاودانه است، خداوند عليه السلام می‌فرماید:

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ [النحل: ۹۶]. «آنچه نزد شما است ناپایدار و فانی است، و آنچه نزد خدا است ماندگار و باقی است.»^۲

تشبیهات قرآن برای دنیا:

با همه این اوصاف، قرآن تشبیهات شگرف و نابی از دنیا و قیامت به تصویر می‌کشد که تدبیر در آن‌ها بسیاری از واقعیت‌های حیات را محرز می‌کند. و در تدبیر در آن‌ها

۱- زیدان، المستفاد من قصص القرآن، ۷۳/۱ و ۷۴ به نقل از (تفسیر القرطبی، ۸۱/۱۴ و ۳۲۲ و تفسیر القاسمی، ۴۱/۱۳).

۲- نک: امین صادق امین، الثبات علی این الله و أثره فی حیاة المسلم فی ضوء الكتاب و السنة، ۱۱۸/۱ تا ۱۲۲.

دریافت می‌شود که دنیا موهون و پست و بی‌ارزش است و گذرا و ناپایدار می‌باشد و نیز فریبنده برای جاهلان و الکی خوش‌ها می‌باشد،^۱ این مثال‌ها عبارتند از:

۱- خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ ۗ

كَذَٰلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۴﴾ [یونس: ۲۴]. «حال دنیا (از حیث زوال و فنا و از میان رفتن نعمت آن) همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن گیاهان زمین که انسان‌ها و حیوان‌ها از آن‌ها می‌خورند (و استفاده می‌کنند، می‌رویند و) به هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین (در پرتو آن) کاملاً آرایش و زیبایی می‌گیرد و آراسته و پیراسته می‌گردد و اهل زمین یقین پیدا می‌کنند که بر زمین تسلط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و غلات و محصولات آن بهره‌مند شوند. در بحبوحه این شادی و در گیراگیر این سرسزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر در هم کوبیدن و ویران کردن آن) در شب یا روز در می‌رسد (و با بلاهای گوناگون، از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان، و غیره، آن را نابود می‌سازیم) و گیاهانش را از ریشه برآورده و دروده و نابودش می‌کنیم. انگار دیروز در اینجا نبوده است (و هرگز وجود نداشته است، و انسان‌هایی در آن سرزمین نزیسته‌اند) ما (بدین وضوح) آیه‌ها(ی خویش) را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشند (و می‌فهمند).»

۲- خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿۴۵﴾ [الکهف: ۴۵].

«ای پیغمبر! برای آنان (که به دارایی می‌نازند و به اولاد و اموال می‌بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از (ابر) آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین از آن (سیراب می‌گردند و به سبب آن رشد و نمو می‌کنند و) تنگاتنگ و تو در تو می‌شوند (عطر گل و ریحان با آواز پرندگان در هم می‌آمیزد و رقص گلزار و چمنزار در می‌گیرد. ولی این صحنه‌ی دل‌انگیز دیری نمی‌پاید و باد خزان وزان می‌گردد، و گیاهان سرسبز و خندان،

۱- نک: امین صادق امین، الثبات علی دین الله و أثره فی حیاة المسلم فی ضوء الکتاب و السنة،

زردرنگ و سپس خشک و پرپر می‌شوند و بادها آن‌ها را (در اینجا و آنجا) پخش و پراکنده می‌سازند! آری! داشتن را نداشتن، و بهار زندگی را خزان در پی است، پس چه جای نازیدن به وی است. این خدا است که نعمت و حیات می‌دهد و هر وقت که بخواهد نعمت و حیات را بازپس می‌گیرد) و خدا بر هر چیزی توانا بوده (و هست).»

۳- خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ ﴿۲۰﴾﴾ [الحديد: ۲۰]. «بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان همدیگر، و مسابقه‌ی در افزایش اموال و اولاد است و بس. دنیا همچو باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد، سپس گیاهان رشد و نمو می‌کنند، و بعد گیاهان را زرد و پژمرده می‌شوند، و آنگاه خرد و پرپر می‌گردند. در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) و آمرزش و خوشنودی خدا (برای خداپرستان) است. اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.»

پیغمبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ»^۱. «در دنیا طوری باش که گویی غریب یا مسافری.»

بر مبنای این فرموده‌های خداوند عظیم الشان ﷻ و پیغمبر اکرم ﷺ، دنیا با همه بی‌ارزشی و ناپایدار بودنش ارزش فریب خوردن ندارد، و این حقیقت باید در طول حیات همراه انسان باشد و این واقعیت در برخی از مقاطع زندگی همچون، وجود بیماری، ناتوانی و پیری، عجز و درماندگی و رو به افول رفتن زندگی و توانایی جسمی برای انسان هویدا می‌شود ولی بیشترین حالت فهم و درک ناپایداری دنیا و پوچ بودنش با تفکر و تدبیر و یقین به این فرموده‌های خداوند ﷻ حاصل می‌گردد. البته دقت شود که بی‌ارزشی دنیا در دل سپردن و معصیت کردن در آن مطرح است؛ ولی در ذات خود به عنوان پلی برای قیامت و راهی برای کسب رضایت الله بس ارزشمند و گرانبها می‌باشد.

عبدالعزیز بن ابی حازم رحمته الله از پدرش روایت می‌کند که گفت: «هنگامی که عبدالعزیز بن مروان در حال احتضار مرگ بود، گفت: کفنی که در آن قرار می‌گیرم را

۱- (صحیح): بخاری (ش ۶۴۱۶).

برایم بیاورید، می‌خواهم به آن نگاه کنم، هنگامی که در جلویش قرار دادند گفت: «از دنیا چیزی جز این را دریافت نمی‌کنم؟ سپس پشتش را برگرداند و گریست و در این حال می‌گفت: وای بر تو ای دنیا که چه مکانی هستی؟، زیاد تو، کم است و هرچند کم تو نیز بی‌شک اندک است، و ما نسبت به تو فریب خوردیم.»^۱

پس دعوتگر و مسلمان باید دریابد که سرای دنیا آنقدر بی‌ارزش است که در صورتی که هرکس این حقیقت برایش آشکار شود، دیگر دلیل و انگیزه برای نافرمانی خداوند ﷻ پیدا نمی‌کند، و انسان‌های بزرگ با این تفکر است که جان و مال و هر آنچه را که در دنیا داشته‌اند با مَنّت تقدیم خداوند ﷻ می‌کنند. در واقع کسانی که دل به دنیا بسته‌اند بسان دخترِ خردسالی هستند که عروسکی دارد و تصوّر می‌کند که عروسکش تمامی دنیای اوست و آنقدر آن را دوست می‌دارد که با آن صحبت می‌کند، از آن مواظبت می‌کند و حتّی بی‌احترامی دیگران به آن برایش ناخوشایند و ناراحت‌کننده است، حال وقتی این دختر خانمِ کوچولو، بزرگ می‌شود و پای در دوران جوانی و بزرگسالی می‌گذارد، دیگر نه تنها آن منزلت دوران کوچکی را برای عروسکش قائل نیست بلکه حتّی خجالت می‌کشد که با آن در میان مردم صحبت کند و آن را در آغوش بگیرد و آن را به همراه خود به میهمانی ببرد. آری! واقعیت مردانِ بزرگی که فریب دنیا را نخورده‌اند بسان همان دخترِ بزرگ‌شده هستند که همانگونه وی دیگر دل بستگی دوران خردسالی‌اش را به عروسک ندارد، آن‌ها نیز به میزان رشد و بزرگی ایمانشان از مشغول شدن به دنیا خجالت می‌کشند و حتّی از مشغول شدن به آن عارشان می‌آید و بدین خاطر بدون هیچ دغدغه‌ای قیامت را بر دنیا ترجیح داده‌اند و انواع سختی‌ها و مصائب را نیز در این مسیر با جان و دل قبول می‌کنند ولی آنان که جرأت چنین معامله‌ای ندارند، همانند آن دختر بچه هنوز با عروسکشان یعنی؛ دنیا سرگرمند هرچند جسمشان بزرگ شده ولی قوهٔ تعقل و ادراک و ایمانِ آن‌ها رشد و تکامل نیافته و فریب سرای موقت دنیا را خورده‌اند.

(۱-۳-۳-۴) پناه بردن به خداوند ﷻ از شیطان

پناه بردن به خداوند با «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». انجام می‌گیرد که منظور و مفهوم آن این است: من از شیطان رانده شده به خداوند پناه می‌برم تا از ضرر و شر او در دین و دنیایم مصون باشم و در انجام اوامر الهی و دوری از منهیاتش هیچ خللی ایجاد نکند.

خداوند متعال در قرآن کریم پناه بردن به او را از شیطان و وسوسه‌هایش توصیه نموده است، : خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ ﴿۱۹۹﴾ وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۰۰﴾ [الأعراف: ۱۹۹-۲۰۰]. «گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم‌پوشی کن و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر. او شنوای داناست.»
و نیز می‌فرماید:

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾ ﴿۹۶﴾ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ﴿۹۷﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿۹۸﴾ [المؤمنون: ۹۶-۹۸]. «(به کار دعوت خویش ادامه بده و خصال) بد (ایشان) را با (خصال) نیک (خود) و (سخنان) نامطلوب (آنان) را با بهترین (منطق) پاسخ بگو. ما کاملاً از چیزهایی که می‌گویند، آگاهیم و بگو: پروردگار! خویشتن را از وسوسه‌های اهریمنان در پناه تو می‌دارم.»^۱

۱- فقها اتفاق نظر دارند که استعاذه از قرآن کریم نیست ولی قرائت و خواندن از سوی قرآن طلب شده است. جمهور فقها بر این باورند که استعاذه گفتن سنت است و اندکی فقها همچون عطا بر این باورند که استعاذه گفتن واجب است. استدلال جمهور بر این است که امرهای صادره بر استعاذه از سوی قرآن حمل بر ندب می‌شوند، و دلیل حمل نکردن امر بر وجوب، اجماع سلف ﷺ بر سنت بودن آن و اساس اجماع نیز سنت نبودن است. پیغمبر اکرم ﷺ، نماز را با تکبیر آغاز و با قرائت سوره الفاتحه ادامه می‌دادند. فقهای که قائل بر وجوب آن می‌باشند استدلال می‌کنند که مواظبت پیامبر ﷺ بر استعاذه و اینکه استعاذه مایه راندن شیطان می‌شود و «مالایتم الواجب إلا به فهو واجب» پس استعاذه واجب است. نک: قرطبی، تفسیر القرطبی، ۸۶/۱؛ اوقاف و شؤون اسلامی کویت، الموسوعة الفقهية الكويتية، ۶/۴ و ۷ به نقل از (البحرالدائق، ۳۳۸/۱؛ سعدی جلیبی مع فتح‌القدیر، ۲۰۳/۱)، الرهونی، ۴۲۴/۱، المجموع، ۳۲۵/۳، المبسوط، ۳۵۷/۱.

دشمنی شیطان و انسان متفاوت است، بدین خاطر خداوند در آیات ۱۹۹ و ۲۰۰ سوره مبارکهٔ اعراف در برابر دشمنی انسان توصیه به صبر و گذشت نموده ولی انسان در برابر شیطان که تصمیم قاطع بر فریب انسان دارد، بنابر آیات ۹۷ و ۹۸ سورهٔ مبارکهٔ مؤمنون با پناه بردن به خداوند عزوجل می‌تواند قلعه‌ای بسازد تا از شرّ وسوسه‌ها و ضررهای این خبیثِ ملعون مصون بماند. امام رازی می‌گوید: استعاذه و پناهنده شدن به خداوند عزوجل مانع از القای وسوسه‌های شیطان است، به دلیل فرمودهٔ خداوند تعالی:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۱
[الأعراف: ۲۰۱]. «پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (یزدان) می‌افتند، و بینا می‌گردند.»

بدین سبب پروردگار عزوجل، پیغمبرش صلی الله علیه و آله را در موقع قرائتِ قرآن امر به استعاذه می‌کند تا این قرائت از وسوسه در امان ماند.^۱ البته پناه بردن به خداوند تعالی فقط در امور شرّ و وسوسه‌ها نیست، بلکه در اعمال خیر و نیک نیز استعاذه وجود دارد؛ زیرا به قول قاسمی: «هر حقّی دشمنی دارد، و آن شیطان، انسان و جن است.»^۲ پس انسان در این مواقع نیز باید به خداوند عزوجل پناهنده شود، بدین خاطر خداوند در دو سورهٔ گهذبار و حیات‌بخش ندا داده شده که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله! به پروردگارت پناه ببر. خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝۲ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝۳ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝۴ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝۵﴾ [الفلق: ۱-۵]. «بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم. از شرّ هر آنچه خداوند آفریده است. و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا می‌رسد. و از شرّ کسانی که در گره‌ها می‌دمند. و از شرّ حسود بدان گاه که حسد می‌ورزد.»

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝۱ مَلِكِ النَّاسِ ۝۲ إِلَهِ النَّاسِ ۝۳ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۝۴ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ۝۵ مِنَ الْغَيْثِ وَالنَّاسِ ۝۶﴾ [الناس: ۱-۶]. «بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان. به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (بر حقّ)

۱- فخر رازی، مفاتیح‌الغیب من القرآن الکریم، ۱/۲۷۵۵.

۲- قاسمی، محاسن‌التأویل (تفسیر القاسمی)، ۱۰/۱۵۷.

مردمان. از شرّ وسوسه‌گری که واپس می‌رود. وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد. (در سینه‌های مردمانی) از جنّی‌ها و انسان‌ها.»

این دو سوره رهنمود و رهنمونی از سوی یزدان سبحان نخست برای پیغمبرش ﷺ و بعد از او برای همگی مؤمنان است. رهنمود و رهنمون به اینکه به کف حمایت او، و به پناهگاه او، پناه ببرند از هر چیز خوفناکی، چه پنهان باشد و چه آشکار، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه کم باشد و چه زیاد، و چه جزئی باشد و چه کلی...^۱

در فضیلت و ناب بودن این سوره‌ها روایات متعدّد وجود دارد، از جمله روایات صحیح:

- عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمود: «انزلت علی آيات لم ير مثلهن قط المعوذتين»^۲. «بر من آیاتی نازل گردی که مانند آن‌ها هرگز دیده نشده است و آن‌ها: معوذتین.»

- از جابر رضی الله عنه روایت که پیغمبر ﷺ فرمود: «إقرأ یا جابر!» «بخوان ای جابر!» گفتم: چه چیز را بخوانم پدر و مادرم فدایت باد؟ فرمود: «اقراً ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^۱ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾^۲». و من آن‌ها را خواندم. فرمود: «إقرأ بهما، ولن تقرأ بمثلهما». «آن‌ها را بخوان که هرگز مانند آن‌ها را نخوانده‌ای.»^۳

- عائشه رضی الله عنها - روایت کرده: «پیغمبر ﷺ هرشب وقتی به رختواب خود می‌رفت، کف دست‌هایش را کنار همدیگر می‌آورد، سپس دو سوره ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^۱ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾^۲ را می‌خواند و به کف دست‌هایش فوت می‌کرد و می‌دمید. آن‌گاه تا آنجا که می‌توانست دست‌هایش را بر بدنش می‌کشید و می‌مالید. نخست سر، سپس رخسار، آن‌گاه قسمت پیشین بدنش را دست می‌کشید و مسح می‌کرد... این کار را سه بار انجام می‌داد.»^۴

همچنین از توصیه‌های پیغمبر اکرم ﷺ در موقع وسوسه در ایمان این می‌باشد که:

۱- نک: سید قطب، ترجمه " فی ظلال القرآن"، ۶/۹۹۸-۱۰۰۷.

۲- (صحیح): مسلم (ش ۱۹۲۸ و ۱۹۲۷) / ترمذی (ش ۲۹۰۲ و ۳۳۶۷).

۳- (حسن): نسایی (ش ۵۴۱) / ابن حبان (ش ۷۹۶).

۴- (صحیح): بخاری (ش ۵۷۴۸) / ابوداود (ش ۵۰۵۸).

- (فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَنْتِهِ).^۱ (به الله پناه ببرد و آنچه را که در آن به شک افتاده، رها کند).
- و بگوید: (أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ).^۲ (به الله و فرستادگانش ایمان آوردم).
- با این توصیه‌های اکید باری تعالی و توصیه و عملکرد رسول الله صلی الله علیه و آله مبنی بر پناه بردن به ذات اقدس الهی صلی الله علیه و آله از شیطان رانده شده، محرز است که هر دعوتگری باید در آغاز سخن و دعوتش با استعاذه به حضرت حق صلی الله علیه و آله از شرّ و سوسه شیطان رجیم خود را رهای بخشد و با بیان این کلام گهربار نوعی انزجار خود را از شیطان و هر آنچه وی دوست دارد، اعلام و اعلان نماید و با آن خود را پناهنده به خدایی کند که خواهان رضایت اوست و انجام دعوت نیز فقط بخاطر اوست.

(۱-۳-۳-۵) گفتار و کردار نیک

خداوند صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾ [الإسراء: ۵۳]. «ای پیغمبر! به بندگانم بگو: سخنی (در گفتار و نوشتار خود) بگویند که زیباترین باشد؛ چرا که اهریمن (به وسیله سخن‌های زشت و ناشیرین) در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد، و بی‌گمان اهریمن (از دیرباز) دشمن آشکار انسان بوده است.»

بنابراین فرموده خداوند صلی الله علیه و آله، محرز است که شیطان با کلام و نوشتار زشت و خلاف حق و نکوهیده مدخل برای تفرقه و عداوت بین مسلمین و دعوتگران را می‌یابد. از آنجایی که از بارزترین، بیشترین و راحت‌ترین وسیله ارتباط انسان گفتار است، پس انسان باید آنقدر مواظب باشد که بهانه دست اهریمن ناپاک ندهد تا بدین وسیله رابطه پاک و حسنه بین برادران و خواهران مسلمان به عداوت و دشمنی و تیرگی و ناپاکی و پلشتی تبدیل شود.

بر این اساس چنانچه در مواردی دیگران نسبت به فرد مؤمن بدگفتاری و بدرفتاری کردند، خداوند صلی الله علیه و آله توصیه به رفتار نیک نموده و می‌فرماید جواب بدی باید با خوبی پاسخ داده شود و در این باره چنین می‌فرماید:

۱- (صحیح): بخاری (ش ۳۲۷۶) / مسلم (ش ۳۶۲ و ۳۶۳).

۲- (صحیح): مسلم (ش ۳۶۰ و ۳۶۱) / ابوداود (ش ۴۷۲۳).

﴿ادْفَع بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾ ﴿۹۸﴾ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ﴿۹۷﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿۹۸﴾ [المؤمنون: ۹۶-۹۸]. «به کار دعوت خویش ادامه بده و (خصال) بد (ایشان) را با (خصال) نیک (خود) و (سخنان) نامطلوب (آنان) را با بهترین (منطق) پاسخ بگو. ما کاملاً از چیزهایی که (درباره تو و دعوت تو) می‌گویند، آگاهیم، و بگو: پروردگارا! خویشان را از وسوسه‌های اهریمنان در پناه تو می‌دارم و خویشان را در پناه تو می‌دارم از اینکه با من (در اقوال و اعمال و سایر احوال) گرد آیند.»

واکنش در برابر دشمنان و افراد بدزبان و بدکردار به نیک‌کاری بس سخت و سنگین است و بدین خاطر خداوند عظیم توصیه فرموده‌اند که به وی پناه برده شود ولی همین عملکرد باید بر اساس صبر و استقامت انجام گیرد در غیر این صورت این بار سنگین به منزل مقصود نمی‌رسد.

خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَع بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ ﴿۳۴﴾ وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿۳۵﴾ وَإِنَّمَا يَنزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۶﴾ [فصلت: ۳۴-۳۶]. «نیک‌ی و بدی یکسان نیست (هرگز بدی را با بدی پاسخ مگوی. بلکه بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنانگی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد. به این خوی (و خلق عظیم) نمی‌رسند، مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند، و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهره بزرگی (از ایمان و تقوا و اخلاق ستوده) داشته باشند. هرگاه وسوسه‌ای از شیطان (در این مسیر) متوجه تو گردید (به هوش باش و در مقابل آن مقاومت کن و) خود را به خداوند بسپار (و به سایه لطف او پناه بر) که او بس شنوا و آگاه است (و تو را می‌پاید و محافظت می‌نماید).»

پس حسب قانون خداوند تعالی در این زمینه، جواب زشتی و بدی، باید با خوبی باشد و کسانی می‌توانند صاحب این خلق بالارزش و ستوده از جانب خداوند تعالی گردند که صبور و دارای ایمانِ راسخ باشند و لازمه این عملکرد هم پناه بردن به خداوند تعالی از شر شیطان است. با این وصف هر دعوتگری باید بدون هیچ شک و شبهه‌ای در هر حالت و احوالی از این صفت ارزنده بهره‌مند باشد، خصوصاً در مواردی که دیگران وی را به باد مسخره می‌گیرند و یا اینکه وی را متحجر و بی‌سواد می‌خوانند، پس دعوتگر

باید صبور باشد و با توکل و پناه بر خداوند عز وجل و ایمان راسخ، به راه خود ادامه داده و با تمام وجود به نیکی و شایستگی که در خور هر مسلمانی است عمل نماید و وی با این عملکرد باید دیانت و اعتقادات خود را فقط با کلام به مردم نرساند بلکه با عمل خود جلوه‌گاهی از اعمال صالح شود.

این مسئله خصوصاً در مورد داعیان راه حق و حقیقت صدق می‌کند، این دعوتگران باید بدانند که عقیده رسول الله صلی الله علیه و آله با متخلّق شدن به اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله به مردم ابلاغ می‌شود و آثار خود را نشان می‌دهد، آنان باید در نظر داشته باشند در راستای دعوت اسلامی نباید در برابر مخالفان خود مرتکب گناهای همچون غیبت و بدگویی و آزار و اذیت و ... شوند. این داعیان فراموش کرده‌اند که اخلاص هرگز تناسبی با چنین گناهای ندارد، آنان چشمان اشک‌آلود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را نباید فراموش کنند که تا چه حدّی نسبت به دشمنان دین خدا پریشان حال بود، این افراد این آیه قرآن را آویزه دل خود کنند که خداوند عز وجل خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿فَلَعَلَّكَ بَخِيعٌ نَّفْسِكَ عَلَىٰ عَائِرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ [الکهف: ۶]. «نزدیک است خویشان را در پی (دور گردیدن و کفر پیشه گرفتن) ایشان (از ایمان آوردن، دق مرگ کنی و) از غم و خشم اینکه آنان بدین کلام ایمان نمی‌آورند (خود را) هلاک سازی.»

پس دعوتگر و جامعه اسلامی باید همیشه و در همه حال با اخلاق نیکو در برابر مخالفان خود رفتار کند تا شمیم عطر گفتار آنها در کردارشان نیز وزیدن گیرد و مخالفان را مست خود سازد.

هر انسانی، شیطانی را تا زمان مرگ به همراه دارد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، إِلَّا وَقَدْ وَكَّلَ بِهِ قَرِينَهُ مِنَ الْجِنِّ قَالُوا: وَإِيَّاكَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: وَإِيَّايَ، إِلَّا أَنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ، فَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِالْحَيِّرِ»^۱. (هیچکدام از شما وجود ندارد مگر اینکه جنّی به همراه وی قرار داده شده است، گفته شد: حتّی شما ای پیغمبر خدا! فرمودند: حتّی من، با این تفاوت که خداوند مرا بر وی یاری فرموده، و (همراه من) مسلمان گشته، و مرا جز به نیکی فرمان نمی‌دهد.)،

و این شیطانی که همراه انسان بوده در روز قیامت نسبت به کسی که گوش به حرف وی بوده، عمل خود را کتمان می‌کند، و شخص را خطاکار اعلام می‌کند، خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُوْ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ [ق: ۲۷]. «شیطانی که در دنیا پیوسته همدم او (بوده است) می‌گوید: من او را به طغیان و سرکشی (از فرمان یزدان) و نداشتنم. بلکه او خود در گمراهی ژرف بوده است.»

پس انسان مسلمان و دعوتگر با عمل بدین راه‌کارهای ناب و رهنمون‌های بی‌همتا از جانب حق تعالی، خود را در برابر شیاطین مجهز و مسلح سازد و هیچ ترفند و حيله‌ای از شیطان را دست‌کم نگیرد تا بدین وسیله به قوانین خداوند ﷻ لیبیک گفته و در سایه قوانین وی از شرّ و سوسه‌ی این اهریمن خبیث پلید مکار بدکردار ملعون که دیرباز شیطنت و دشمنی خود را با پدر همه‌ی انبیاء عليهم السلام و انسان‌ها شروع کرده، در امان و مصون بماند.

(۲-۴) اهداف حاصل از داستان فرزندان آدم عليهم السلام

خداوند ﷻ داستان پسران آدم عليهم السلام را بیان می‌کند، که بنابر نظر سلف و خلف اسم‌های آن‌ها هابیل و قابیل بوده است، آنچه از آیات شریفه محرز است بین این دو برادر اختلافی بر مسئله‌ای حاصل می‌گردد، و تصمیم می‌گیرند که هرکدام عملی را برای تقرب به خداوند ﷻ انجام دهند و خداوند ﷻ از هابیل که مخلص بود، می‌پذیرد و از دیگری که مخلص نبود و قابیل نام داشت نمی‌پذیرد،^۱ خداوند ﷻ این قسمت داستان را این‌گونه تعریف می‌فرماید:

۱- مفسران در بیان انگیزه عملی که باعث اختلاف پسران آدم عليهم السلام شد، اختلاف نظر دارد، در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: هابیل گوسفند داشت و دامداری می‌کرد و قابیل نیز به زراعت و کشاورزی مشغول بود. هریک برای تقرب به خدا قربانی کردند. هابیل از میان گوسفندانش بهترین گوسفند را انتخاب کرد و آن‌را قربانی کرد. قابیل هم بدترین گندم را از گندم‌هایش برداشت و قربانی نمود. آنگاه هریک قربانی خود را برداشتند و به سوی خداوند روی آوردند. آتش از آسمان فرود آمد و قربانی هابیل را خورد و قربانی قابیل را ترک کرد. قابیل فهمید که قربانش پذیرفته نشده است، و قربانی برادرش پذیرفته شده پس حسد کرد و برادرش هابیل را به قتل رساند.

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ أَبِي عَادَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ﴾ [المائدة: ۲۷]. «داستان دو پسر آدم را چنان که هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان. زمانی که هرکدام عملی را برای تقرب (به خدا) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد، ولی از دیگری پذیرفته نشد.»

هنگامی که قربانی قابیل پذیرفته نشد و به هدف خود نرسید، تصمیم به قتل برادرش می‌گیرد، خداوند ﷻ در ادامه داستان می‌فرماید:

﴿قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۲۷]. «گفت: بی‌گمان تو را خواهم کشت! (برادرش) گفت: خدا (کار را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد.»

در لحظه‌ای که هابیل تهدید به قتل شد، وی جواب خردمندانه و مؤمنانه‌ای به برادرش می‌دهد که خداوند ﷻ از آن چنین خبر می‌دهد و می‌فرماید:

﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ [المائدة: ۲۸]. «اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از پروردگار جهانیان می‌ترسم.»

دیدگاه دوم: حوا در هر بارداری دختر و پسر دوقلویی را به دنیا می‌آورد. آدم ﷺ، هربار دختری را به عقد پسر بار دیگر بنابر تجویز از طرف پروردگار درمی‌آورد، (البته باید توجه شود که ازدواج این خواهران و برادران بنابر قوانین خداوند که امروز حرام و دارای مشاکل و پیامدهای سوء اجتماعی، رفتاری، روانی و ژنتیکی و پزشکی است، قطعاً در آن زمان بنابر تجویز خداوند و صرفاً مجوزی بنابر ضرورت و موقتی بوده است.) اول قابیل با همزاد خود دنیا آمد و بعد از وی هابیل با دختر همزاد خود. آدم ﷻ خواست دختر همزاد قابیل را که بسیار زیبا بود به ازدواج هابیل در آورد. قابیل از پذیرفتن آن خودداری کرد. گفت: من حق تقدم دارم این خواهر من است و من از برادرم به او سزاوارترم، آدم ﷻ توصیه قربانی به آن‌ها کرد و قربانی هرکدام پذیرفته شود، دختر زیبا از آن اوست، زمانی که قربانی قابیل بلعیده شد وی از روی حسد برادرش را به قتل رساند. قرآن به انگیزه عداوت و حسد پسر آدم هیچ اشاره‌ای ندارد و مهم این است که آنان در مسئله‌ای خاص که نمونه‌های آن در جامعه بشری امروز بس زیادند، وجود دارد که باعث کدورت و دشمنی گردیده است. نک: طباره، داستان پیامبران در قرآن، ص ۸۹ و ۹۰؛ ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، ۸۱/۳۲ تا ۸۳؛ سیوطی، الدر المنثور، ۵۴/۳ تا ۵۶؛ خازن، تفسیرالخازن، ۳۸/۲؛ آلوسی، روح المعانی تفسیرالقرآن العظیم و السبع المثانی، ۱۱۱/۶ و ۱۱۲.

همانطورکه پیشتر اشاره گردید این عملکرد نمادی از تقوا و ترس از یزدان سبحان است^۱، مسلمان نباید جواب بدی را با بدی پاسخ گوید بلکه باید با آن با نیکی و خوبی و معقولانه برخورد کند. بدین خاطر است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «إذا تواجه المسلمان بسيفهما فالقاتل والمقتول في النار»^۲. (هرگاه دو مسلمان به روی هم شمشیر بکشند، قاتل و مقتول در آتش می‌افتد).

هابیل نه تنها عمل و تهدید برادرش را به بدی پاسخ نمی‌دهد بلکه سعی می‌کند که برادرش را با ترس از خدا و عذابش نصیحت کند، و می‌گوید:

﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۲۹]. «من می‌خواهم با گناه من و گناه خود برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای ستمگران است.»

همانطور که مشاهده می‌شود هابیل به صورت تدریجی به وعظ برادرش می‌پردازد، در ابتدا عدم قبولی اعمال برادرش را بی‌اخلاصی و بی‌تقوایی اعلام می‌کند، سپس وی را از کشتن با یادآوری ترس از پروردگار جهانیان تحذیر می‌دهد و در آخر که کار به جایی نمی‌برد، مأیوس نمی‌شود و برادرش را تنذیر می‌دهد که گناه کشتن مرا بر گناهان اصلی خود می‌فزایی، با همه این تلاش‌ها، قایل تصمیم خود را عملی می‌کند، خداوند صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِينَ﴾ [المائدة: ۳۰]. «پس نفس (سرکش) او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمم به کشتن کرد، و او را کشت! و از زیانکاران شد.»

زیباست تحلیل و تفسیر این قسمت از داستان را از زبان شیرین سیدقطب رحمته الله بشنویم:

«بعد از همه این‌ها، پس از یادآوری و اندرزگویی و نرمش و سازش و بیدارباش و هوشیارباش، آری به دنبال همه این کارها و گفتارها، نفس شرور برجهید، و بزه و گناه روی داد، و جنایت به وقوع پیوست. بزهکاری و جنایت روی داد بدانگاه و در آن حال که نفس اماره‌اش همه‌گرفته‌ها را برایش هموار جلوه داد، و همه مواضع را سهل و

۱- نک: بخش (۲-۳-۳-۵) گفتار و کردار نیک.

۲- (صحیح): مسلم (ش ۴۴۸۲) / ابوداود (ش ۴۲۷۰) / نسایی (ش ۴۱۲۱) / ابن ماجه (ش ۳۹۶۳).

ساده در نظرش آراست و پیراست، نفس اماره‌اش کشتن را در برابر دیدگانش آسان جلوه داد! اما کشتن چه کسی؟ کشتن برادر خود! این بود که کیفر برحذر داشتن‌ها و به هراس انداختن‌ها دامگیرش گردید و سزای بد خود را دید:

﴿فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَلْسِرِينَ ﴿۳۰﴾﴾ [المائدة: ۳۰]. «و از زمره زیانکاران شد».

خویشتن را باخت و به هلاکتش انداخت. برادر خود را از دست داد و مددکار و دوستی از دستشرفت. دنیای کنونی خویش را هدر داد. چه شخص قاتل زندگی آرامی نخواهد داشت. جهان دیگر را نیز باخت و با کوله‌بار گناه پیشین و گناه پسین خود به سوی یزدان جهان شتافت.

پیکره گناه به شکل محسوس در مقابل دیدگانش مجسم گردید. پیکری که زندگی از آن رخت بریسته بود و تگه گوشتی بود که عفونت گرفته بود. گنبدی آرام آرام به لاشه می‌خزید. لاشه‌ای که انسان‌ها تاب تحمل آن را ندارند.

حکمت حکیمانه یزدان بر آن قرار گرفت که او را در برابر عجز و ناتوانیش بنشاند، و به کسی که تازنده کشنده نابودکننده است بنمایاند که او آن اندازه درمانده است که نمی‌تواند پیکر برادر خود را به خاک سپارد، و حتی ناتوان‌تر از کلاغی است که یکی از گروه‌های بی‌شمار پرندگان است:

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يُؤْتِلَقِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوْرِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [المائدة: ۳۱]. «پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را بکاود و بدو نشان دهد، چگونه جسد برادرش را دفن کند، گفت: وای بر من! آیا من نمی‌توانم مثل این کلاغ باشم و پیکر برادرم را دفن کنم؟ پس از زمره افراد پشیمان گردید.»^۱

همانطور که در داستان آدم علیه السلام آمده است حسد سم وجود هر انسان می‌باشد، حسادت باعث شد تا شیطان بر آدم علیه السلام سجده نبرد، و به ورطه گناه بیفتد دقیقاً در این داستان نیز حسادت، قایبل را به منجلاب و مصیبتی گرفتار کرد که محنت آن در دنیا و قیامت وی را شامل و در بر خواهد گرفت؛ چراکه حسادت همچون سمی است که تمامی وجود انسان را در بر می‌گیرد و حتی انسان را از عقل و تفکر و عاقبت‌اندیشی محروم می‌کند.

پس هر دعوتگری با الهام از این داستان درمی‌یابد که کار دعوت مراحل مختلف دارد و نیازمند بسترسازی است، همانند هابیل که به صورت تدریجی و آرام و با شفقت و مهربانی و خیرخواهی به دعوت برادر خویش پرداخت و هرگز حاضر نشد که در برابر بدی وی، نافرمانی پروردگار خود را بنماید و این قانونی بس ارزشمند و تأثیرگذار و کاربردی در کار دعوت است. و نکته بارز و در خور توجه این است که حسادت همانطور که قبیل را در باتلاق معصیت انداخت، دعوتگران و مسلمانان نیز باید از این شرّ خود را خالی و مبرا سازند، و بدانند که حسادت از کردار یهودیان بدکرداری بوده که خداوند جل جلاله درباره آن‌ها می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۵۴].^۱ «آیا آنان (یعنی یهودیان) بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با برانگیختن محمّد) به مردم (عرب) داده است؟»^۲

دعوتگران، باید پرهیز از حسادت را از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم بیاموزند که خداوند جل جلاله در وصف آن‌ها چنین فرموده‌اند:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]. «آنان که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را (در دل استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.»

پس مسلمانان و داعیان الی الله با ریشه‌کن کردن حسادت و اسوه قراردادن روش اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و ترس از فرجام وحشتناک و دردناک حسادت و به خداوند جل جلاله پناه بردن با خواندن آیات:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ ① *مِن شَرِّ مَا خَلَقَ* ② *وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ* ③ *وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ* ④ *وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ* ⑤ ﴿ [الفلق: ۱-۵]. «بگو: پناه می‌برم به

۱- و نک: آیه ۱۰۹ از سوره مبارکه بقره.

۲- نک: شعراوی، تفسیر الشعراوی، ص ۳۳۵؛ قرطبی، تفسیر القرطبی، ۲۷۹/۴؛ نسفی، مدارک التنزیل و حقایق التأویل، ۲۲۷/۱.

خداوندگار سپیده‌دم. از شرّ هر آنچه خداوند آفریده است. و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا می‌رسد. و از شرّ کسانی که در گره‌ها می‌دمند. و از شرّ حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد.»

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝۱ مَلِكِ النَّاسِ ۝۲ إِلَهِ النَّاسِ ۝۳ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۝۴ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ۝۵ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ۝۶﴾ [الناس: ۱-۶]. «بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان. به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (بر حق) مردمان. از شرّ وسوسه‌گری که واپس می‌رود. وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد. (در سینه‌های مردمانی) از جنّی‌ها و انسان‌ها».

می‌توانند از این کردار ناشایست که جلوه‌گهی از اعمال شیطان و قاییل و یهودیان بدکردار می‌باشد؛ و همه آن‌ها را به هلاکت انداخت، دوری نمایند، خصوصاً برخی از دعوتگران به خاطر دارا بودن برخی از فضیلت‌ها و محبوبیت‌هایی مورد حسادت و دشمنی و کینه برخی دیگر واقع می‌شوند و حسودان سعی در هتک و تحقیر آن شخص می‌نمایند که این عملکرد نمادی از بی‌اخلاصی و بی‌تقوایی این افراد است.

فصل دوّم:

اهداف دعوتی داستان نوح علیه السلام

- (۱-۲) عبادت خداوند جل جلاله محور دعوت
- (۱-۱-۲) تاریخچه بت پرستی
- (۲-۱-۲) بنیان دعوت؛ اثبات خدا و نفی غیر خدا
- (۲-۲) اسلوب‌های دعوت در داستان نوح علیه السلام
- (۱-۲-۲) احترام گذاشتن به مدعوین
- (۲-۲-۲) شفقت و نصیحت نمودن مدعوین
- (۳-۲-۲) تبلیغ با کلام روشن
- (۴-۲-۲) تبلیغ در زمان مناسب و به شیوه‌های مختلف
- (۵-۲-۲) ترغیب و ترهیب
- (۶-۲-۲) جدال به نیکی
- (۷-۲-۲) عدم دریافت مال
- (۳-۲) سرانجام داستان نوح علیه السلام
- (۱-۳-۲) قطع جدال و تهدید نوح علیه السلام
- (۲-۳-۲) طوفان
- (۳-۳-۲) پایان طوفان و غرق شدن پسر نوح
- (۴-۳-۲) اهداف دعوتی سرانجام داستان نوح علیه السلام

نوح عليه السلام

نوح عليه السلام اولین رسول و پیام-آور از جانب خداوند تعالی بعد از آدم عليه السلام است^۱، نام نوح عليه السلام در چهل و سه جای قرآن کریم بیان شده است، نامش در قرآن به دو حالت بیان گردیده است:

اول) نام نوح عليه السلام به تنهایی و یا مضاف به قومش بیان شده که در ضمن داستان قصه‌اش بیان گردیده و یازده مرتبه به این حالت از نوح عليه السلام نام برده شده است.

دوم) نام نوح عليه السلام به تنهایی و یا مضاف به قومش بیان گردیده ولی در ضمن بیان داستانش نیست بلکه به صورت سریع و گذرا می‌باشد، که یا بیانی از رسالت یا شریعت وی دارد و یا به کفر و تکذیب قومش اشاره دارد که این حالت با موضوع سوره، و فرازهای آیه هم‌خوانی دارد، و این بیست و دو مرتبه می‌باشد.

سهم سوره‌ها در داستان نوح عليه السلام متفاوت است؛ سوره نوح به طور کلی به داستان نوح عليه السلام و قومش می‌پردازد، سوره هود نکات و ظرایف زیادی را از داستانش را تعریف می‌کند، و سوره‌های یونس و شعراء به نکات اندک بسنده می‌کنند، و در سوره عنکبوت دو آیه به این قصه اختصاص یافته و این دو دربردارنده نکاتی هستند که در دیگر سوره‌ها وجود ندارند، سوره‌ها و شماره آیاتی که به داستان نوح عليه السلام پرداخته‌اند عبارتند از:^۲

سوره	شماره سوره	شماره آیات
آل عمران	۳	۲۲
نساء	۴	۱۶۳
انعام	۶	۸۴
اعراف	۷	۶۹، ۵۹
توبه	۹	۷۰

۱- شنقیطی، أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، ۵۵/۱ و ۸۱/۳؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۲۲۳/۱ و ۵۶۹ و ۲۳۲/۲؛ ابوحیان اندلسی، تفسیر البحر المحیط، ۳۲۹/۲ و ۲۶۰/۸.

۲- خالدی، القصص القرآنی، ۱۵۱/۱ و ۱۵۲؛ شوقی ابوخلیل، اطلس القرآن، صص ۱۹ و ۲۰.

شماره آیات	شماره سوره	سوره
۷۱	۱۰	یونس
۸۹، ۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۲، ۳۶، ۳۲، ۲۵	۱۱	هود
۹	۱۴	ابراهیم
۱۷، ۳	۱۷	اسراء
۵۸	۱۹	مریم
۸۶	۲۱	انبیاء
۴۲	۲۲	حج
۲۳	۲۳	مؤمنون
۳۷	۲۵	فرقان
۱۱۶، ۱۰۶، ۱۰۵	۲۶	شعرا
۱۴	۲۹	عنکبوت
۷	۳۳	احزاب
۷۹، ۷۵	۳۷	صافات
۱۲	۳۸	ص
۳۱، ۵	۴۰	غافر
۱۳	۴۲	شوری
۱۲	۵۰	ق
۴۶	۵۱	ذاریات
۵۲	۵۳	نجم
۹	۵۴	قمر
۲۶	۵۷	حدید
۱۰	۶۶	تحریم
۲۱، ۱۶، ۱	۷۱	نوح

نوح علیه السلام از همه پیامبران خداوند بیشتر عُمر کرده است و شیخ الانبیاء علیهم السلام است، که به نصّ قرآن کریم نهصد و پنجاه سال در میان قومش ماند، خداوند تعالی می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۴﴾﴾ [العنکبوت: ۱۴]. «ما نوح را به سوی قوم خود فرستاده ایم، و او

نهدد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد. سرانجام در حالی که با (کفر و معاصی) به خود ستم می‌کردند، طوفان ایشان را در بر گرفت.»

نوح علیه السلام از جمله پیامبران اولوالعزم است که خداوند تعالی ارج و منزلت خاصی را برای آن‌ها گذاشته است. نوح علیه السلام با مدت مدیدی که در میان قوم خویش ماند و آن‌ها را در شب و روز، آشکار و خفا به سوی عبادت خداوند جل جلاله دعوت می‌کرد، و قوم خویش را از عذاب الهی و پرستش بت‌های ساختگی برحذر می‌داد ولی با همه تلاش‌هایش، اندکی به وی ایمان آوردند و در این حالت بود که نوح علیه السلام دست به دعا برداشت:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَٰرَبُّهُمُ يُضِلُّوْا

عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾﴾ [نوح: ۲۶-۲۷]. «نوح گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر زمین زنده باقی مگذار، که اگر ایشان را رها سازی، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آوردند.»

ابن کثیر گفته: نوح علیه السلام بنا بر اطلاعی که از قومش داشت، بر آن‌ها دعا کرد بدین معنا وی با وجود ماندگاری نهصد و پنجاه ساله (حال و اوضاع قومش را می‌دانست) با این حال خداوند جل جلاله دعای نوح علیه السلام را پذیرفت و امر به ساختن کشتی نمود تا بوسیله آن مؤمنان نجات و کافران هلاک گردند، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التُّوْرُ قُلْنَا أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا

مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾﴾ [هود: ۴۰]. «تا آنگاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت، گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است، و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند، و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.»

این پیامبر پیر و خردمند علیه السلام که سالیان سال قومش را به سوی خداوند یگانه فرا خواند، در مسیر طولانی دعوت خویش از سبک‌ها و روش‌های مختلف جهت مبارزه با شرک‌ها و بدعت‌های گوناگون قومش بهره برد و زحمات زیاد و عتاب‌های مختلف را متحمل گردید، و این فراز و نشیبی که نوح پیامبر علیه السلام با کلام الهی بیان گشته سرشار از نکات و ظرائفی است که زندگی هر مسلمان و دعوتگری با پندپذیری از آن می‌تواند به سر منزل مقصود برسد و تجربه‌های نوح علیه السلام دوایی برای دردهای امت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

(۱-۲) عبادت خداوند جل جلاله محور دعوت

نوح عليه السلام قوم خود را به یکتاپرستی و عبادت خداوند متعال دعوت کرد^۱ و به آن‌ها ابلاغ نمود که تنها خداوند تعالی شایستگی عبادت را دارد و هرگونه موجود حتی انسان ارزش و وقتی بر این امر مهم ندارد^۲، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوْمٌ أُعْبِدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹]. «ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی (به حق) نیست. پس تنها خدا را بپرستید».

البته دعوت به یکتاپرستی و نفی دیگر معبودها اساس و بنیان دعوت هر پیامبری بوده است و اساس و بنیان هر دعوتی بر مبنای آن بوده است؛ خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]. «ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و ...) دوری کنید».

با این وصف اساسی‌ترین و برترین هدف هر دعوتگر دعوت به پرستش خداوند جل جلاله و یکتاپرستی و نفی معبودهای دروغین است. دعوتگر باید انبیای الهی عليهم السلام را مبنای کاری خود قرار دهد، همان‌گونه که خداوند جل جلاله می‌فرماید:

۱- عبادت اسم جامعی که دربردارنده نهایت محبت به خداوند و غایت خشوع و ذلالت در برابر وی است، پس هرکس در برابر غیر خداوند خشوع نماید با وجود اینکه از وی متنفر باشد، عابد الهی نیست و هرکس غیر خدا را (در مقام عبودیت) دوست داشته باشد، و هرچند در برابرش کرنش نکند، وی؟؟؟ عابد الهی نیست. خداوند سبحان شایستگی غایت محبت را دارد، و در واقع او محبوب مطلق است که چیزی و کسی غیر از او دوست داشتنی نیست، پس باید غایت و نهایت کرنش و خشوع در برابر او انجام گیرد، و خشوعی هم برای چیزی جز به خاطر وی نباید انجام گیرد ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۱۶۲/۵.

۲- خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]. «من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام» برخی مفسرین همچون اندلسی، قرطبی، سمرقندی و ... بر این باورند که جز برای عبادت یعنی؛ جز برای اینکه موحد و یکتاپرست باشند، هدفی دیگر از خلقت آن‌ها وجود ندارد. نک: اندلسی، البحرالمحیط، ۱۱/۱ و ۳۵۸؛ قرطبی؛ تفسیر القرطبی، ۵۵/۱۷، سمرقندی، بحر العلوم، ۳۳۰/۳.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنُهُمْ أُقْتِدِ﴾ [الأنعام: ۹۰]. «آنان (یعنی؛ پیامبران الهی)

کسانی‌اند که خداوند ایشان را هدایت داده است، پس از هدایت ایشان پیروی کن.»
پس دعوتگر باید تمامی اهداف دعوتی خود را در محور یکتاپرستی بگذارد و این را بداند در صورتی که بیان و کردار و سکوت وی اگر معنا و مفهومی از شرک داشته باشد، در رسالت خود قطعاً منحرف شده و از مسیر حق خارج گشته است، و لازمه این نوع دعوت آموزش صحیح مفاهیم توحید و سپس عمل بدان و در نهایت ابلاغ آن می‌باشد.

(۲-۱-۱) تاریخچه بت‌پرستی

همانطور که از کلام الهی محرز است دعوت نوح علیه السلام بر مبنای عبادت خدا حاکم بوده و لازمه عبادت خدا، عبادت نکردن غیر خدا است. و قوم نوح علیهم السلام به عبادت بت‌ها و گرنش در برابر آنان پرداختند، خداوند جل جلاله چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾

[نوح: ۲۳]. «(اشراف قوم) به آن‌ها گفتند: معبودهای خود را رها نکنید، و ودّ، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نکنید.»

بر مبنای این آیه شریفه پنج بت معبودان قوم نوح بودند، و اگر این بت‌ها اولین و کهن‌ترین بت‌هایی بودند که مورد پرستش قرار گرفته‌اند پس بی‌شک می‌توان گفت که تاریخ پرستش بت به قبل از طوفان نوح برمی‌گردد.^۱ در واقع ودّ، سواع، یغوث، یعوق، و نسر انسان‌هایی صالح و نیکوکار بودند که قوم نوح برای آن‌ها مجسمه‌ها و تصاویری ساختند، تا بوسیله آن یاد و خاطر آن‌ها را زنده نگه دارند و به آن‌ها اقتدا کنند، سپس آن تمائیل و نقش‌ها را پرستش کردند.

عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: بت‌های قوم نوح علیهم السلام به همان صورت در میان عرب نیز رواج پیدا کرد. چنان‌که ودّ در دوّمه الجندل از آن «بنی کلب»، سواع متعلق به «بنی هذیل»، یغوث برای «مراد» - که پس از آن بنی غطیف در «جوف سبأ» آن‌را پرستیدند - یعوق متعلق به «همدان» و نسر از آن «حمیر» و متعلق به خاندان ذی کلاع بود. همه این‌ها نام شایستگانی از قوم نوح بود که پس از مرگشان، شیطان قومشان را به وسوسه انداخت که بر جایگاه آن‌ها مجسمه‌ها و تمثال‌هایی بگذارد و

۱- بیومی، مهران، بررسی تاریخ قصص قرآن، ۵/۴.

آن‌ها را به نام ایشان بنامید، و چنین کردند اما آن‌ها را نپرستیدند، و چون آن قوم از بین رفتند، و علم و دانایی نیز منسوخ گشت، آن‌ها مورد پرستش قرار گرفتند. پس تردیدی وجود ندارد که قوم نوح این بت‌ها را می‌پرستیدند و به ثنا و ستایش این بت‌ها که نمادی از افراد صالح و نکوکار بودند، می‌پرداختند و عملکرد آن‌ها به جایی رسید که دیگر خداوند یگانه و بی‌همتا را قبول نداشتند، و از قوانین شریعت و پیغام وی پیروی نمی‌کردند.

(۲-۱-۲) بنیان دعوت؛ بندگی برای خدا

اساس و بنیان دعوت اثبات خداوند عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان ربّ، إله و حاکم است^۱ و هر دعوتگری باید اساس و جهت دعوت خود را بر این مبنا گذارد و به مردم ابلاغ کند که فقط خداوند عَلَيْهِ السَّلَام شایستگی پرستش و بندگی دارد و تنها کسی که حاکم است و حکمش سزاوار تنفیذ دارد، حکم خداوند یکتاست، و تنها کسی که معبود بر حق است فقط خداوند است و بندگی خاصّ اوست. و در این راستا نباید به هیچ عنوان و مبنایی تخطّی کرد بلکه باید برای مخاطبان محرز گردد که ضرر و نفع در اراده خداوند عَلَيْهِ السَّلَام است و فقط خداوند عَلَيْهِ السَّلَام شایسته بندگی و تعظیم و إله و حاکم و معبود بودن را دارد. چنان‌چه خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بطور شفاف در آیات مختلف قرآن کریم این مطلب را با بیان‌های مختلف و استدلال‌های گوناگون و متقن بیان می‌فرماید، خداوند عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۰۷]. «آیا نمی‌دانی که ملک و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن او است؟ و جز خدا سرپرست و یاور برای شما نیست.»

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ

حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]. «برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند...».

۱- جهت دریافت مفاهیم ربّ، إله و حاکم نک: مودودی، اصطلاحات چهارگانه در قرآن، ص ۶۱ تا ۱۶۴ و نیز مقدمه تفسیر سوره انعام از سیدقطب، ترجمه‌ی فی ظلال القرآن، ۲/۶۱۲ تا ۶۵۷.

﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [المائدة: ۷۶]. «بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زبانی برای شما نیست؟ و خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است.»

﴿قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعْ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾ [الأنعام: ۵۶]. «بگو: من نهی شده‌ام از اینکه پرستش کنم آن‌هایی را که سوی خدا به فریاد می‌خوانید. بگو: من از هوی و هوس‌های شما پیروی نمی‌کنم، که (اگر چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمره‌ی راه‌یافتگان نخواهم بود.»

﴿قُلْ أَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ كَالَّذِي أُسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أُوْتَيْنَا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۷۱]. «بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد و نه زبانی؟ و آیا پس از آنکه خداوند ما را هدایت بخشیده است، به عقب بازگشت کنیم (و از ایمان دست بکشیم و دیگر بار به کفر برگردیم؟) و بسان کسی (باشیم و کنیم) که شیاطین او را در زمین (بیابان‌های برهوت) ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند، و دوستانی داشته باشد که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند (اما او بدیشان گوش نکند و به دنبال شیاطین رود و گمراه‌تر و گمراه‌تر شود؟) بگو: هدایت خداوند، هدایت است و به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴]. «آن‌هایی را که به جز خدا فریاد می‌دارید، بندگانی همچون خود شما هستند (و کاری از آنان ساخته نیست و نمی‌توانند فریادرس شما باشند). آنان را به فریاد خوانید و (از ایشان استمداد جویید) اگر راست می‌گویید (که کاری از ایشان ساخته است) باید که به شما پاسخ دهند (و نیاز شما را برآورده کنند).»

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَبْتَغُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحٰنَهُ وَوَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸]. «اینان غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رساند و نه سودی عایدشان می‌سازند، و می‌گویند: این‌ها میانجی‌های ما در نزد خداوند (و

در آخرت رستگاران می‌نمایند!) بگو: آیا خدا را از وجود چیزهایی (به نام بتان و انبازهای یزدان) باخبر می‌سازید که خداوند در آسمان‌ها و زمین سراغی از آن‌ها ندارد؟ (مگر شما غیر خداها و بت‌ها را نماینده‌ی خدا نمی‌دانید؟ آیا ممکن است خدا اگر نماینده‌ای می‌داشت از بودن آن بی‌خبر می‌گشت، ولی شما باخبر از آن می‌شدید؟! خداوند منزّه (از هرگونه انبازی) و فراتر از آن چیزهایی است که مشرکان انبازشان می‌دانند.»

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ﴾ [یونس: ۱۰۶]. «و به جای خدا کسی و چیزی را به فریاد مخوان که به تو نه سودی می‌رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی (و دعا و عبادت خود را به جای آفریدگار متوجه آفریدگان سازی) از ستمکاران و مشرکان خواهی شد.»

﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فْتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ [هود: ۱۱۳]. «و به کافران و مشرکان تکیه نکنید (که اگر چنین کنید آتش دوزخ شما را فرو می‌گیرد، و بدانید که) جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند شما را در پناه خود دارند و شر و بلا و زیان و ضرر را از شما به دور نمایند) و پس از (تکیه به کافران و مشرکان، دیگر از سوی خدا) یاری نمی‌گردید و (بر دشمنان) پیروز گردانده نمی‌شوید.»

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [النحل: ۲۰]. «آن کسانی را که بجز خدا به فریاد می‌خوانند، آنان نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان آفریده می‌گردند!»

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ [مریم: ۸۱]. «(کافران) به جز خدا، معبودهایی برای خود برگزیده‌اند تا اینکه چنین معبودهایی مایهٔ عزت و احترام (دنیوی و اخروی) ایشان گردند.»

﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ [الانبیاء: ۶۶]. «(ابراهیم) گفت: آیا به جای خداوند (جهان و خالق انسان) چیزهایی را می‌پرستید که کمترین سود و زیانی به شما نمی‌رسانند؟.»

﴿يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾ [الحج: ۱۲]. «آنان جز خدا چیزهایی را به فریاد می‌خوانند که نه زیانی می‌توانند بدیشان برسانند و نه سودی را. این، سرگشتگی فراوان، و گمراهی بسیار دور (از حق و حقیقت) است.»

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُوَ اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوْا ذُبَابًا وَّلَوْ اَجْتَمَعُوْا لَهُ وَاِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوْهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّلِبِ وَالْمَطْلُوْبِ ﴿۷۲﴾﴾ [الحج: ۷۳]. «ای مردم! مثلی زده شده است (به دقت) بدان گوش فرا دهید. آن کسانی را که بغیر از خدا به کمک می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بی‌افزینند، اگر هم همگان (برای آفرینش آن) دست به دست یکدیگر دهند. حتی اگر هم مگس چیزی را از آنان بستاند و برگیرد، نمی‌توانند آن را از او بازپس گیرند و برهانند. هم طالب (که مگس ناچیز است) و هم مطلوب (که غیر خداها هستند) درمانده و ناتوانند.»

﴿مَثَلُ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوْتِ اَتَّخَذَتْ بَيْتًا وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوْتِ لَبَيْتٌ الْعَنكَبُوْتِ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ﴿۵۱﴾﴾ [العنكبوت: ۴۱]. «(کار کسانی که جز خدا، سرپرستانی برگزیده‌اند، همچون کار عنکبوت است که (برای حفظ خود از تارهای ناچیز) خانه‌ای برگزیده است. بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه‌ی عنکبوت است، اگر (آنان از سستی معبودها و پایگاه‌هایی که غیر از خدا برگزیده‌اند باخبر بودند، به خوبی) می‌دانستند (که در اصل بر تار عنکبوت تکیه زده‌اند).»

﴿قُلْ مَنْ ذَا الَّذِيْ يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللّٰهِ اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوْءًا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَّلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَّلَا نَصِيْرًا ﴿۱۷﴾﴾ [الأحزاب: ۱۷]. «بگو: چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده‌ی خدا حفظ کند، اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد؟ آنان غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری برای خود نخواهند یافت.»

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَا يَمْلِكُوْنَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَّلَا فِي الْاَرْضِ وَّمَا لَهُمْ فِيْهِمَا مِنْ شَرْكِ وَّمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظٰهِرٍ ﴿۲۲﴾﴾ [سبأ: ۲۲]. «ای پیغمبر! به مشرکان (بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می‌پندارید. (اما بدانید آن‌ها هرگز گرهی از کارتان نمی‌کشایند و سودی و زیانی به شما نمی‌رسانند؛ چرا که) آن‌ها در آسمان‌ها و زمین به اندازه‌ی ذره‌ای مالک چیزی نیستند و در آسمان‌ها و زمین کمترین حق مشارکت (در خلقت و مالکیت و اداره‌ی جهان) نداشته و انباز خدا نمی‌باشند)، و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد.»

﴿قُلْ اَرَاَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمْ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اُرُوْنِيْ مَاذَا خَلَقُوْا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوٰتِ اَمْ اَتَيْنَتْهُمْ كِتٰبًا فَهُمْ عَلٰى بَيِّنٰتٍ مِّنْهُ بَلْ اِنْ يَعِدُ الظّٰلِمُوْنَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا اِلَّا غُرُوْرًا ﴿۴۰﴾﴾ [فاطر: ۴۰]. «بگو: آیا درباره‌ی انبازهای خود که علاوه از خدا

آن‌ها را هم به فریاد می‌خوانید، خوب دقت کرده‌اید؟ نشانم دهید آن‌ها کدام چیز زمین را آفریده‌اند؟ و یا در آفرینش (کدام چیز) آسمان‌ها مشارکت داشته‌اند؟ یا شاید کتاب (آسمانی) در اختیار مشرکان گذارده‌ایم و ایشان حجت روشنی از آن (بر کار شرک و بت‌پرستی خود) دارند؟! (اصلاً ایشان دلیل عقلی و دلیل نقلی ندارند) و بلکه ستمگران جز وعده‌های دروغ به یکدیگر نمی‌دهند.»

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِي ۗ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾﴾ [الزمر: ۳۸]. «اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا. بگو: آیا چیزهایی را که بجز خدا به فریاد می‌خوانید چنین می‌بینید که اگر خدا بخواهد زیان و گزندى به من برساند، آن‌ها بتوانند آن زیان و گزند خداوندی را برطرف سازند؟ و یا اگر خدا بخواهد لطف و مرحمتی در حق من روا دارد، آن‌ها بتوانند جلوی لطف مرحمتش را بگیرند و آن را باز دارند؟ بگو: خدا مرا بس است. توکل‌کنندگان تنها بر او تکیه و توکل می‌کنند و بس.»

﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۶۶﴾﴾ [غافر: ۶۶]. «بگو: من باز داشته شده‌ام از اینکه معبودهایی را بجز خدا بپرستم که شما آن‌ها را به فریاد می‌خوانید، از آن زمانی که آیات روشن و دلایل آشکاری از جانب پروردگار برایم آمده است، و به من فرمان داده شده است که خاشعانه و خاضعانه تسلیم پروردگار جهانیان گردم.»

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ ۖ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿۵﴾﴾ [الأحقاف: ۵]. «چه کسی گمراه‌تر از کسی است که افرادی را به فریاد بخواند و پرستش کند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را به فریاد بخواند و پرستش کند) پاسخ نمی‌گویند؟ اصلاً آنان از پرستشگران و به فریادخواهندگان غافل و بی‌خبرند.»

﴿فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ۖ آلِهَةً ۗ بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ ۗ وَذَلِكِ إِفْكَهُمُ وَمَا كَانُوا يَفْقَرُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الأحقاف: ۲۸]. «بس چرا آن معبودهایی که سوای الله برای نزدیکی به الله، به خدایی گرفته بودند، (در این لحظات سخت و حساس) یاریشان نکردند؟! (نه تنها آنان را یاری ندادند) بلکه از ایشان گم و گور شدند! این (چیزی که بر سرشان آمد نتیجه‌ی) دروغ و افترای ایشان بود.»

پس با همه این اوصاف دعوتگر باید جایگاه الله را در عبادت و پرستش نشان دهد و ابلاغ نماید که کسی جز او شایستگی و بایستگی جایگاه خداوند یکتا را در خلق و آفرینش و اظهار عبودیت و خضوع ندارد.

(۲-۲) اسلوب‌های دعوت در داستان نوح علیه السلام

نوح علیه السلام در دعوت خویش از روش‌های دعوتی خاص استفاده کرد تا اینکه بتواند قوم خود را متقاعد کند و حقایق دین خداوند جل جلاله را برای آن‌ها اثبات نماید و با همه مشکلات سر راه، وظیفه خود را تمام و کمال انجام داد و حجت را بر قومش تمام نمود. نوح علیه السلام در استفاده از روش‌های مختلف که نمادی بارز و دقیق از روش‌های دعوت خصوصاً کاربردی برای عصر حاضر و آسوه‌گیری از آن‌ها هستند، توانست به موفقیت و رضایت الهی دست یابد؛ زیرا او ابلاغ مبین را تمام و کمال انجام داد؛ خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ﴾ [المائدة: ۹۲]. «بدانید! که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر است و بس.»

با این وجود گروه اندکی به دعوت نوح علیه السلام لبیک گفتند و ایمان آوردند، و این می‌رساند که در هدایت یافتن فقط فرستنده پیام کافی نیست بلکه گیرنده آن نیز نقش مهمی دارد، با این وجود گلچین ظرایف و ارزش‌ها و نکات از دعوت نوح علیه السلام آموزشی خاص از طرف خداوند متعال برای روش دعوت می‌باشد، این روش‌ها و نکات آن‌ها به صورت مختصر عبارتند از:

(۱-۲-۲) احترام گذاشتن به مدعوین

از جمله اعمال نوح علیه السلام در دعوت و خطاب مردم، استفاده از الفاظی توأم با احترام و بزرگواری بوده است، و هرچند قومش وی را تحویل نمی‌گرفتند ولی باز از گفتن خطاب محترمانه کوتاهی نمی‌کرد، مانند اینکه می‌گفت: ﴿يَقَوْمُ﴾ «ای قوم من». و آن‌ها

۱- نک: زیدان، المستفاد من قصص القرآن، ۱۵۶/۱ تا ۱۶۹؛ محمد بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآنی، ۹/۴ تا ۱۴؛ طباره، داستان پیامبران در قرآن، ص ۱۰۱ تا ۱۰۸؛ خالدی، القصص القرآنی، ۱۷۰/۱ تا ۱۸۴؛ عمر و خالد، قراءة جديدة و روية فی قصص الأنبياء، ص ۱۴۵ تا ۱۵۳ و تفاسیر معتبر در زمینه آیات مربوطه.

را به خود نسبت می‌داد که این نمادی از حرمت گذاشتن به آن‌هاست، بر هر دعوتگری لازم می‌نماید که مردم حتّی کفّار و مشرکین را با الفاظی مملو از حرمت و عطوفت مورد خطاب قرار دهد؛ زیرا اگر هر پیغمبر و دعوتگری مردم گمراه را با الفاظی همچون مشرکین، جاهلان، و... خطاب قرار می‌دادند، بی‌شک کسی به حرف‌های آنان گوش فرا نمی‌داد، خصوصاً در عصر حاضر بر مسلمین لازم می‌نماید که از الفاظی همچون بیان القاب خودداری کنند و این اصلِ دعوت ریشه در توصیه‌ای از خداوند عزّوجلّ دارد که می‌فرمایند:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِآيَاتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾
[النحل: ۱۲۵]. «(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.»

قرطبی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «این آیه در زمان امر به صلح با قریش نازل شد. خداوند عزّوجلّ، پیغمبرش صلی الله علیه و آله را امر می‌کرد که به سوی دین خدا فرا خواند و بر وی حکم فرمود که با مهربانی، عاطفه و خالی از خشونت و اهانت حتّی با کفّار قریش، برخورد کند، و شایسته و بایسته است که این وعظ و اندرز و ارشادی برای مسلمانان تا روز قیامت باشد.»^۱

هر دعوتگری باید یک اصل بنیادی در کار دعوت را همیشه و در همه حال به صورت دقیق رعایت کند و اینکه هرگونه گفتار و کردار در دعوت به سوی خدا عزّوجلّ در صورتی که باعث تفرقه بین مسلمانان گردد، این اعمال از دیدگاه شریعت مردود و شریعت آن‌را مورد تأیید قرار نمی‌دهد، خداوند عزّوجلّ این مسئله را به عنوان اصلی در قرآن مجید بیان فرموده‌اند:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشوری: ۱۳]. «خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان و دعوتگران) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم که دین را بابر جا دارید و در آن تفرقه نکنید.»

البته بیان و رفتار محترمانه به معنای قبول عملکردهای کفار و مشرکین و مدارا کردن و هم‌نوایی کردن با آنها نیست، بلکه این عملکرد به عنوان اخلاق نیکویی تلقی می‌گردد تا آنها در لحظه خطاب احساس راحتی و احترام نمایند، و بدین وسیله بسترسازی قبول حق برای آنها شده باشد.

(۲-۲-۲) شفقت و نصیحت نمودن مدعوین

دعوتگر باید رفتارش با مردم و مخاطبان در سایهٔ مهربانی و اکرام به آنها و گفتارش مملو از عاطفه و خیرخواهی و ادب و احترام باشد و آنها احساسی بس راحت و سرور نمایند و نباید به هیچ وجه دعوتگر از مقامی صحبت کند که مخاطبان وی احساس حقارت و ناراحتی نمایند و حتی این عمل دعوتگر باید به گونه‌ای محرز باشد که در میزان صدا، نوع ادبیات گفتاری، پوشش ظاهری و نوع نگاه وی شناخته شود؛ زیرا وی بسان پزشکی است که سعی در معالجه بیمار خود دارد؛ زیرا هرگز پزشک از مقام تویخ و اذیت بیمار و برتری جستن بر بیمار عمل نمی‌کند. بازتاب این سبک دعوت در مکالمه‌ای بین اشراف و رؤسای قوم با نوح علیه السلام نمایان است؛ خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الأعراف: ۶۰]. «اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما تو را در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم.»

نوح علیه السلام با نهایت ادب و بدون عصبانیت و با استدلال و منطق پاسخ می‌دهد. خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۶۱-۶۲]. «گفت: ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

آری! نوح علیه السلام با وجود اِتهام قومش به گمراهی، خشمگین نمی‌شود و حتی سعی در بیانی منطقی و آرام به نسبت گفتار آنها دارد، پس در صورتی که دعوتگری از جانب گمراهان اِتهام و القابی به وی نسبت داده شد، وی باید خونسرد و آرام برخورد کند؛ زیرا هر دعوتگری باید بداند که هدف اصلی از دعوت، انجام وظیفه الهی و کسب رضایت و پاداش از ذات اقدس الهی است، پس باید دین خدا با شیوهٔ ارائه شده از سوی

خودش تبلیغ شود و این عملکرد از اصول کار دعوت است که هر دعوتگری به نحوی آن را تجربه می‌کند.

(۲-۳-۳) تبلیغ با کلام روشن

دعوتگر باید بسیار شیوا و شفاف حقایق شریعت الهی را برای مردم بیان کند، به گونه‌ای که آن‌ها بدون هیچ ابهام و اوهامی به مطلب دست یابند. این سبک دعوت از آن نوح علیه السلام و همه پیغمبران خدا - علیهم الصلوات و السّلام - بوده است، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [ابراهیم: ۴]. «و ما هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر اینکه به زبان قوم خودش متکلم بوده است تا برای آنان (احکام الهی را) روشن سازد.»

دعوتگر باید بداند که نفس ابلاغ کافی نیست بلکه ابلاغی از جانب الهی پذیرش می‌شود که روشنگر و آشکار باشد؛ زیرا خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [العنکبوت: ۱۸] «و وظیفه پیغمبر جز تبلیغ روشن و روشنگر نمی‌باشد.»

پس دعوتگران باید کلام خود و الفاظ بکار رفته در آن را مطابق زبان و فهم مخاطبان خود بنمایند و آن‌ها را با کلمات ناآشنا، مُغَلَّق، پیچیده و کلماتِ مسجّع و تکلف‌آور و بی‌فایده مورد خطاب قرار ندهد؛ چرا که با این حال ابلاغ خدشه‌دار می‌شود، حتی گاهی مُبَلِّغ آنقدر به داستان‌ها، اشعار و مسائل حاشیه‌ای استناد می‌کند که کلام خداوند تعالی در ردیف استندهای او در ردیف چندم قرار می‌گیرد، همان کلامی که آسان و قابل فهم برای مردم است و اصل رسالت با آن بیان شده است، در مراتب بعدی قرار می‌گیرد. پس مُبَلِّغ اولویت‌گذاری در استندها و نیز القای مفاهیم با سطح فکری و فرهنگی مخاطبان را باید رعایت نماید و اساس و محور دعوت خود را بر القای مفاهیم قرآن کریم و سنّت نبویّ شریف با بیانی ساده، صحیح و دقیق متمرکز کند و استفاده از تمامی ابزارهای دیگر باید با تناسب و در راستای قرآن و سنّت باشند.

(۲-۲-۴) تبلیغ در زمان مناسب و به شیوه‌های مختلف

نوح علیه السلام برای ابلاغ خود از هر زمان مناسبی در شب و روز استفاده می‌کرد تا قومش را به سوی یکتاپرستی دعوت کند، و از سبک‌های مختلف دعوت سَری و آشکار و با

صدای بلند و واضح بهره می‌جسته تا بتواند از یک جهت وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد و از طرف دیگر با بکارگیری سبک‌های مختلف به امید و آرزوی خود که عبادت خداوند جل جلاله و رویگردانی قومش از بتان دست یابد، پروردگار جل جلاله سخن نوح علیه السلام را چنین تعریف می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾﴾ [نوح: ۵]. «نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی ایمان به تو) فرا خوانده‌ام.»
و نیز می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا ﴿٦﴾ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٧﴾﴾ [نوح: ۸-۹].
«سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند دعوت کرده‌ام، گذشته از این، به گونه‌ای پنهانی و به صورت نهانی بدیشان رسانده‌ام.»

این گزارشکارِ نوح علیه السلام به خداوند علیم می‌رساند که استفاده از زمان‌های مناسب جهت دعوت و استفاده از سبک‌های مختلف دعوت همچون دعوت پنهان و آشکارا، فردی و جمعی، دعوت عمومی و اختصاصی و ... از جمله مواردی هستند که دعوتگر باید با درایت بر این مواضع آگاه باشد تا وظیفه خود را درست انجام داده و نتیجه بگیرد؛ همچنین این بیان نوح علیه السلام می‌رساند که وی از هر لحظه و زمانی برای دعوت استفاده کرده؛ و دعوتگر هم باید همچون شکارچی‌ای باشد که هرگاه و هر لحظه حتی در سفرها، مهمانی‌ها، جمع‌های دوستانه و ... و نیز با بکارگیری سبک‌های مختلف در قالب‌های مناسب همچون بیان داستان، تحلیل مسئله‌ای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و تناسب بخشیدن با مسائل شرعی و ... استفاده کند و در این راستا از عدم تحویل نگرفتن و یا قبول نکردن مخاطبانش مأیوس نگردد؛ زیرا نوح علیه السلام نیز به همین مسئله گرفتار شد، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْبَعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَأَسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا ﴿٧﴾﴾ [نوح: ۶-۷]. «(نوح گفت): اما دعوت و فرا خواندنم تنها بر گریز ایشان افزود! و من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام، (تا ایمان بیاورند) و تو آنان را بیامرزی، انگشت‌های خود را به گوش‌هایشان فرو کرده‌اند و جامه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند و (بر کفر) پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند.»

اگرچه هدف از دعوت هدایت مردم می‌باشد ولی این احتمال وجود دارد که سرکشی کنند و نپذیرند با این وصف باید دقت داشت که دعوتگر در زمان و مکان مناسب و به شیوه صحیح مطابق قوانین خداوند عَلَيْهِ السَّلَام عمل دعوت را انجام دهد؛ چراکه مبادا اشتباه و غلط او مایه گمراهی و دین‌گریزی و دین‌ستیزی شود. البته با همه این اوصاف دعوتگر هرگز نباید ناامید گردد؛ زیرا دعوت وی همچون بذری می‌ماند که بر زمین پاشیده می‌شود و هر آن احتمال دارد که با الطاف الهی جوانه بزند و شخص با عنایت خداوند عَلَيْهِ السَّلَام هدایت یابد و دعوتگر نیز با آن به شرف برسد و مُراد برسد.

دلیلی که دلالت بر انجام دعوت در زمان مناسب می‌نماید، روایتی از ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْأَيَّامِ، كَرَاهِيَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا»^۱ (پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زمان را در پند و اندرز مسلمانان (و دعوت انسان‌ها) در نظر می‌گرفتند و این عملکرد را هر روز انجام نمی‌دادند تا مردم ملول و خسته شوند.) ابن حجر عسقلانی می‌گوید: از این حدیث برداشت می‌شود که ترک مداومت در جدیت عمل بخاطر ترس از ملول شدن (مردم) مستحب است، هرچند مواظبت بر آن مطلوب است.^۲

(۲-۲-۵) ترغیب و ترهیب

نوح عَلَيْهِ السَّلَام قومش را در پذیرش دعوتش و سر تسلیم‌نهادن به عبادت خداوند عَلَيْهِ السَّلَام به نکاتی از جمله مغفرت گناهانشان و طولانی شدن عُمر که فرصت و غنیمتی برای کسب مواهب الهی است تا در آخرت سعادت‌مند زندگی کنند، ترغیب می‌دهد و به آن‌ها وعده‌ها و بشارت‌ها می‌دهد. خداوند متعال این روش دعوتی نوح عَلَيْهِ السَّلَام را بس شیوا بیان می‌فرماید:

﴿قَالَ يَلْقَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَنْتَقُوهُ وَأَطِيعُوا لَكُمْ ﴿٣﴾ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾﴾ [نوح: ۲-۴]. «(نوح) گفت: ای قوم من! من برای شما بیم‌دهنده روشن و روشن‌نگرم. خدا را بپرسید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید. (اگر این اعمال را

۱- (صحیح): بخاری (ش ۶۴۱).

۲- ابن حجر، فتح الباری (ج ۱ ص ۱۶۳).

انجام دهید) خداوند گناهان شما را می‌آمزد، و تا اجل نهایی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد. اما اگر متوجه باشید، هنگامی که اجل نهایی فرا رسد، تأخیر پیدا نمی‌کند.»

طبق این آیه شریفه، رکن نخست دعوت نوح علیه السلام رها کردن پرستش بت‌هایی بود که مردم آن روزگار به جای خداوند جل جلاله می‌پرستیدند (یعنی؛ وُدّ، سُواع، یَعوث، یَعوق و نَسر) که نوح علیه السلام به آنان فرمان می‌داد که از این اصنام دوری کنید و تنها به پرستش خداوند جل جلاله روی آورید، و معنای عبارت قرآنی ﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ﴾ همین است. رکن دوم دعوت وی تقوای الهی و پرهیز از گناهان و پلیدی‌هایی بود که تندرستی و اخلاق و آداب آنان را به تباهی می‌کشاند و پیوند اُلفت و مهرورزی را در میانشان از هم می‌گسست و نظام زندگی آنان را به هم می‌ریخت که معنای ﴿وَأَتَقَوْهُ﴾ همین است. و رکن سوم دعوت نوح علیه السلام اطاعت از ولیّ امرشان یعنی؛ خود آن بزرگوار علیه السلام بود که از آن به ﴿وَأَطِيعُونَ﴾ تعبیر شده است.^۱

نوح علیه السلام در اثنای این سه رکن بنیادی که از جانب نخستین دعوت آسمانی که در بردارنده سه کلمه ایمان، تقوا و طاعت است به بشر آموزش می‌داد که از راه فرمان‌پذیری از انبیای الهی علیهم السلام، انسان در دنیا و قیامت سرافرازی و بزرگواری را دریافت می‌کند و بر همین مبنا جهت ترغیب و تقویّت انگیزه مخاطبان و دعوت خویش آن‌ها را به وعده‌هایی که بس والا و باارزش هستند، به صورت شیوا ترغیب می‌دهد.

ترغیب نوح علیه السلام به همین میزان ختم نمی‌شود بلکه در مورد فزونی نعمت‌های دنیا که انسان زنده عطش دریافت آن‌را دارد، وعده می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿۱۰﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿۱۱﴾ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبِينْ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿۱۲﴾﴾ [نوح: ۱۰-۱۲].

«و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است. (اگر چنین کنید) خدا از آسمان باران‌های پرخیر و برکت را پیاپی می‌باراند. و با اعطاء دارایی و فرزندان، شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغ‌های سرسبز و فراوان بهره شما می‌سازد و رودبارهای پرآب در اختیارتان می‌گذارد.»

این اسلوب دعوت و نوع ترغیب می‌رساند که دعوتگر باید انگیزه‌های ایمان‌آوردن و

پذیرش قوانین الهی را در مخاطب خود بیشتر کند و با او از وعده‌های خوش و فرح‌بخش الهی در دنیا و آخرت صحبت کند تا حسّ زیاده‌خواهی و نیک‌خواهی انسان را در این راستا حریص نماید. خداوند عَلَيْهِ السَّلَام وقتی انسان را به امر نیک و معروفی دعوت می‌دهد، با بیانی شیوا و دادن وعده‌های فرحبخش و جاودان و زیبا و دلنواز انسان را تشویق و ترغیب می‌دهد. از جمله ترغیب انسان به ایمان فرموده الهی است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تَجْرَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ يَعْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ وَأُخْرَىٰ يُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ﴿١٣﴾ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾﴾ [الصف: ۱۰-۱۳]. «ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید، و شما را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخ‌ها و درختان) آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغ‌های بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. (گذشته از این نعمت‌ها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است و به مؤمنان مژده بده (به چیزهایی که قابل توصیف و بیان نیست، و فراتر از آن است که با الفبای انسان‌ها به انسان‌ها شناساند).»

و نیز از موارد ترغیب انسان بیان وعده الهی به داشتن زندگی سرشار از نیکی و آرامش در دنیا و ثواب و پاداش نیک و زیاد در آخرت می‌باشد که هدف حیات و گمشده انسان می‌باشد، خداوند عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾﴾ [النحل: ۹۷]. «هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم، و (در آخرت) پاداش (کارهای خوب، متوسط و عالی، آنان را برطبق بهترین کارهایشان خواهیم داد).» این نوع ترغیب‌ها هر مسلمان و دعوت شده‌ای را به وجد می‌آورد، و قدرت شنیدن

و اطاعتِ وی را بالا می‌برد البته اگر خواهان هدایت باشد.

نوح علیه السلام فقط به ترغیب بسنده نمی‌کند؛ چرا که ترس و وحشت نیز از مواردی است که انسان‌های غافل را بیدار می‌کند و بیدارباشی است که در صورت عدم توجه به آن و لغزش در مسیر هدایت، انسان را در ورطهٔ عذاب و درد و هلاکت و فساد و تباهی و زبونی گرفتار می‌سازد، خصوصاً این ترهیب به افرادی تعلق می‌گرفت که از دعوتش سر باز می‌زدند و وی را به بادِ مسخره می‌گرفتند ولی نوح علیه السلام با بیانی هولناک و وحشت‌آور آنان را می‌ترساند، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [نوح: ۱]. «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (و بدو دستور دادیم) که قوم خود را (از عذاب خدا) بترسان، پیش از آنکه عذاب دردناکی به سراغ ایشان بیاید.»

برخی می‌گویند: منظور خداوند از ﴿عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ غرق شدن با طوفان است، و برخی هم آن را به عذاب آخرت تفسیر می‌کنند.^۱ نوح علیه السلام در واکنش عملکرد قومش با سرزنش و عتاب می‌گوید:

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾ [نوح: ۱۳]. «شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟»

پس یکی از وسیله‌های ابلاغ ترهیب و ترساندن خاطیان و سرکشان است و نیز انداز از بیراهه رفتن و از راه مستقیم خارج شدن است، تا بدین وسیله هم مؤمنان هوای اعمال خویش را بیشتر داشته باشند و هم سرکشان بدانند که غایتِ جولان و عصیان آن‌ها چه بد فرجامی است.

خداوند تعالی در قرآن کریم بیانی از ترهیب را چنین ارائه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾ [۱۲۴] قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾ [۱۲۵] قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾ [۱۲۶-۱۲۴]. «و هر که از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگ خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا گرد می‌آوریم. خواهد گفت: پروردگارا! چرا مرا نابینا جمع

۱- شهاب‌الدین خفاجی، حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی (عناية القاضی و كفاية الراضی)،

آورده‌ای؟ من که قبلاً (در دنیا) بینا بوده‌ام. (خدا) می‌فرماید: همین است. آیات (کتاب‌های آسمانی و دلایل هدایت جهانی) من به تو رسید و تو آن‌ها را نادیده گرفتی؛^۱ همان‌گونه هم تو امروز نادیده گرفته می‌شوی.»

البته دعوتگر باید در بیان ترغیب و ترهیب راه میانه بکار گیرد و تمامی دعوت خود را بر یکی (ترغیب یا ترهیب) متمرکز نکند، همان‌گونه که نوح علیه السلام از هردو سبک بهره جست و حجت را بر قومش تمام کرد. البته این بدان معنا نیست که اقتضای احوال و شرایط در نظر گرفته نشود؛ زیرا در مواردی باید بر یکی از آن‌ها بنابر شرایط بیشتر تمرکز شود ولی باز استفاده از هردو توصیه می‌شود ولو مقدار یکی بنابر احوال اندک باشد، و خداوند جل جلاله هم در قرآن مجید در موارد زیادی که از عذاب آخرت صحبت می‌کند، در ادامه به توصیف بهشت می‌پردازد و از جمله مواردی که ترغیب و ترهیب هم زمان بکار رفته‌اند، فرموده خداوند تعالی است که:

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^{۱۳} وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾^{۱۴} [النساء: ۱۳-۱۴]. «این حدود خداست و هرکس از خدا و پیغمبرش اطاعت کند خدا او را در باغ‌های (بهشت) وارد می‌کند که در آن‌ها رودبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است و آن کس که از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) خدا درگذرد، خداوند او را به آتش وارد می‌گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و او را عذاب خوارکننده‌ای است.»

(۲-۲-۶) جدال به نیکی

نوح علیه السلام برای متقاعد کردن قومش بسیار تلاش می‌کرد و لازمه تفهیم دعوتش جدال و بحث با قوم او و به ماتبع قومش با وی بود، خداوند جل جلاله این تلاش را بیان می‌فرماید:

﴿قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا...﴾ [هود: ۳۲]. «(قومش) گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و جرّ و بحث را به درازا کشاندی ...»

این آیه دلالت دارد بر اینکه نوح در اثبات توحید، نبوت و معاد جرّ و بحث کرده است،^۱ و آن‌ها نیز با نوح علیه السلام جدل می‌کردند و در جواب جرّ و بحث‌های نوح علیه السلام می‌گفتند:

﴿قَالُوا يَنْثُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ﴾ [هود: ۳۲]. «قومش) گفتند: ای نوح! با ما جر و بحث کردی و جر و بحث را به درازا کشاندی، اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان.»

از جمله کشمکش‌های همیشگی بین انبیای الهی - علیهم الصلوات و السلام - و کفار این بوده که پیغمبران علیهم السلام سعی در اثبات دعوت خود و رفع شبهات می‌کردند و در مقابل کار کافران تقلید، جهل و اصرار بر کفر و عصیان بود.^۲

از جمله خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَنَّكَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ﴾ [الأعراف: ۶۰]. «اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما تو را در گمراهی و سرگستگی آشکاری می‌بینیم.»

نوح ﷺ در جواب آن‌ها گفت:

﴿قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلٰلَةٌ وَّلٰكِنِّي رَسُوْلٌ مِّن رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ﴾ [الأعراف: ۶۱-۶۲]. «گفت: ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگستگی هم نیستم، ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های (محوه از سوی) پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

سپس نوح ﷺ در جواب آن‌ها گفت:

﴿اَوْعَجِبْتُمْ اَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوْا وَّلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ﴾ [الأعراف: ۶۳]. «آیا تعجب می‌کنید از اینکه اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟»

القای شبهات و جواب نوح ﷺ

در جرّ و بحث‌ها و جدل‌های واقع بین نوح ﷺ و قومش آنچه مشاهده می‌شود این است که آن‌ها القای شبهاتی را می‌نمودند تا بدین وسیله پیغمبری نوح ﷺ و رسالت

۱- رازی، مفاتیح‌الغیب، ۱۷/۱۷۴.

۲- همان.

وی را زیر سؤال ببرند و بدین وسیله شانه از وظایف خود نسبت به خداوند عزوجل خالی کنند، از آیات الهی استنباط می‌شود که این شبهات عبارتند از: ۱- نوح بشر است، ۲- پیامبر باید فرشته باشد، ۳- فرومایگان پیروان نوح علیه السلام هستند، ۴- آنان هیچ برتری در نوح علیه السلام و پیروان وی نسبت به خود احساس نمی‌کنند، ۵- نوح علیه السلام با دعوتش خواهان برتری جُستن بر آنان است، ۶- نوح علیه السلام مردی دیوانه است. در ادامه سعی خواهد شد تا شبهات وارد و جواب آن‌ها توسط نوح علیه السلام به صورت مختصر بیان شود و در نهایت الگوبرداری از آن‌ها انجام گیرد.^۱

شبهه اول: نوح علیه السلام بشر است.

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا﴾ [هود: ۲۷]. «اشراف کافر قوم او گفتند: تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم یعنی؛ هیچ برتری بر ما نداری و مثل تو انسان هستیم، پس با وجود چه دلیلی باید از تو تبعیت کنیم!.^۲»

نوح علیه السلام در جواب شبهه آنان گفت:

﴿قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَعَازَنِي رَحْمَةً مِّن عِنْدِهِ فَعَمِيَّتْ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَاكُمْ مَوَآءًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَاغِرُونَ﴾ [هود: ۲۸]. «ای قوم من! به من بگوئید، اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و خداوند از سوی خود رحمتی به من عطا فرموده باشد (که نبوت است) و این رحمت الهی بر شما پنهان مانده باشد، آیا می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟.»

شبهه دوّم: پیامبر باید فرشته باشد.

قوم نوح به وی گفتند:

﴿فَقَالَ الْمَلَكُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ [المؤمنون: ۲۴]. «اشراف و سران کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسانی همچون شما نبوده ولی او

۱- زیدان، المستفاد من قصص القرآن، ۱۳۷/۱ تا ۱۴۶.

۲- محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ۵۰/۱۲ و ۵۱.

می خواهد بر شما برتری گیرد. اگر خدا می خواست حتماً فرشتگانی را می فرستاد. ما چنین چیزی را در (تاریخ) پدران پیشین خود نشنیده ایم.»

نوح علیه السلام به قوم خود گفت:

﴿وَلِكَيْ رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۶۱]. «ولی من فرستاده‌ای از سوی

پروردگار جهانیانم.»

و نیز نوح علیه السلام به آن‌ها چنین گفت:

﴿أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا

وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأعراف: ۶۳]. «آیا تعجب می‌کنید از اینکه اندرزی از سوی

پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت الهی گردید؟»

بهانه این معاندین و فرومایه‌ها آنقدر پوچ و بی‌مقدار و غیرمنطقی بود که جای بس تعجب دارد؛ زیرا ملائکه الهی در حالت طبیعی بر انسان هویدا و مشخص نیستند و اگر خداوند عز وجل هم کاری می‌کرد که انسان آن‌ها را ببینند، آن‌ها انکار ملائکه بودن آن‌ها را می‌کردند، خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾ [الأنعام: ۹]. «اگر

هم فرشته‌ای را (مؤید پیغمبر) می‌کردیم، او را به شکل انسان در می‌آوردیم (تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را بفهمند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد) و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند.»

شبهه سوم: فرومایگان پیروان نوح هستند.

خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ أَتَّبِعَكَ

إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ﴾ [هود: ۲۷]. «اشراف کافر قوم او گفتند: تو را جز انسانی

همچون خود نمی‌بینیم. ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه فکر و ساده لوح ما از تو پیروی نکرده است...».

خداوند تعالی گفته دیگری را از اشرافیان نوح علیه السلام نقل می‌کند و می‌فرماید:

﴿قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۱]. «گفتند: آیا ما (اشراف و نجبا)

به شما ایمان بیاوریم، در حالی که پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین افراد از تو پیروی کرده‌اند؟!».

نوح علیه السلام در جواب این اتهام می گوید:

﴿وَيَقَوْمٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِظَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْتَقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرْسَلُكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾ وَيَقَوْمٌ مِّن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾﴾ [هود: ۲۹-۳۱]. «ای قوم من! من در برابر آن (یعنی؛ تبلیغ رسالت پروردگارم، از شما مالی نمی خواهم، چرا که مزد من جز بر عهده خدا نیست و من کسانی را که ایمان آورده اند (از مجلس و همدمی خود به خاطر شما) نمی رانم. آنان (در روز قیامت) خدای خود را ملاقات می کنند (و اگر آنان را برانم در آن وقت از من شکایت می کنند) و اما من شما را گروه نادانی می دانم و ای قوم من! اگر من مؤمنان را از پیش خود برانم، چه کسی مرا در برابر مجازات شدید) الله یاری می دهد؟ آیا یادآور نمی شوید. و من به شما نمی گویم که گنجینه های خدا در دست من است و به شما نمی گویم که من غیب می دانم و من نمی گویم که من فرشته ام. و من نمی گویم آنان که در نظر شما خوار می آیند، خداوند هیچ گونه خوبی و نیکی بهره ایشان نمی سازد و خدا از چیزهایی که در اندرون دارند آگاه تر است، (اگر آنچه شما دوست دارید، انجام دهم) در این صورت من از زمره ستمکاران خواهم بود.»

خداوند تعالی در جواب استدلال آن ها در سوره شعراء اینگونه مکالمه نوح علیه السلام و کافران قومش را به تصویر می کشد و می فرماید:

﴿قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ ﴿١١١﴾ قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَا أَنَا بِظَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٥﴾﴾ [الشعراء: ۱۱۱-۱۱۵]. «گفتند: آیا ما (اشراف و نجباء) به شما ایمان بیاوریم، در حالی که پست ترین و بی ارزش ترین افراد از تو پیروی کرده اند؟! (نوح) گفت: من چه می دانم آنان چه کاری داشته اند؟ حساب (اعمال و جزای کار) ایشان جز بر عهده پروردگارم نیست، اگر شما فهمیده و باشعور باشید، و من هرگز مؤمنان را (از پیش خود) نمی رانم. من بیم دهنده آشکاری بیش نیستم.»^۱

شبهه چهارم: عدم برتری نوح و مؤمنان

خداوند ﷻ اهانت کفار و مشرکین را به نوح ﷺ و پیروانش بازگو می‌کند، آنان به نوح و مؤمنان می‌گفتند:

﴿وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿۲۷﴾﴾ [هود: ۲۷] «شما را برتر

از خود نمی‌بینم و بلکه دروغگویانان می‌دانیم.»

کفار و مشرکین بدون اسباب و علل و دلیل، نوح و پیروانش را در مدّعی خویش دروغزن می‌انگارند. و این امر قوی‌ترین دلیل برای نپذیرفتن دعوت نوح ﷺ بود. آن‌را پس از شبهات مذکور ابراز داشتند، چون در غیر اینصورت، دیگر آن‌ها از موضوعیت می‌افتادند، در صورتی که در نگاه آنان، شبهات مذکور، نیز پذیرفتنی است و نمی‌توان از نظر دور داشت، اما این ایراد، طعنی می‌باشد که به طور مشترک متوجه نوح ﷺ و پیروانش است و در طرح آن‌ها تنها نوح منظور و مراد نبوده؛ چنان‌که او را هم‌ردیف آن گروه دون پایه نیز نمی‌شمارند.^۱

جواب نوح ﷺ همان آیات ۲۸ تا ۳۱ سوره مبارکه هود است که به آن‌ها اشاره شد. و نکته قابل توجه اینکه آنان نماد برتری را خود تعیین می‌کردند که مسائلی پوچ، بی‌ارزش و موقتی همچون قدرت و ثروت و ... بود ولی ملاک برتری در نزد خداوند ﷻ، علم و عمل در شریعت ناب اوست، پس آنان با بیانات واهی تنها هدفی که داشتند، بت‌پرستی و فساد خود را توجیه کنند.

شبهه پنجم: دعوت نوح ﷺ وسیله برای برتری جستن نوح

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۲۳﴾﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿۲۴﴾﴾

[المؤمنون: ۲۳-۲۴]. «ما نوح را به سوی قوم خودش فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! خداوند را بپرستید؛ چرا که معبودی جز او ندارد. آیا نمی‌پرهیزید؟ اشراف و سران کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسانی همچون شما نبوده ولی (با این ادعا) او می‌خواهد بر شما برتری

گیرد. اگر خدا می‌خواست حتماً فرشتگانی را می‌فرستاد. ما چنین چیزی را در (تاریخ) پدران پیشین خود نشنیده‌ایم.»

این زعم واهی و خالی از منطق بر این مبنا بود که می‌خواستند هدف از رسالت نوح علیه السلام را با این گزافه‌گویی‌ها زیر سؤال ببرند، با وجود اینکه تواضع و فروتنی نوح پیغمبر علیهماالسلام را دیده بودند و بی‌ادعا بودن وی نیز اثبات شده بود ولی با این وصف خواهان لغو و عدم پذیرش سیادت شریعت خداوند بر خود بودند.

شبهه ششم: نوح علیه السلام دیوانه است.

خداوند علیه السلام می‌فرماید:

﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِءٌ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِءٌ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾﴾ [المؤمنون: ۲۵]. «او (نوح) فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، پس باید مدتی درباره او صبر کرد (تا مرگ او فرا رسد یا از این دیوانگی بهبود یابد).»

و نیز باری تعالی می‌فرماید:

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿٦﴾﴾ [القمر: ۹]. «پیش از ایشان، قوم نوح، بنده ما (نوح) را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه‌ای است و (از میان خردمندان) رانده شده است.»

این دروغ محنت‌آور و اهانت‌گستاخانه از افراد فرومایه‌ای نشأت می‌گرفت که رذالت و فساد آن‌ها را در بر گرفته بود؛ چرا که منطق‌گفتاری و عمل نوح علیه السلام برای همه آن‌ها نمایان بود و آثاری از دیوانگی در او نمی‌دیدند ولی کفر و الحاد و شرک و فساد و پلشتی آن‌ها توانسته بود آن‌ها را تا حدی گستاخ کند که چنین اهانتی را به حبیب خداوند علیه السلام بکنند، خداوند جل جلاله در مورد نوح علیه السلام در آیه فوق می‌فرماید:

﴿عَبَدْنَا﴾ (بنده ما) این نمادی از اکرام و احترام و بزرگی و شوکت می‌باشد.

اهداف دعوتی عکس‌العمل‌های نوح علیه السلام

هر دعوتگری در جریان دعوت از طرف مخالفان و مشرکان و شیطان صفتان متهم به مسائل و جریاناتی می‌شود که در وهله اول شناسایی صحیح و معرفت کامل از نقشه و رفتار آن‌ها و سپس برخورد مناسب با آن لازمه کار دعوت می‌باشد.

احتمال دارد مردم، دعوتگران را همانند قوم نوح، بشری بیش تلقی نکنند و آنان را حقیر و فقیر تصور کنند، و حتی آن‌ها و هم‌کیشان آنان را فرومایگانی از اقشار پایین

جامعه و یا از شهروندان درجهٔ چندم جامعه تصوّر کنند و یا حتّی آنان را به برتری جویی و تسلّط‌خواهی متّهم کنند و یا اینکه دعوتگران را به داشتن رابطه‌های سوء، اشاعهٔ تهمت‌های مختلف بر علیه آنان و ... مورد هتک قرار دهند.

دعوتگران و جامعه اسلامی باید همانند نوح علیه السلام حلیم و بردبار باشند و به شبهات مخالفان با تائّی و دقت کامل و وافّی جواب دهند و با عصبانیّت و شتاب و اخلاقی ناپسند، ناملايمات را جواب ندهند، و همیشه مدّ نظر داشته باشند، دعوتگر هدفی جز کسب رضایت باری تعالی ندارد، پس راندن مخالفان و کینه‌دار کردن آن‌ها هیچ آثار مثبتی در مسیر دعوت و جهت آن نخواهد داشت.

با وجود رابطه نامناسب با مخالفان، دعوتگران نباید برادران و خواهران دینی خود را که متّهم به مواردی ناحق شده‌اند رها کنند، و جهت راضی کردن مخالفان آن‌ها را طرد نمایند، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَهْشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۲﴾﴾ [الأنعام: ۵۲]. «کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهها و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند، منظورشان (تنها رضایت) او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است. اگر آنان را برانی، از زمرهٔ ستمگران خواهی بود.»^۱

و حتّی در صورت ثبوت اشتباه و خطا از طرف همفکران و همیاران خود نباید وسیله‌ای برای طرد آن‌ها قرار گیرد، بلکه باید به شخص خطاکار کمک و یاری رسانده شود و وی را از اشتباه برهانند؛ مطابق فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «انصر أخاك ظالماً أو مظلوماً». «به برادرت ظالم یا مظلوم باشد کمک کن.» گفته شد: در حالی که مظلوم است به وی کمک می‌کنم ولی چگونه او را در حالی که ظالم است، یاری دهم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- این مسئله در خطاب به پیغمبر اکرم محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است که همانند قوم نوح، کافران و مشرکان خواهان دوری پیامبر صلی الله علیه و آله از فقرای مسلمان شدند که خداوند چنین حکمی را صادر فرمودند. شنقیطی، أضواء البيان فی إيضاح القرآن بالقرآن، ۳/۲۶۴ و نک: آیه ۲۸ سوره کهف.

فرمود: «تمنعه من الظلم فذلك نصرك أياه». «او را از ظلم دور کنی، این یاری تو به وی است.»^۱

پس با یاری به شخص خطاکار هم وی را کمک نموده و هم بهانه‌جویی و سوء استفاده کردن دیگران را هم قطع و نابود کرده‌ای ولی با همه این اوصاف باید به مخاطبان در این موارد تفهیم شود که اشتباه مسلمانان و مؤمنان و رفتار نادرست آن‌ها، بخاطر کجروی آنان است؛ چراکه اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیبی که هست از مسلمانی ماست. بدین خاطر خداوند تعالى امر می‌فرماید:

﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِّنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ﴾
[الأنعام: ۵۲]. «نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است، اگر آنان را برانی، از زمره ستمگران خواهی بود.»^۲

(۷-۲-۲) عدم دریافت مال

نوح عليه السلام در ازای دعوت خود هیچ مالی را از قومش مطالبه ننمود و همچنین هیچ انتظاری از قومش را در ازای وظیفه‌اش نداشت و به قوم خود می‌گفت: خداوند تعالى می‌فرماید:

﴿وَيَقَوْمٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ [هود: ۲۹]. «و ای قوم من! من در برابر آن، از شما مالی نمی‌خواهم؛ چرا که مزد من جز بر عهده خدا نیست.»
از جمله اتهامات نوح عليه السلام در کار دعوتش مال خواهی است، وی در جواب به آن‌ها می‌گفت:

۱- (صحیح): بخاری (ش ۲۴۴۳) / مسلم (ش ۶۷۴۷) / ترمذی (ش ۲۲۵۵).

۲- بسیار مشاهده می‌شود مخالفان دین مبین اسلام، عملکرد مسلمانان و جایگاه آنان را در دنیای علم و پیشرفت و یا تناقض آن‌ها در گفتار و کردارشان وسیله‌ای برای متهم کردن دعوتگران و بی‌ارزش بودن دعوت آن‌ها بیان می‌کنند. این افراد اگر با دقت حتی اندک دقتی بنگرند خواهند فهمید که اسلام چه در قرون اولیه و چه در آموزه‌های خود و چه در پیروان واقعی خود اثبات نموده آنچه که خیر و صلاح دنیا و عقبی برای بشر است مدنظر داشته و دارد و مانعی بر سعادت انسان قرار نداده است، از جهت دیگر اشتباه و اعمال خلاف مسلمانان و تناقض آن‌ها در عمل و گفتار هیچ دلیلی برای خطاکردن و نپذیرفتن قوانین خداوند تعالى نیست بلکه عذر بدتر از گناه است؛ چرا که اسلام هرکس را مسئول اعمال خود دانسته و هرکس باید به فکر دنیا و آخرت خود باشد.

﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ [هود: ۲۹] «مزد من جز بر عهده خدا نیست.»

دعوتگر نباید هرگز و در هیچ حالی در ازای کار دعوت و تبلیغ از مردم مطالبه مال بکند و یا مردم را در حالت‌هایی قرار دهد تا مجبور به دادن هزینه‌هایی برای کار دعوتشان شوند. این کار جدای از اینکه خلاف شریعت و حرام است بلکه اهداف دعوت و مسیر آن را نیز منحرف می‌کند و باعث منفی‌اندیشی مخاطبان می‌گردد، و بدین خاطر همهٔ انبیای الهی علیهم السلام در ازای دعوتشان مالی نخواستند، مثلاً هود علیه السلام به قومش می‌گفت:

﴿يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [هود: ۵۱].

«ای قوم من! در برابر (تبلیغ رسالت و بیان) آن، من از شما مزدی درخواست نمی‌کنم. مزد (و پاداش) من تنها بر آن کسی است که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟.»

(۲-۳) سرانجام داستان نوح علیه السلام

آری! زندگی نوح علیه السلام این چنین بود؛ زندگی‌ای مملو از دشواری و تلخی، از ناراحتی و لومه، از تهمت و اذیت، از سختی و درد. وی قرن‌ها و روزگاران، در میان آنان زیست و تمام تلاش خود را به کار گرفت تا قومش به خداوند جل جلاله ایمان آورند و پرستش بت‌ها را واگذارند و زمانی طولانی قومش را در آشکار و نهان دعوت می‌کرد و برای آنان مثل‌ها می‌زد و نظر آنان را به آفرینش شگفت‌انگیز وجود خودشان جلب می‌کرد، و به اینکه خداوند جل جلاله آن‌ها را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است و خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آن‌ها تابان، و خورشید را چراغ کرده است؟^۱ و به ایشان گوشزد می‌کرد کسی که برای

۱- نوح علیه السلام برای اثبات حقایق دعوتش چنین استدلال کرد، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا﴾ [۱۴] أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا ﴿۱۵﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا ﴿۱۶﴾ وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿۱۷﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿۱۸﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا ﴿۱۹﴾ لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴿۲۰﴾ [نوح: ۱۴-۲۰].

«در حالی که خداوند شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است. مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آن‌ها تابان، و خورشید را چراغ کرده است؟ خدا است که شما را از زمین به گونه شگفتی آفریده

نخستین بار آن‌ها را پدید آورده می‌تواند دوباره بازشان گرداند؛ زیرا کسی که زمین برای آنان آفریده و از نعمت‌های موجود در آن بهره‌مندشان ساخته، می‌تواند دیگر بار آن‌ها را برانگیزد و کیفرشان دهد.^۱ و^۲ این استدلال‌های منطقی و شگفت‌انگیز، جدای از اینکه هر صاحب خردی را به تفکر وامی‌داشت بلکه نابودکننده تفکرات واهی و پوچ قومش نیز بود، به گونه‌ای که معاندین جوابی در برابر استدلال‌های نوح علیه السلام نداشتند. این عملکرد نوح علیه السلام می‌رساند که داعی باید با دقت و استدلال منطقی با مخالفان بحث و جدل نماید و حتی باید برای جواب پرسش‌های آن‌ها به مطالعه و تحقیق بپردازد تا در برابر دلایل آن‌ها کم نیاورد و دقیق و صحیح و فصیح به آن‌ها پاسخ دهد.

(۲-۳-۱) آغاز تهدیدات نوح علیه السلام و قطع جدال اشرافیان

بعد از اینکه نوح علیه السلام تمامی تلاش خود را جهت رهنمون کردن قومش انجام داد و آن‌ها نیز پیروی نکردند، اشرافیان قوم به نوح گفتند:

﴿قَالُوا يَبْنَوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ﴾ [هود: ۳۲]. «گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و جرّ و بحث را به درازا کشاندی. اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان.»

در این حالت وقتی نوح علیه السلام متوجه شد که قومش دیگر به وی هیچ وقعی نمی‌گذارند و به دعوتش گوش نمی‌دهند، و ادامه آن‌را بی‌بهره و بی‌ثمر دید و حتی متوجه شد که نتیجه عکس می‌دهد و قومش هر روز جسورتر و گستاخ‌تر می‌شوند تا جایی که به وی گفتند:

﴿قَالُوا لَیْن لَّمْ تَنْتَه یَبْنَوحُ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمَرْجُوْمِيْنَ﴾ [الشعراء: ۱۱۶]. «گفتند: ای نوح! اگر (به دعوت خود) پایان ندهی، قطعاً جزو سنگساران خواهی شد.»

بعد از این نوح علیه السلام قومش را تهدید کرد و به آن‌ها اعلام کرد که مسیر آن‌ها بی‌راهه است و باید منتظر جواب الهی و انعکاس اعمال خود باشند، خداوند عزّوجلّ می‌فرماید:

است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و بعد شما را به گونه شگفتی از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است، تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید.»
 ۱- بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، ۱۴/۴ به نقل از (محمود شرقاوی، الأنبياء فی القرآن الکریم، صص ۱۳۳ و ۱۳۴).

۲- نک: آیات ۵ تا ۱۲ سوره نوح.

﴿وَأَنْتَ عَلَيْنُمْ نَبَأٌ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بَيِّنَاتٍ فَأَلَّا تَعْلَمُوا فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾ [یونس: ۷۱]. «ای پیغمبر! سرگذشت نوح را (از قرآن) برای آنان بخوان. وقتی نوح به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندنم و پند دادنم با آیات خدا برایتان سخت و غیر قابل تحمل است، من (بر این کار پایدار و ماندگارم و) بر خدا تکیه دارم پس همراه با معبودهایتان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید تا بعداً منظورتان از خودتان نهان نماند و مایه اندوهتان نشود. پس از آن نسبت به من هر چه می‌خواهید بکنید و مرا مهلت ندهید.»

عملکرد این پیامبر عظیم‌الشان الهی علیه السلام می‌رساند که دعوتگر در حال و زمان دعوت خود را خالی از نتیجه و یا داشتن آثار سوء ببیند، باید دست از دعوت خود بردارد و مانند شکارچی منتظر زمان، مکان و حال مناسب دیگر باشد.^۱ برخی از دعوتگران افراط‌گرایانه و در حالت‌هایی بدون رغبت مخاطبان به کار دعوت می‌پردازند، این عملکرد نه تنها هیچ فایده‌ای ندارد بلکه معصیت و اشتباه محض می‌باشد؛ زیرا وی مردم را از دین الهی سرخورده و ملول کرده و مایه آزار مردم شده است. همچنین بیان صریح و تهدید قاطعانه این رادمرد تاریخ بشریت علیه السلام نشان می‌دهد که دعوتگر باید در مواردی صریح و بی‌پروا صحبت کند، و انزجار خود را از مردم بدکردار و کافر و مشرک اعلام کند و به آن‌ها بنمایاند که باکی از عملکردهای پوچ و واهی آن‌ها ندارد و در صورتی که تسلیم قوانین الهی نگردند، آتیه‌ای ناگوار و نافرجام در انتظار دارند. البته باید متذکر شد که همه این رفتارها باید بر مبنای منطقی سلیم و حکمت قوی باشد.

۱- اینکه نوح علیه السلام به طور کامل از دعوت دست کشید وحی الهی بود که به وی اعلام گردید دیگر

کسی به وی ایمان نمی‌آورد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ...﴾ [هود: ۳۶].

«به نوح وحی شد که جز آنان که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، هیچکس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد.»

ولی دعوتگر باید همیشه در احوال مناسب انجام وظیفه کند و سماجت بر کفر کافران دلیلی به تعطیل کردن دعوت به طور کامل و مطلق نیست؛ زیرا ما موظف به دعوت در زمان و احوال مناسب هستیم و هیچ علمی هم بر عدم هدایت آن‌ها نداریم.

(۲-۳-۲) طوفان

بعد از اینکه نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ همه تلاش خود را برای رهنمود کردن قومش انجام داد و آن‌ها نپذیرفتند، و تمامی درها و راه‌ها را بر وی بستند، و تهدیدش نیز هیچ تکانی به آن‌ها وارد نکرد، نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ از لجاجت و اصرار قومش بر کفر، لب به شکوه گشود. خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ دعای وی را اینگونه بیان می‌فرمایند:

﴿فَأَفْتَحَ بَيْتِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْتِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۱۸]. «نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا دروغگو نامیدند، (اکنون که هیچ راهی برای هدایت آن‌ها نمانده و تمام تلاشم را کردم) میان من و اینان خودت داوری کن و من و مؤمنانی را که با من هستند نجات ده.»

در این حال نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ دعای نابودی قومش را انجام داد. خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمایند:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶-۲۷]. «نوح گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند.»

خداوند تعالی دعای پیغمبرش عَلَيْهِ السَّلَامُ را استجابت کرد و اراده و مشیت الهی بر این قرار گرفت که قوم نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ با طوفان از بین روند، بدین خاطر پروردگار عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمان می‌دهد که نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ کشتی سازد، و نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ شروع به ساختن آن کرد و مردم از اینکه می‌دیدند نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ از دعوت به خداوند یکتا به نجاری تبدیل شده است، وی را به سُخره گرفتند، و نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گفت که ما نیز همان‌گونه که شما ما را مسخره کرده‌اید ما نیز شما را مسخره می‌کنیم، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمایند:

﴿وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [نوح: ۳۶]. «نوح وحی شد که جز آنان که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، هیچکس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. بنابراین از کارهایی که می‌کنند

غمگین مباش و کشتی را تحت نظارت ما برابر تعلیم وحی ما بساز و با من درباره (گذشت از) ستمگران گفتگو منما، مسلماً ایشان غرق خواهند شد. نوح دست اندرکار ساختن کشتی شد.^۱ هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند، (نوح هم در جواب) می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان‌گونه شما را مسخره می‌کنیم. هر چه زودتر خواهید دانست که عذاب خوارکننده و رسواکننده (در دنیا) بهره چه کسی، و شکنجه جاودان (در آخرت) گریبانگیر کدامیک از مردمان می‌گردد.»

سپس خداوند ﷻ ادامه داستان را این‌گونه تعریف می‌فرماید:

﴿حَقَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۴۰﴾ ۴۰. وَقَالَ أَرَبُؤُا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ حُجْرَتَهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۴۱﴾ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ ﴿۴۲﴾ [هود: ۴۰-۴۲]. «(بعد از انجام وظیفه الهی نوح به کشتی‌سازی و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند) تا آن‌گاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت، (و خشم ما به غایت رسید. به نوح) گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است (که همسر و یکی از پسران تو است) و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند) (نوح خطاب به مؤمنان) گفت: سوار کشتی شوید (و نترسید) که حرکت و توقف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است، بیگمان پروردگار من بسیار آموخته و بس

۱- در اندازه درازا و پهنا و ماهیت کشتی و چند طبقه بودن اختلافات بین علمای اسلامی و نیز کتاب تورات است، ولی واقعیت آن است که روایات هیچ دلیلی بر صحت خود و ضعف دیگر روایات ارائه نمی‌دهند تا امکان ترجیح قوی‌ترین دلیل وجود داشته باشد. آنچه در ماهیت کشتی به اثبات رسیده، فرموده خداوند تعالی است که می‌فرماید: ﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسْرٍ ﴿۱۳﴾ [القم: ۱۳]. (و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخ‌ها، سوار کردیم). راغب اصفهانی می‌گوید: دُسر به معنای میخ‌ها و مفرد آن دَسار است و اصل دَسر به معنای دفع شدید با زور است، گفته شده: دَسَرَهُ بِالرُّمْحِ یعنی: او را با نیزه به زور دور کرد. و در این زمینه اسرائیلیات و روایات ضعیفی وجود دارند که ارزشی برای استناد ندارند و جدای از این، فهم این مطلب ضروری نیست؛ زیرا اگر لازم بود قطعاً باری تعالی به آن اشاره می‌فرمودند. نک: راغب اصفهانی، المفردات، ص ۳۱۴ و بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، ۷۱/۴ و ۷۲.

مهربان است. (مؤمنان سوار کشتی شدند و) کشتی با سرنشینانش (سینه) امواج کوه پیکر را می‌کشافت و (همچنان) به پیش می‌رفت.»^۱

(۲-۳-۳) غرق شدن پسر نوح و پایان طوفان

پس از سوار شدن مؤمنان در کشتی، نوح علیه السلام به یاد پسرش افتاد و عاطفه و مهر پدری او را وادار نمود که در این هیاهوی هولناک پسرش را فریاد بزند ولی پسر لجوج و مغرورش به وی جواب نداد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنَئِ أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مِنْ أَلْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾﴾ [هود: ۴۲-۴۳]. «(مؤمنان سوار کشتی شدند و) کشتی با سرنشینانش (سینه) امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و (همچنان) پیش می‌رفت. (مهر پدری او) ج گرفت و نوح پسرش را که در کناری جدا (از پدر) قرار گرفته بود فریاد زد که فرزند دل‌بندم با ما سوار شو و با کافران مباش. (پسر) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و ماوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد. نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا (مبنی بر غرق شدن کافران) پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس و موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق شدگان جای گرفت.»

۱- مفسران در میزان فراگیری طوفان نوح علیه السلام اختلاف نظر دارند، اکثر آن‌ها بر این باورند همه کره خاکی بجز کعبه را در بر گرفته و این تفکر برگرفته از این است که نوح علیه السلام را پیامبری برای تمامی بشر دانسته‌اند و نوح علیه السلام در دعایش خواستار نابودی کل کافران و حامیان آن‌ها بر روی زمین شد. (نک: نوح/۲۶-۲۷) ولی با این وصف نظر استاد محمد عبده درخور توجه است: «...طوفان نوح علیه السلام فراگیر تمامی زمین نبوده و تنها سرزمینی را که قوم نوح علیه السلام در آنجا می‌زیستند فرا گرفت، چنان‌که مردمانی در چین بودند که غرق نشدند و دعای نوح علیه السلام هم عام نبود و تنها کافران قوم او را شامل می‌شده است؛ چرا که او تنها به سوی قوم خویش فرستاده شده بود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «و کان کل نبی یبعث الی قومه خاصة و بعث الی اساس كافة.» (تمامی پیامبران به طور ویژه برای قوم خویش فرستاده می‌شدند و من به سوی تمامی مردم برانگیخته شده‌ام.)، (صحیح: بخاری (ش ۳۳۵) / مسلم (ش ۱۱۹۱))

جهت مشاهده دیدگاه و تحلیل و بررسی آن‌ها و نظر مؤرخان و زمین‌شناسان نک: همان، ۷۸/۴ تا ۹۲.

نوح علیه السلام با دیدن صحنه غرق شدن پسرش در جلوی دیدگانش بی تاب و متضرعانه از خداوند عز و جل درخواست می‌کند فرزندش را نجات دهد، خداوند عز و جل نیز چون وی از زمره افراد ناصالح و بی‌ایمان بود، او را غرق می‌کند. خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَبْنَوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾ [هود: ۴۵-۴۷]. «نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو راست است و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی. (خداوند) فرمود: ای نوح! پسر تو از خاندان تو نیست؛ چرا که او (عین) عمل ناشایست است.^۱ بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی (که درست است یا نادرست) از من نخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی (و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند بر اساس عقیده است؛ نه گوشت و خون). نوح گفت: پروردگارا! از اینکه چیزی را (از این به بعد) از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می‌دارم (و عاجزانه از آستانت می‌خواهم که مرا از چنین لغزش‌هایی به دور داری). اگر بر من نبخشائی و به من رحم ننمائی از زیانکاران خواهم بود.»^۲

۱- آنچه به ذهن می‌رسد او یک انسان است ولی تعبیر قرآن بیان از آن دارد که ذات و سایر اعمال او از بین رفته و آنچه در تخیل می‌گنجد جز عمل ناصالح از وی نیست و هرکس چنین باشد مستحق شفقت نخواهد بود. نک: میدانی، البلاغة العربية أسسها و علومها و فنونها، ص ۸۴.

۲- سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا نوح علیه السلام چگونه فرزندش را به سوار شدن کشتی فرا خواند در حالی او کافر بود و خداوند عز و جل مجوز سوار کردن کافران را صادر نکرده بود. آیا شفقت پدری باعث فراموش شدن حکم الهی گردید؟ خداوند عز و جل تعبیری ظریف در جمله معترضه‌ای در مورد پسر نوح بیان می‌دارد و آن ﴿وَكَانَ فِي مَعْرَلٍ﴾ [هود: ۴۲]. در حالی که پسر نوح در مکانی دور و جدای از کافران بود. نوح علیه السلام که توانسته بود پسرش را از کفار دور سازد و وی نیز عزلت کرده بود، چنین به پدر وانمود کرده بود که وی از زمره مؤمنان است و بدین خاطر بود که وی را برای سوار شدن دعوت کرد و حتی در صورت استنکافش از خداوند عز و جل برایش طلب دعا نمود. و اینکه این پسر کیست؟ اسمش چیست؟ و چندمین فرزند نوح علیه السلام است؟ از مبهمات قرآن است و نیازی به بیان در داستان نداشتند. خالدی، القصص القرآنی، ۹۷/۱ و ۱۹۸.

پس از آنکه کافران غرق شدند، خداوند عز وجل به زمین دستور فرمود که آب خود را فرو ببرد و در آن هنگام بر زبان قدرت الهی بر کافران به هلاک رفته فریاد کشیده شد: وای بر این ستمکاران دورافتاده از رحمت و آمرزش خدا! پروردگار عز وجل می فرماید:

﴿وَقِيلَ يَا رَأْسُ أَبِلَعِي مَاءُكَ وَيَسْمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَأُسْتُوتَ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾﴾ [هود: ۴۴]. «(بعد از هلاک کافران) گفته شد که: ای زمین! آب خود را فرو خور، و ای آسمان! از باریدن بایست، و (آنگاه به دستور خدا) آبها از میان برده شده و فرمان اجرا گردید و کار به انجام رسید، و کشتی بر کوه جودی^۱ پهلو گرفت (و در این موقع بود که) گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران!»^۲

پس از آن خداوند عز وجل دستور فرود آمدن از کشتی را صادر می فرماید، و در کتاب باشکوه خود در این باره چنین می فرماید:

﴿قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَأْتَتِيهِمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾﴾ [هود: ۴۸]. «(به نوح) گفته شد: ای نوح! از کشتی پیاده شو، (و بدان که تو و همراهانت) از امنیت ما برخوردارید و (از قحطیها، بیماریها و سایر بلاها و اذیت کفار) سالم و برکنارید و برکات خدا به روی تو و گروههای همراهت (گشوده) است. ملتها و گروههای دیگری را (از نسل شما پدید می آیند که آنان) را از نعمتها و خوشیها برخوردار می کنیم (ولی ایشان در غرور و غفلت فرو می روند و، آنگاه عذاب دردناکی از سوی ما بدانان می رسد.»

(۲-۳-۴) اهداف دعوتی سرانجام داستان نوح عليه السلام

- ظلم اساس نابودی

قوم نوح عليه السلام براساس ظلمی که کردند نابود شدند. خداوند عز وجل می فرماید:

﴿فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانَ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾﴾ [العنكبوت: ۱۴]. «سرانجام در حالی که (با کفر و معاصی) به خود ستم می کردند، طوفان ایشان را در برگرفت.»

۱- جودی، کوهی است که مشرف بر جزیره ابن عمر در طرف شرق دجله در شمال عراق در موصل می باشد. یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۷۹/۲.

۲- طباره، داستان پیامبران در قرآن، ص ۱۱۴.

و این از قوانین خداوند جل جلاله است که ظلم مایهٔ بدبختی و نابودی اقوام و انسان‌ها بوده و می‌باشد خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا﴾ [یونس: ۱۳]. «ما گروه‌ها (و نسل‌های زیادی) را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدان گاه که ستم کرده‌اند.»
و بزرگ‌ترین ستمی که انسان مرتکب شده شرک به خداوند متعال است که قوم نوح نیز چنین کردند. خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. «(یادآور شو) زمانی را که لقمان به پسرش گفت - در حالی که او را پند می‌داد - پسر عزیزم! (چیزی و کسی را) انباز خدا مکن واقعا شرک ستم بزرگی است.»

البته ظلم انسان فقط به پروردگار جل جلاله و دین وی نیست بلکه ظلم آن‌ها در بین یکدیگر و تزییع حق همدیگر نیز شامل همین قانون و سنت الهی می‌شود و غالباً هم ظلم بزرگ یعنی؛ شرک به خداوند جل جلاله، به ظلم بین مردم نیز کشیده می‌شود؛ زیرا کسی که از خدا جل جلاله پروا نداشته باشد به طور اولی از مردم نیز پروا ندارد و حق آن‌ها را ضایع می‌کند.^۱

هر دعوتگری باید ویرانگر بودن این مقوله را برای مدعوین و مخاطبان خود با زبانی شفاف و ساده همچون نوح علیه السلام بیان کند و حتی اساس و محور دعوت خود را بر شرک‌زدایی همچون پیامبران - علیهم السلام - بنیان نهد و از داستان نوح علیه السلام این را استنباط نمایند که قوانین خداوند جل جلاله، بنا بر حکمت دیر و زود دارند ولی سوخت و سوز ندارد؛ بدین معنا که قانون الهی بنا بر حکمت الهی به تأخیر می‌افتند ولی اجرایش ساقط نمی‌شود، چنان‌چه خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَكَايِنٍ مِّن قَرْيَةٍ أُمَلِّتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ﴾ [الحج: ۴۸].
«چه آبادی‌ها و شهرهای بسیاری که با وجود اینکه (مردمانشان) ستمگر بوده‌اند ما بدیشان مهلت

۱- بر این مبنا توصیه می‌گردد هرگز کسانی که حدود خداوند عظیم را رعایت نمی‌کنند و تقوای الهی ندارند، در بسیاری از مسائل مانند معامله، ازدواج، روابط اجتماعی و خانوادگی، و ... قابل اعتماد نیستند و هر مسلمانی باید این اصل را در زندگی خود قرار دهد؛ چرا که مردم در نمونه‌های عملی زیان و گاه ضررهای غیر قابل جبران و بزرگی را دیده‌اند.

داده‌ایم. بعدها ایشان را به عذاب گرفتار نموده‌ایم و (به سبب تأخیر عذاب مغرور نشوید و بدانید که) برگشت (همگان در روز قیامت به سوی خداوند و تمام خطوط منتهی) به من است».

- عمل صالح وسیله نجات نه نسب (وَلَاء و بَرَاء)

همانطور که در داستان نوح علیه السلام مشاهده گردید، پسر نوح با وجود اینکه فرزند نوح علیه السلام بود و نوح علیه السلام برایش شفاعت و دعا از پروردگار عظیم نمود ولی نتوانست نجات یابد، این حکم در مورد همسرانِ نوح و لوط (علیهمما السّلام) نیز صدق یافته، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا أُمَّرَاتُ نُوحٍ وَأُمَّرَاتُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدّٰخِلِينَ ﴿۱۰﴾﴾ [التحریم: ۱۰]. «خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حبالهٔ نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند^۱ و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن اخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآید همراه با همهٔ کسانی که بدان در می‌آیند.»

از این دعوتگر علیه السلام باید آموخت که کسی شایستگی دوستی و دوست داشتن است که خداوند یکتا او را دوست می‌دارد و باید بخاطر خداوند تعالی وی را دوست داشت (وَلَاء) و هرکس را خداوند تأیید نکند هرچند از خویشاوندان و اقربای نزدیک انسان باشند، شایستهٔ دوست داشتن نیستند و باید بخاطر خداوند تعالی از متنفر بود (بَرَاء) و بر این مبنا انسان دوست‌گزینی و روابط خود را تنظیم کند؛ و بر این اساس است که خداوند تعالی می‌فرماید:

۱- ﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾ (به آن دو خیانت کردند)؛ مفسرین در تفسیر آن بر این باورند که خیانت زن نوح و زن لوط در ایمان نیلوردن، نفاق و همکاری با دشمن آن‌ها و پخش اسرار خانواده و مؤمنان بود. البته خیانت آن‌ها انحراف از جاده عقّت نبود؛ زیرا هرگز همسر هیچ پیغمبری آلوده به بی‌عفتی نشده است. نک: خفاجی، حاشیة الشهاب / عناية القاضی و كفاية الراضی علی تفسیر البیضاوی)، ۲۱۰/۹؛ ابن ابی زینین مری، تفسیر ابن ابی زینین، ۲۵۹/۲؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۳۲۷/۴.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰]. «فقط مؤمنان برادران همدیگرند.»

پس چه بس خواهر و برادر ابوینی هستند که ارزش و وقیع خواهران و برادران ایمانی انسان را ندارند و انسان باید این طبقه‌بندی را همیشه در روابط خود در نظر داشته باشد.^۱

- کشتی نوح نمادی ماندگار و عبرت‌آمیز

خداوند متعال با جاودان کردن داستان نوح علیه السلام درس عبرت و آموزه‌های بی‌ظنیری را به انسان ارزانی داشته، که راه‌حل بسیاری از مسائل، مصائب و معضلات هر عصری خصوصاً عصر حاضر است، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ﴿۱۱﴾ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ

وَاعِيَةٌ ﴿۱۲﴾﴾ [الحاقة: ۱۱-۱۲]. «ما بدان گاه که در (طوفان نوح) آب طغیان کرد، شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثه نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایه اندرزی، برای شما بوده و گوش‌های شنوا آن را فرا گیرند و به خاطر سپرند.»

همچنین خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَيُّ لُؤْمٍ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ ﴿۴۱﴾ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِن مِّثْلِهِ مَا

يَرْكَبُونَ ﴿۴۲﴾ وَإِن نَّشَأُ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَدُونَ ﴿۴۳﴾﴾ [الرحمة: ۴۱-۴۳] إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ

حِينٍ ﴿۴۴﴾﴾ [یس: ۴۱-۴۴]. «و ما آدمیزادگان را در کشتی مملو (از ایشان و کالاهایشان) حمل می‌کنیم. و برای ایشان همان کشتی چیزهایی را آفریده‌ایم که بر آن‌ها سوار می‌شوند. اگر بخواهیم آنان را غرق خواهیم کرد، به گونه‌ای که هیچ فریادرسی نداشته باشند، و اصلاً نجات داده نشوند. مگر اینکه رحمت ما باشد و تا زمانی (که اجل ایشان در می‌رسد، آنان را از زندگی) بهره‌مند سازیم. هنگامی که بدانان گفته شود: بپرهیزید از عذاب و مجازات دنیوی که پیش رو دارید، و از عذاب و مجازات اخروی که در پشت سر دارید، تا به شما رحم شود.»

۱- البته باید توجه داشت منظور از قطع رابطه مطلق با معاندین و مخالفان دین خدا و ستیزه‌جویی کامل و همیشگی با آن‌ها نیست؛ زیرا در صورت عدم ارتباط چگونه می‌توان ندای ایمان را به آن‌ها رساند؟ و حتی در مواردی نیاز مسلمانان اقتضای ارتباط را دارد ولی باید در ارتباط با آن‌ها اصول و قوانینی را رعایت کرد، از جمله: عدم دوستی و مؤدت با آن‌ها بجای دوستی با مؤمنان، عدم اعتماد و اعتقاد به باورها و عقاید آن‌ها، عدم یاری کردن آن‌ها خصوصاً در مواردی که باعث ظلم و تسلط بر مسلمانان شود و ...

کار دعوت به سوی خداوند جل جلاله همانند کشتی می ماند که هرکس بر آن سوار شود، همانند مؤمنانِ نوح علیه السلام رستگار می شود و هرکس از آن دوری گزیند در منجلاب دنیا و گناه غرق می شود، پس هر دعوتگری باید همانند قهرمانِ داستان گفته شده - نوح پیامبر علیه السلام - سعی کند با رهنمون کردن مردم و سوار کردن آن ها بر کشتی اسلام آن ها را از غرق شدن و هلاک گشتن نجات دهد، که البته لازمه آن در وهله اول خود شخص سوار بر کشتی نجات و رستگاری باشد تا مردم را بر آن فراخوان داد.

در واقع این داستان گرانیامیه از الطاف الهی بر امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که حقیقت آن به صورت هدفمند برای آن ها آشکار شده است که سرشار از نکات و ظرائفی جهت تربیت انسان و سوق دادن وی به سوی حقیقت آفرینش و بندگی خداوند جل جلاله است؛ خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [هود: ۴۹]. «این (قصه نوح و نیز داستان های ملت های پیشین که تو آنان را ندیده ای) جزو اخبار غیب است که آن را به تو (ای پیغمبر اسلام!) وحی می کنیم. نه تو و نه قوم تو پیش از این، آن را نمی دانستید، پس (در برابر اذیت و آزار قوم خود) شکیبایی کن همان گونه که نوح و دیگر پیغمبران پیشین در برابر اذیت و آزار اقوام خود (شکیبایی کردند، و بدان) که سرانجام (کار، با شکیبایان و) از آن پرهیزگاران است.»

فصل سوّم:

اهداف دعوتی داستان

ابراهیم علیّه السلام

- (۱-۳) ابراهیم بت شکن
- (۱-۱-۳) برائت ابراهیم علیّه السلام از پدر و قومش
- (۲-۱-۳) احتجاج ابراهیم علیّه السلام و دعوت پدرش به توحید
- (۳-۱-۳) اقدام عملی ابراهیم علیّه السلام در شکستن بت ها
- (۲-۳) شخصیت ابراهیم: أسوه ای برای دعوتگر
- (۱-۲-۳) ابراهیم علیّه السلام: تسلیم شدة واقعی
- (۲-۲-۳) ابراهیم علیّه السلام: دعوتگری ثابت قدم
- (۳-۲-۳) ابراهیم علیّه السلام: دعوتگری با بیانی صریح
- (۴-۲-۳) دعاهاى ابراهیم علیّه السلام أسوة حسنه
- (۳-۳) بنای کعبه
- (۴-۳) ابراهیم علیّه السلام در آماج ابتلای الهی
- (۱-۴-۳) ابراهیم علیّه السلام محکوم به مرگ و در آتش انداختن
- (۲-۴-۳) هجرت ابراهیم علیّه السلام
- (۳-۳-۳) رهاکردن همسر و فرزند
- (۳-۴-۳) قربانی کردن فرزند
- (۵-۳) بحث در دروغ های ابراهیم علیّه السلام

ابراهيم عليه السلام

نام ابراهيم عليه السلام ۶۹ مرتبه در قرآن کریم و در بیست و پنج سوره ذکر شده است و بیان آن در مواردی در ضمن داستان ابراهيم عليه السلام و یا در معیت نام پیامبران علیه السلام بوده است. سوره‌ها و شماره آیاتِ حاوی داستان ابراهيم عليه السلام عبارتند از:^۱

سوره	شماره سوره	شماره آیات
		۱۲۴، ۱۲۰ (تکراری)، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰،
بقره	۲	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۲۵۸
		(تکراری)، ۲۶۰
آل عمران	۳	۳۳، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۸۴، ۹۵، ۹۷
نساء	۴	۵۴، ۱۲۵ (تکراری)، ۱۶۳
انعام	۶	۷۴، ۷۵، ۸۳، ۱۶۱
توبه	۹	۷۰، ۱۱۴ (تکراری)
هود	۱۱	۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶
یوسف	۱۲	۶، ۳۸
إبراهيم	۱۴	۳۵
حجر	۱۵	۵۱
نحل	۱۶	۱۲۰، ۱۲۳
مریم	۱۹	۴۱، ۴۶، ۵۸
أنبياء	۲۱	۵۱، ۶۰، ۶۲، ۶۹
حج	۲۲	۲۶، ۴۳، ۷۸
شعراء	۲۶	۶۹
عنكبوت	۲۹	۱۶، ۳۱
أحزاب	۳۳	۷

۱- شوق ابوخلیل، أطلس القرآن، صص ۳۷-۳۸، خالدی، القصص القرآنی، ۳۰۳/۱ تا ۳۱۱.

شماره آیات	شماره سوره	سوره
۱۰۹، ۱۰۴، ۸۳	۳۷	صافات
۴۵	۳۸	ص
۱۳	۴۲	شوری
۲۶	۴۳	زُخرف
۲۴	۵۱	ذاریات
۳۷	۵۳	نجم
۲۶	۵۷	حدید
۴ (تکراری)	۶۰	ممتحنه
۱۹	۸۷	أعلى

ابراهیم علیه السلام خلیل و دوستِ منتخب خداوند^۱، ابوالانبیاء، پیغمبر خداوند، پیشوایای پارسایان، بزرگمرد پیشرفتِ تاریخ و اسوهٔ حسنهٔ جاوید، رمز ایمان و نماد استواری و بزرگی و پیر طریقت است.^۲ ابراهیم علیه السلام همان است که نخستین بار "مسلمان" نامیده شده است^۳ و نیز نخستین کسی است که به دعا از پروردگار خواسته است تا در میان مردم از خود آنان رسولی برانگیزد تا به راه راست رهنمونشان گرداند.^۴ راست فرموده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: (انا دعوة ابي ابراهيم)^۵ (من همانم که پدرم ابراهیم به دعا خواسته است).

او بنیانگذار^۶ خانهٔ کعبه و نیز کسی است که به واسطهٔ دعاهایش مکه، مقدس‌ترین جای زمین شد و نخستین کسی است که مردم را به حج و زیارت خانهٔ خدا فراخوانده است و از خداوند جل جلاله برای این سرزمین پاک، امن و آرامش، و خیر و برکت خواسته است.^۷ داستان سرور و بزرگ بشریت؛ ابراهیم علیه السلام با قومش و نیز با فرزندش سرشار از عبرت و نکات و ظرایف در زمینهٔ دعوت است که بی‌شک این چراغ افروز و ره جاوید

۱- نک: نساء/۱۲۵.

۲- نک: ممتحنه/۴.

۳- نک: حج/۷۸.

۴- نک: بقره/۱۲۹.

۵- (صحیح): حاکم، المستدرک (ش ۴۱۷۴) و امامان ذهبی و حاکم هم اسنادش را صحیح دانسته‌اند.

۶- نک: بقره/۱۲۷.

۷- نک: بقره/۱۲۶.

آنقدر پرفروغ است که هر مسلمانی با تکیه بر آن به مقصود و منظور می‌رسد، و این مسیر به حدی ناب است که خداوند عز و جل بدان توصیه می‌فرماید:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُوَ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾﴾ [الممتحنة: ٤].

«ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که به غیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آموزش می‌کنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتدا کنید). پروردگار! به تو توکل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است.»

(۱-۳) ابراهیم بت‌شکن

در زمان ابراهیم علیه السلام بت‌پرستی و تعظیم الهه‌ها و خداوندانِ دروغین زیاد شده بود، هنگامی که مسئولیت رسالت بر دوش ابراهیم علیه السلام گذاشته شد، اولین و اساسی‌ترین رسالت ایشان علیه السلام این بود که بت‌ها و شریک‌های حق تعالی را بشکنند، خداوند عز و جل در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿٥٣﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَعَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٥٤﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾﴾

[الأنبياء: ٥١-٥٦]. «ما (وسیله) هدایت و راهیابی را بیشتر (از موسی و هارون) در اختیار ابراهیم گذراده بودیم و از (احوال و فضائل) او برای (حمل رسالت) آگاهی داشتیم. آن گاه به پدرش و قوم خود گفت: این مجسمه‌هایی که شما دائماً به عبادتشان مشغولید چیستند، گفتند: ما پدران (و نیاکان) خویش را دیده‌ایم که این‌ها را پرستش می‌کرده‌اند. ابراهیم گفت: قطعاً شما و

پدرانتان در گمراهی آشکار بوده و هستید. گفتند: آیا واقعاً (معتقدی) آنچه را به ما می‌گوئی حقیقت دارد، یا اینکه جزو افراد ملعبه‌باز و شوخی‌کننده هستی؟ (ابراهیم بدیشان) گفت: (آنچه می‌گویم جدی است و این‌ها خدایان شما نیستند و) بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است. همان پروردگاری که آن‌ها را آفریده است و من به این چیزی که گفتم از زمره گواهانی هستم که آگاهند و با دلیل و برهان گفته خود را ثابت می‌نمایند.»

بت‌پرستان با استدلالی ضعیف و واهی و پوچ به مجادله با خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام می‌پردازند و اینکه چون بر مسیر نیاکان خود هستند، در کامیابی و راه راست به سر می‌برند، البته این استدلال پوچ و بی‌پایه فقط در برابر ابراهیم علیه السلام بیان نشده است بلکه داعیان زیادی از پیامبران و رهپویان آنان با این استدلال مواجه شده‌اند.

این شیوه استدلال به حدی رایج است که حتی برخی از افراد حق‌گرا در بیان حقیقت‌های داغ و مستدل در برابر افراد مبتدع و خرافه‌پرست با این استدلال مواجه می‌شوند و یا برخی آنقدر به تقلیدهای پوچ و کورکورانه سر نهاده‌اند و قلاده تفکرات دیگران را به گردن خود آویزان کرده‌اند که حتی از استماع و شنیدن حق نیز ابا می‌کنند و در مواقعی هم که مورد خطاب داعیان حق‌گرا و راستین قرار می‌گیرند، با استدلال به حق بودن نیاکانشان، به این افراد تهمت‌هایی ناروا می‌زنند.

دعوتگر باید در این زمینه ابراهیم وار عمل کند، و با متانت کامل و نهایت درایت و استدلال به جواب بپردازد، ابراهیم علیه السلام در جواب قومش چنین می‌گوید:

﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنْتُمْ وَعَابَاؤُكُمْ أَالْقَدْمُونَ ﴿٧٦﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي ﴿٨١﴾ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾﴾ [الشعراء: ۷۵-۸۲]. «گفت: آیا می‌بینید که چه چیز را می‌پرستید؟! هم شما و هم پدران پیشین شما، همه آن‌ها دشمن من هستند (آن‌هایی که شما معبود خود می‌دانید) بجز پروردگار جهانیان. (پروردگار جهانیانی) که مرا آفریده است، و هم او مرا راهنمایی می‌سازد. آن کسی است که او مرا می‌خورد و می‌نوشاند. و هنگامی که بیمار شوم او است که مرا شفا می‌دهد. و آن کسی است که (چون اجلم فرا رسید) او مرا می‌میراند و سپس مرا زنده می‌گرداند. و آن کسی است که امیدوارم در روز جزا و سزا گناهم را ببامزد.»

ایمان ابراهیم علیه السلام ایمان و باوری است که با تمام وجود و با جان و دل در برابر پروردگارش جل جلاله تسلیم شده است. ایمانی است که غم و ناراحتی را از نفس، پاک

می‌کند و قدرت و اطمینان و سعادت بدان می‌بخشد. ایمانی است که نفس را از تسلیم در برابر خرافات و خیالات و اوهام نجات می‌دهد.^۱ دعوتگر نیز باید در برابر خرافات و اوهام و یاهوگویی‌های مردم همچون ابراهیم علیه السلام ایمانی راسخ داشته باشد و بیدی نباشد که به هر بادی بلرزد بلکه با تمام وجود و اطمینان و توکل بر ذات اقدس الهی صلی الله علیه و آله، حق را بیان نماید و باید در خطاب به خرافات و بدعت و شرک‌ها با زبان استدلال و منطقی سلیم و کلام شیوا پاسخ دهد و همچون ابراهیم علیه السلام، بت‌های ظاهری و دست‌ساز و نیز بت‌های درونی انسان‌ها را بشکند.^۲

(۳-۱-۱) برائت ابراهیم علیه السلام از پدر و قومش

پس از اینکه ابراهیم علیه السلام خدای واحد خود را می‌شناسد و بر آن یقین حاصل می‌کند، به برائت اعتقادات شرک‌آلود و خرافی قومش می‌پردازد، خداوند صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازِرًا أَنْتَخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرَأَيْتَ إِنْ أَمْرًا لِي بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۖ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ۖ فَلَمَّا رَأَىٰ الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ۗ فَلَمَّا رَأَىٰ الشَّمْسُ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ۗ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ فَطَرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۗ﴾ [الأنعام: ۷۴-۷۹]. «و بدان گاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا

بت‌هایی را به خدائی می‌گیری؟! به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم و همان‌گونه ملک عظیم آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمره باورمندان راستین شود. (از جمله) هنگامی که شب او را در برگرفت، ستاره‌ای را دید، (بر سبیل فرض و

۱- طباره، داستان پیامبران در قرآن، ص ۱۶۹.

۲- در آیه فوق مشاهده می‌شود که ابراهیم می‌گوید: هیچ روزی‌رسانی، هیچ شفا دهنده‌ای، هیچ زنده‌کننده‌ای، هیچ مرگ‌دهنده‌ای، هیچ بخشنده‌ی گناهی وجود ندارد، مگر خدای متعال که پروردگار جهان است. این باور راستین هر مسلمانی هم می‌باشد.

إِرْخَاءِ الْعِنَانِ)^۱ گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد گفت: من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم. و هنگامی که ماه را در حال طلوع دید (باز از سبیل فرض و إِرْخَاءِ الْعِنَانِ)^۲ و گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه خواهم بود. و هنگامی که خورشید را در حال طلوع دید (دوباره بر سبیل فرض و إِرْخَاءِ الْعِنَانِ)^۳ گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم. بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم.»

(۳-۱-۲) احتجاج ابراهیم علیه السلام و دعوت پدرش به توحید

بعد از اینکه قوم ابراهیم علیه السلام در زمینه معبودهای باطلشان قانع نگشتند، به جدال با ابراهیم علیه السلام پرداختند، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۸۰﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۱﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾﴾ [الأنعام: ۸۰-۸۲]. «قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند، (ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که درباره خدا با من بستیزید. و حال آنکه مرا (خداوند) هدایت بخشیده

۱، ۲ و ۳- برخی از مفسرین در فهم این آیه دارای اشکال هستند: برخی همچون طبرسی و سیدقطب و ... بر این باورند که ابراهیم علیه السلام در عنفوان جوانی بسر می‌برد. و دنبال حقیقت و معبود حقیقی خود بوده و در این مرحله پیامبر نبوده است و طی مراحل بعد از پرستش ستاره، بعد ماه، سپس خورشید، در آخر با ایمان به خداوند یکتا، موحد و مؤمن می‌شود ولی این دیدگاه صحیح نیست؛ زیرا ابراهیم علیه السلام در این مراحل پیامبر خدا بوده و بنابر سبیل فرض، مناظره و احتجاج با قوم خود بدین گونه صحبت کرده تا بدین وسیله معبودهای باطل که آن‌ها می‌پرستیدند و بدان فرا می‌خواندند را بی‌ارزش کند و آن‌ها متوجه الله تعالی گردند. نک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۲۹۱/۳-۲۹۲ - طبری، جامع‌البیان فی تأویل القرآن، ۱۱/۴۷۷ به بعد - بغوی، معالم التنزیل، ۱۵۹/۳ و ۱۶۰ - سید قطب، ترجمه، فی ظلال القرآن، ۲/۸۳۵-۸۳۷.

است؟ من از آن چیزهایی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم، اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بی‌گمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است. آیا یادآور نمی‌شوید. چگونه من از چیزی که بی‌جان است و آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آنکه شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدام یک از دو گروه (بت پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان است، اگر می‌دانید؟ کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه‌یافتگان هستند.»

با این حال در میان قوم ابراهیم علیهم السلام، مردی وجود دارد که برای ابراهیم علیهم السلام عزیز و محبوب است و آن پدرش آزر است^۱، ابراهیم علیهم السلام به صورت اختصاصی به دعوت پدر خود می‌پردازد و با کلمه ﴿يَا أَبَتِ﴾ (ای پدرم!) با نهایت شفقت و مهربانی و حرمت به دعوت پدرش می‌پردازد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۚ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ۚ يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ۚ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ۚ يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ۚ﴾

[مریم: ۴۱-۴۵]. «در کتاب (قرآن) سرگذشت ابراهیم را بیان کن. او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر (یزدان) بود. هنگامی (را بیان دار) که (محرمانه) به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و (اصلاً شرّ و بلائی از تو به دور نمی‌دارد؟) ای پدر! دانشی (از طریق وحی الهی) نصیب من شده است که بهره‌تو نگشته است، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه درست رهنمود کنم، ای پدر! اهریمن را پرستش مکن که اهریمن پیوسته در برابر (فرمان خداوند) رحمان سرکش بوده است. ای پدر! من از

۱- پدر ابراهیم، آزر نام داشت و کافر بود، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازَرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرْنُكَ وَقَوْمَكَ فِي صُلَالٍ مُّبِينٍ ۖ﴾ [الأنعام: ۷۴]. «بدان گاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌هایی را به خدائی می‌گیری!! به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم.»

این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آن گاه همدم شیطان (در نفرین یزدان و عذاب سوزان) شوی.»

در قبال این بیان زیبا و مؤدّبانه و دلسوزانه، پدرش اینگونه به او جواب می‌دهد که خداوند جل جلاله بیان می‌فرماید:

﴿قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿٤٦﴾﴾

[مریم: ۴۶]. «پدر ابراهیم گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی؟! اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار می‌کنم، برو برای مدت مدیدی از من دور شو.»

ابراهیم علیه السلام به جدال با پدر ادامه نمی‌دهد و با جواب بد و ناشایست معارضه نمی‌کند، بلکه به پدر می‌گوید:

﴿قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ سَأَسْتَعْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾ وَأَعْتَزُكُم مَّا تَدْعُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾﴾ [مریم: ۴۷-۴۸]. «(ابراهیم به آرامی و مهربانی) گفت: (پدر) خداحافظ! من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست. چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد. و از شما (ای پدر!) و ای قوم بت‌پرست!) و از آنچه بجز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم، تنها پروردگارم را می‌پرستم. امید است در پرستش پروردگارم بدبخت و نومید نگردم.»

در ارتباط ابراهیم علیه السلام با قوم و پدرش و مکالمه آن‌ها، برای هر دعوتگری چندین صفت دعوتی خاص و ویژه محرز و نمایان است که اساس و کلید در امر دعوت می‌باشند:

- ابراهیم علیه السلام با استدلال و منطق دعوت می‌دهد و در راستای ابطال معبودهای آن‌ها با زبان منطق و مستدل به بیان حق می‌پردازد.

- ابراهیم علیه السلام مؤدّب و خیرخواهانه صحبت می‌کند، صدایش را بلند نمی‌کند، با زبانی تیز و ناراحت‌کننده بیان نمی‌کند، بلکه مهربانی در کلامش غوطه‌ور است و مخاطب، خیرخواهی او را خواسته و ناخواسته حس می‌کند.

۱- ﴿سَلِّمْ عَلَيَّ﴾ سلام علیک یعنی؛ از طرف من در امانی و هیچ زبانی به تو نمی‌رسد، برخی هم گفته‌اند: یعنی خداحافظ. و برخی هم گفته‌اند: سلام نیکی انسان و بردباری وی است. نک: سوره فرقان آیه ۶۳ و نجوی، معالم التنزیل، ۲۳۵/۵.

- ابراهیم علیه السلام در برابر تهدید و اذیت آنان جدال نمی‌کند، بلکه در ازای آن به دعوت ادامه می‌دهد و حق برایش از دفاع از خود اولی‌تر است.
- ابراهیم علیه السلام صریح حق را بیان می‌کند، و در راستای بیان توحید برخلاف برخی از مسلمانان شرایط زمانی و مکانی را در نظر نمی‌گیرد و صریح و بدون هیچ شائبه و مقدمه‌چینی حق را می‌گوید و در برابر منکران و خصوصاً پدرش برائت خود را از آن‌ها و اعتقادات باطل بیان می‌کند، این نمندی راستین و شیوه‌ای صحیح از بیان حقیقت می‌باشد.^۱

(۳-۱-۳) اقدام عملی ابراهیم علیه السلام در شکستن بت‌ها

همانطور که پیشتر اشاره شد، ابراهیم علیه السلام به جدال قومش پرداخت و بعد از آن عزم راسخ بر شکستن بت‌ها می‌گیرد، خداوند عزوجل این تصمیم راسخ را اینگونه بیان می‌فرماید:

﴿وَتَأْتِيهِ لَآكِيْدًا أَصْنَمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾ فَجَعَلَهُمْ جُدَاثًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾﴾ [الأنبياء: ۵۷-۵۸]. «(ابراهیم گفت): به خدا سوگند! من نسبت به بتاتان قطعاً چاره‌اندیشی می‌کنم (و نقشه‌ای برای نابودیشان خواهم کشید) وقتی که پشت کنید و بروید.»^۲

سپس ابراهیم علیه السلام بعد از دعوت بیانی به دعوت عملی و جهاد رفتاری می‌پردازد و شیوه اجرای مأموریت خود را تغییر می‌دهد، خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿فَجَعَلَهُمْ جُدَاثًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾﴾ [الأنبياء: ۵۸]. «(و همه آن‌ها را قطعه قطعه کرد، مگر بت بزرگشان را، تا به پیش آن بیایند.»

۱- اول بخش (۴-۱) ابراهیم بت‌شکن.

۲- یعنی؛ بعد از اینکه برای مراسم عید سالانه بیرون بروید. البته ابراهیم علیه السلام این‌را آهسته در میان قومش گفت به گونه‌ای که فقط مردی آن را شنید بعد وی گزارش گفته‌اش را داد، برخی از مفسرین گفته‌اند: ابراهیم علیه السلام این‌را بعد از خروج قومش به گونه‌ای که فقط مردی از قوم شنیده بود، گفت که آن‌ها آن‌را شنیدند. نک: بغوی، معالم التنزیل، ۳۲۳/۵ و ۳۲۴، قرطبی، تفسیر القرطبی، ۱/۲۹۷ و ۲۹۸، شوکانی، فتح القدیر، ۳/۵۹۱.

بت بزرگ را سالم نگه داشت و تبر را برگردن آن آویخت تا: ﴿لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾ ﴿۵۸﴾ «تا به پیش آن بیایند.» و از چگونگی حادثه و علت چنین پیش‌آمدی از آن پرسند و نتواند به آن‌ها پاسخ دهد و بطلان بت‌پرستی بر آن‌ها نمایان گردد.»
 هنگامی که از مراسم عید برگشتند و چنین منظره‌ای را دیدند، فریاد زدند، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿۵۹﴾ [الأنبياء: ۵۹]. «گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است؟ (هر کس این کار را کرده باشد) او از جمله ستمگران است.»

در این حالت افرادی که از گفته ابراهیم علیه السلام و مخالفت وی خبر داشتند:

﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ وَابْرَاهِيمُ﴾ ﴿۶۰﴾ [الأنبياء: ۶۰-۶۱]. «گفتند: جوانی از (مخالفت با) بت‌ها سخن می‌گفت که بدو ابراهیم می‌گویند: (بزرگان قوم) گفتند: او را در برابر مردم حاضر کنید تا (دادگاهی شود و آگاهان) گواهی دهند.»

وقتی ابراهیم علیه السلام را در دادگاه احضار کردند، به استنطاق وی پرداختند، گفت:

﴿قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ﴾ ﴿۶۱﴾ [الأنبياء: ۶۲-۶۳]. «گفتند: آیا تو ای ابراهیم! این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟ (ابراهیم گفت:) شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد! پس از آن‌ها مسئله را پیرسید اگر می‌توانند صحبت کنند.»

﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾ ﴿۶۲﴾ ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿۶۳﴾ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿۶۴﴾ [الأنبياء: ۶۴-۶۷].

۱- ابراهیم علیه السلام با چنین پیشنهادی به قوم خود در مقام استهزاء و به سخره گرفتن آن‌هاست و در عین حال بیانی منطقی برای تفهیم پوچ بودن و بی‌اراده بودن بت‌هاست و این گفته ابراهیم علیه السلام انکارکردن شکستن بت‌ها توسط خود را نمی‌رساند بلکه هدف خردکردن قوم بت‌پرستی است که حل مشکلات و رفع بلاها را از بت بزرگ و دیگر بت‌ها طلب می‌کنند بدون اینکه در عمل خود تفکر و تعقل نمایند.

«آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند: حقیقتاً شما ستمگرید (بر اثر طوفان روانی، دقائقی بیشتر طول نکشید و) سپس آنان چرخشی زدند و عقب گرد کردند (و گفتند): تو که می دانستی این ها سخن نمی گویند، (ابراهیم) گفت: آیا به جای خداوند (جهان و خالق انسان) چیزهایی را می پرستید که هیچگونه سود و زیانی به شما نمی رسانند؟ وای بر شما! و وای بر چیزهایی که به جای خدا می پرستید! آیا نمی فهمید؟»

در این هنگام که باطل بودن خود و رسواشدنشان محرز می گردد، و حق طلوع می کند، و هیچ استدلال و منطقی برای مقابله ندارند، به گناه و ظلم بر ابراهیم علیه السلام چنگ می زنند و:

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا ءَالِهَتَكُمْ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۶۸]. «گفتند: اگر می خواهید کاری کنید (که انتقام خدایان خود را گرفته باشید) ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.»

وای چه بد خدایانی که بندگانشان باید آن ها را مدد و یاری دهند! و آن ها برای خود مالک سود و زیانی نیستند! و نمی توانند هیچ فعالیتی در راستای کمک و پیروزی خودشان و بندگانشان انجام دهند! ^۱ حکم سوزاندن ابراهیم علیه السلام خالی از هر استدلال و دلالت است؛ چرا که خود آنان باطل محض اند.

پیروان این اباطیل با صدور چنین حکم و اجرائیه صادر کردن آن نمی دانستند که خداوند عز وجل از بنده ای که ندای "حسبی الله و نعم الوکیل" را سر می زند دفاع می کند. ^۲ خداوند عز وجل می فرماید:

﴿قُلْنَا يٰنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ ﴿٦٩﴾ وَاَرَادُوْا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنٰهُمْ الْاٰخْسِرِيْنَ ﴿٧٠﴾ وَتَجَيَّنٰهُ وَلُوْطًا اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيْهَا لِلْعٰلَمِيْنَ ﴿٧١﴾﴾ [الأنبياء: ۶۹-۷۱]. «ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم. ^۳ آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند، ولی ما ایشان را زینبارترین مردم نمودیم و او و لوط را

۱- سیدقطب، ترجمه فی ظلال القرآن، ۶۱۲/۴.

۲- بخاری روایت می کند که وقتی ابراهیم را در آتش انداختند گفت: حسبی الله و نعم الوکیل. (خدا مرا کافی و بسنده است و او بهترین حامی و سرپرست است). (صحیح: بخاری (ش ۴۵۶۴).

۳- خداوند عز وجل فقط امر نفرمودند که آتش سرد باشد؛ زیرا احتمال داشت ابراهیم علیه السلام سرما بخورد و اذیت شود، بلکه امر فرمودند: "سرد و سالم باش."

رستگار و به سرزمینی گسپل داشتّم که (از لحاظ مادی و معنوی) پر خیر و برکتش برای جهانیان کرده‌ایم».

خداوند ﷻ نعمتش را بر ابراهیم علیه السلام با دستور به هجرتش تمام کرد و وی به همراه پسر برادرش لوط علیه السلام به سرزمینی هجرت کرد که خداوند ﷻ آن را برای جهانیان مبارک نموده بود و آن سرزمین شام بود، و با نزول پیغمبران علیهم السلام و شرائع الهی مقام ویژه به آن داده بود و نعمت‌های زیاد و میوه‌ها و زندگی راحت در آنجا مهیا بود. ابراهیم علیه السلام در فلسطین از سرزمین شام و لوط علیه السلام در شهر سدوم که شهری در منطقه اردن است، مبعوث شدند. خداوند ﷻ در سوره صافات در مورد نجات ابراهیم علیه السلام و هجرتش به شام می‌فرماید:

﴿فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴿٩٨﴾ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٩٩﴾﴾ [الصافات: ۹۸-۹۹]. «برای نابودی ابراهیم نقشه‌ای پی‌افکنند و نیرنگی اندیشیدند، ولی ما (او) را نجات دادیم و والایش کردیم، (و) آنان را پست و حقیر و مغلوب و ذلیل نمودیم. ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا رهنمود می‌کند.»^۱

از دعوت عملی ابراهیم خلیل علیه السلام می‌توان فهمید که ستیز با شرک و خرافات فقط با دعوت کلامی میسر نمی‌شود، بلکه دعوتگر باید در مواقعی با عمل و جهاد رفتاری به محکوم کردن ظلم و شرک بپردازد و حق را به مردم نشان دهد و حقیقت را نمایان سازد، و دعوتگر در این راستا باید منتظر عکس‌العمل مخالفان خود باشد و در مواردی نیز با انتقادات و ستیزه‌جویی‌های مردم نیز مواجه می‌شود و در این راستا دعوتگر مجاهد باید صبر و استقامت نماید و تا آنجا که صلاح و مقاصد شریعت اقتضا می‌کند به دعوت ادامه دهد و در صورتی که به تنگنا و چالش رسید که دیگر نمی‌تواند کار دعوت انجام دهد و وجودش در آن سرزمین مواجه تهدیدهایی است، خداوند ﷻ مجوّز هجرت را صادر فرموده است، همانگونه که ابراهیم علیه السلام هجرت فرمودند، خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿يَعْبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [العنكبوت: ۵۶]. «ای بندگان مؤمن من! زمین من فراخ است (و اگر در جایی تحت فشار کفار و ستمگران بودید، می‌توانید به نقاط دیگری مسافرت کنید) و تنها مرا بپرستید.»

۱- نیسابوری، الکشف و البیان، ۱۵۲/۸ - قرطبی، تفسیر القرطبی، ۳۰۵/۱۱ - رازی، مفاتیح الغیب، ۱۹۰/۲۱ - ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ۱۸۴/۳ - زیدان، اعتضاد من قصص القرآن، ۲۰۱/۱ و ۲۰۲.

و نیز خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰعِبَادِ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِّلَّذِيْنَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَّأَرْضُ اللّٰهِ وَّاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّٰلِحِينَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰]. «ای پیغمبر! از سوی من به مردمان) بگو: ای بندگان مؤمن من! از (عذاب) پروردگارتان (خویشتن را) بپرهیزید. کسانی که نیکی کنند، در همین جهان بدیشان نیکی می‌شود. (در مراکز کفر و شرک، ظلم و غرق در گناه زندگی نکنید و پستی و خواری را نپذیرید و هجرت را پیشه سازید). زمین خداوند وسیع و فراخ است. (و در دیار غربت شکیبائی کنید). قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود.»^۱

با این وصف در صورتی که دعوتگر بقایش در سرزمین کفر و یا در سرزمین حاکم ستمگری که عرصه زندگی و دعوت را بر شخص داعی الی الله تنگ کرده، در صورتی که بقایش هر چند با تحمل سختی‌ها و مشقت‌هایی باشد و برای دعوت و مسلمانان مفیدتر باشد، بهتر است همچنان به کار دعوت ادامه دهد ولی در صورتی که به گونه‌ای به انحصار و بند بکشند که نتواند کار دعوت انجام دهد و یا هجرتش به سرزمین دیگر وی را در کار دعوت و عبادت خالق عظیم بهتر یاری دهد، بهتر است که هجرت کند. ابراهیم خلیل علیه السلام با تهدید به مرگ و در آتش افکندنش دیگر نمی‌توانست کار دعوت انجام دهد و وی را ناتوان کردند، بدین خاطر، هجرت نمود. در واقع هجرت مسئله مهمی است که در حیات دعوت همیشه مطرح بوده است و حکمش براساس شرایط و احوال و مصلحت متفاوت است.

(۲-۳) شخصیت ابراهیم علیه السلام؛ اُسوه‌ای برای دعوتگر

حیات ابراهیم علیه السلام و مسیر دعوت وی از زوایای مختلفی، نکاتی بارز و مهم از شخصیت والای این بزرگمرد بشریت را نشان می‌دهد که با اُسوه‌گیری از هرکدام از آن‌ها حل بسیاری از مشکلات دعوت خصوصاً در عصر حاضر که موانع و مسائل عدیده‌ای بر مسلمانان مستولی شده، بدست خواهد آمد.

(۱-۲-۴) ابراهیم علیه السلام تسلیم شده واقعی

۱- نک: ابن عاشور، التجریر و التنبیر، ۳۹۱/۲۴ و ۴۰ - آلوسی، روح المعانی، ۲۴۸/۲۳.

اساس اسلام بر تسلیم شدن و سر فرود آوردن کامل و مطلق در برابر ذات اقدس ربّ العالمین استوار است، خداوند تعالى می فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]. «بی گمان دین در پیشگاه خدا اسلام است.»

اسلام با این اعتبار دین همه پیغمبران علیهم السلام و نیز ابراهیم عليه السلام است، خداوند تعالى از صفات بارز ابراهیم عليه السلام چنین می فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ وَأَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۱]. «آنگاه که پروردگارش بدو گفت: تسلیم شو. گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم.»
ابن کثیر می گوید: به وی امر کرد که اخلاص داشته باشد و تسلیم و فرمان پذیر خداوند شود و ابراهیم بدان لبیک گفت.^۱ خداوند تعالى می فرماید:

﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَيْتِهِ وَيَعْقُوبَ بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۲]. «و ابراهیم فرزندان خود را به این تسلیم شدن سفارش کرد، و یعقوب نوّه وی نیز چنین کرد. (هر کدام به فرزندان خویش گفتند): ای فرزندان من! خداوند، آئین (اسلام) را برای شما برگزیده است. (پس به ما قول بدهید که یک لحظه هم از آن دوری نکنید) و نمیرید جز اینکه مسلمان باشید.»

ضمیر در ﴿بِهَا﴾ در آیه مذکور بنابر تأویل کلمه و جمله به فرموده: ﴿أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۱]. برمی گردد. همه مسلمانان بر آن حرص و محبت داشته و این تسلیم شدن را تا لحظه مرگ محافظت نمودند و فرزندانشان را نیز بدان وصیت نمودند.^۲ این صفت بارز در دعای ابراهیم عليه السلام با فرزندش اسماعیل عليه السلام که کعبه را بنا می کردند محرز است، آن لحظه که گفتند:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ﴾ [البقرة: ۱۲۸]. «ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر مخلص و منقاد (فرمان) تو باشیم.»

۱- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۴۶/۱.

۲- زیدان، المستفاد من قصص القرآن، ۲۰۶/۱ و ۲۰۷ به نقل از (تفسیر ابن کثیر، ۱۸۳/۳ و تفسیر القایمی، ۲۶۲/۲).

از این صفت بارز ابراهیم علیه السلام دو نکته قابل فهم است که چنانچه هر مسلمانی آن‌ها را سرلوحهٔ خود قرار دهد در خسران و افسوس گیر نمی‌کند:

اول: هر مسلمانی باید در برابر قوانین و شریعت خداوند متعال تسلیم محض باشد و هرگونه دستوری از جانب وی را بدون هیچ‌گونه تأمل و درنگی بپذیرد و منقاد مطلق قوانین خداوند جل جلاله باشد و در این لحظه است که با تسلیم شدنش نسیم فرح‌بخش ایمان، دلش را نوازش خواهد داد و طمأنینه و آرامش سراسر وجودش را معطر خواهد کرد. پس صفت هر مسلمانی این است که به محض ثبوت دستور خداوند جل جلاله بدون درنگ سر بر آستان حکم الهی گذارده و هوای درون و شبهات بیرون را با ایمان خود له می‌کند.

دوم: مسلمانان باید دریابند که امروزه جهان اسلام دشمنان زیادی در بیرون و درون دارد و با تحزب‌گرایی جهان اسلام تکه‌تکه می‌شود و باعث می‌شود که گرگ‌ها فرصت یابند تا مسلمانان را تکه‌تکه کنند. این افراد باید بدانند که خداوند جل جلاله بر ما تسلیم‌شدن به اسلام، و مسلمان نام گذاشته، چنانچه می‌فرماید:

﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا﴾ [الحج: ۷۸]. «خداوند شما را قبلاً (در کتاب‌های پیشین) و در این (واپسین کتاب) مسلمین نامیده است.»

مسلمانان باید بدانند اینکه کارهای جمعی با همفکری محاسن زیادی دارد ولی نباید فراموش کنند کوبیدن و تخریب دیگر مسلمانان بدون دلیل و خالی از اخلاص و ادب و اخلاق، جدای از اینکه مسیر آن‌ها را از صراط مستقیم خارج می‌کند بلکه فرصت مناسبی را برای گرگ‌های گرسنه‌ای آماده می‌کند که دشمنی آن‌ها برای همهٔ مسلمانان محرز است.

(۳-۲-۲) ابراهیم علیه السلام: دعوتگری ثابت قدم

ابراهیم علیه السلام بنابر هدایت و رشد و توحید خالص که از جانب پروردگار عظیم دریافت کرده است، از محیط ناسالم جامعه و تهدید نمود و مردم هراسی نداشت و ثابت‌قدم به انجام وظیفهٔ خود می‌پرداخت، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾ [الانبیاء: ۵۱]. «ما (وسیله) هدایت و راهیابی را در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و از (احوال و فضائل) او برای (حمل رسالت) آگاهی داشتیم.»

ابراهیم علیه السلام با وجود اینکه جز همسرش ساره و پسر برادرش لوط علیه السلام به وی ایمان نیاورده بودند^۱ ولی با تمام قوا و اطمینان به وظیفه رسالت خود ادامه می داد و هرگز به دلیل اینکه در انتقاد زیاد و تهدیدهای هولناک قرار می گرفت، ناامید و دلسرد نمی شد. دعوتگر نیز باید همیشه ثابت قدم باشد و نباید تحت تأثیر جامعه و محیط های فاسد و انتقادهای زیاد قرار بگیرد بلکه باید بجای اینکه تأثیر بپذیرد، تأثیرگذار باشد؛ زیرا وی صاحب رسالتی است که رادمردان تاریخ بشریت، مردان انتخاب شده خداوند آن را بر عهده داشته و ابلاغ کرده اند.

(۳-۲-۳) ابراهیم علیه السلام: دعوتگری با بیانی صریح

ابراهیم علیه السلام قبل از اینکه بتها را بشکند به جدالی صریح با قومش می پردازد، خداوند تعالی می فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿۵۲﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿۵۳﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَعِبَابُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۵۴﴾﴾ [الأنبياء: ۵۲-۵۴]. «آنگاه که به پدرش و قوم خود گفت: این مجسمه هایی که شما دائماً به عبادتشان مشغولید چیستند؟! گفتند: ما پدران خویش را دیده ایم که اینها را پرستش می کرده اند، ابراهیم گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده و هستید.»

سپس ابراهیم علیه السلام بعد از این جدال، عزم راسخ بر شکستن بتها می گیرد، خداوند تعالی عزمش را اینگونه توصیف می فرماید:

﴿وَتَأَلَّفَهُ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ ﴿۵۷﴾﴾ [الأنبياء: ۵۷]. «و ابراهیم گفت: به خدا سوگند! من نسبت به بتانتان قطعاً چاره اندیشی می کنم. (و نقشه ای برای نابودیشان خواهم کشید) وقتی که پشت بکنید و بروید (و برای مراسم عید بیرون شهر روید و از آنها دور شوید.»

ابراهیم علیه السلام با هرکس از قوم خود برخورد می کند، با همچنین سخنانی رویاروی و گفتگو می کند و بدیشان اعلام می دارد که او قصد دارد کاری بر سر الهه و خداگونه هایشان بیاورد، و برگشتی از این کار نیست.^۲

۱- زیدان، المستفاد من قصص القرآن، ۲۰۸/۱.

۲- سید قطب، ترجمه فی ظلال القرآن، ۶۰۹/۴.

این عملکرد ابراهیم علیه السلام می‌رساند که باید دعوتگر در بیان حقایق اسلام، صریح و بی‌پرده باشد، متأسفانه در مواردی مشاهده می‌گردد که برخی دعوتگران از روی شرم و حیاء یا وجود ترس و یا به احساس اینکه هنوز زمان مناسب بیان حقیقت فرا نرسیده، آنقدر اهمال می‌کنند که دیر می‌شود، این افراد باید بدانند که زود، دیر می‌شود و حقیقت‌ها باید بدون شائبه و صریح بیان شوند. دعوت باید همچون رودی همیشه جریان داشته باشد تا حیات از آن بهره‌مند گردد.

(۳-۲-۴) دعا‌های ابراهیم علیه السلام اسوه حسنه

ابراهیم علیه السلام بسیار خداوند عزوجل را به فریاد می‌خواند، بر وی توکل می‌کرد، از سرگذشت وی در قرآن محرز است که وی کثیرالدعاء بوده و قلب و زبانی ذاکر داشته است، از جمله دعا‌های وی در قرآن کریم:

- دعا برای خودش:

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾ [ابراهیم: ۴۰].
 «پروردگارا! مرا و کسانی از فرزندان مرا نمازگزار کن. پروردگارا! دعا و نیایش مرا بپذیر».
 و ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [الصفات: ۱۰۰]. «پروردگارا! فرزندان شایسته‌ای به من عطا کن.»

- دعا برای خود و فرزندش:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۷]. «و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه‌ی (کعبه) را بالا می‌بردند (و می‌گفتند): ای پروردگار ما (این عمل را) از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوا و دانا هستی.»

- دعا برای خود، فرزند و ذریه‌اش:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۸]. «ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر مخلص و منقاد (فرمان) تو باشیم، و از فرزندان ما ملت و جماعتی پدید آور که تسلیم (فرمان) تو باشند، و طرز عبادات خویش را به ما نشان بده و بر ما ببخشی، بی‌گمان تو بس توبه‌پذیر و مهربانی.»

- دعا برای خود، والدین و مؤمنین:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ [ابراهیم: ۴۱]. «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را بیامرز و ببخشای در آن روزی که حساب برپا می‌شود.»^۱

- دعا برای ذریه مسلمانش که خداوند پیغمبری را در میان آنها مبعوث فرماید:

﴿رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۹]. «ای پروردگارا! در میان آنان (که از دودمان ما و منقاد فرمان تویند) پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برایشان فرو خواند و کتاب و حکمت را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید، بی‌گمان تو عزیز و حکیمی.»

۱- ابراهیم علیه السلام برای پدر خود در حالی دعا کرد که کافر بود و این عملکردش در نزد الله جل جلاله پذیرفته نشد و اسوهای برای مؤمنان نیست. خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ ۗ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَعْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ ۗ رَبَّنَا عَلِّمْنَا لَكَ مَا هَدَيْتَنَا وَارْحَمْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ [الممتحنة: ۱۴].

«(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. (کردار و رفتار) ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آموزش می‌کنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید). پروردگارا! به تو توکل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است (و همه‌ی راه‌ها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می‌گردد).»

این دعا به صورت عام برای والدین مسلمان جایز است و در صورتی که کافر هم باشند می‌توان برای آن‌ها طلب هدایت از خداوند جل جلاله کرد. البته برخی از مفسّرین بر این باورند که برای آدم و حوا -علیهما السلام- دعا کرده است. نک: رازی، مفاتیح الغیب، ۲۶۴/۹.

- دعا برای ذریتش تا بهره‌مند از خیرات دنیا شوند تا بدین وسیله به عبادت خالق خود بپردازند:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ [ابراهیم: ۳۷]. (پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را (به فرمان تو) در سرزمین بدون کشت و زرع، در کنار خانه تو، که (تجاوز و بی‌توجهی نسبت به) آن را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام، خداوندا تا اینکه نماز را بر پای دارند، پس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان (برای زیارت خانه‌ات) متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه‌ها بهره‌مند فرما، شاید که سپاسگزاری کنند.)

از دعاهای این پیامبر عظیم الشان علیه السلام برای هر دعوتگری محرز است که همانگونه که دعوتگر مردم را به سوی خداوند جل جلاله فرامی‌خواند، باید خداوند جل جلاله را نیز به سوی مردم فرا بخواند و از خداوند جل جلاله برای آن‌ها طلب مغفرت، هدایت، رزق، و سعادت دنیا و عقبی را خواستار شود. این عملکرد دعوتگر جدای از اینکه مستحب است و وی را به پاداش می‌رساند، جلای خاطر و صفای قلبی‌ای را به وی عطا می‌کند که مسیر دعوتش را دقیق و زیبا و پراخلاص می‌کند.

(۳-۳) بنای کعبه

خانه کعبه توسط آدم علیه السلام برای بار اول ساخته شد، و توسط ابراهیم خلیل علیه السلام و فرزند بزرگوارش اسماعیل علیه السلام تجدید بنا گردید.^۱ و این نکته‌ای است که جدای از قرآن کریم، تاریخ‌نگاران و پژوهشگران نیز بر این موضوع معتقد و باور دارند، اگرچه برخی از آن‌ها گزارش‌های خلاف این را ابراز داشته‌اند ولی روایات و مستند این یاهوگویی‌ها ضعیف و جعلی می‌باشد.^۲

هیچ شکی نیست خانه کعبه را ابراهیم و پسرش اسماعیل علیه السلام تجدید بنا کردند، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

رک: ابن حجر، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۴۰۸/۶ و ۱۴۰۹.

۲- جهت مشاهده دیدگاه‌های مختلف در این زمینه نک: محمد بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ ^(۱۲۵) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِن الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ^(۱۲۶) وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ^(۱۲۷) رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ^(۱۲۸) رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ^(۱۲۹) ﴿

[البقرة: ۱۲۵-۱۲۹]. «(و به یاد آورید) آن گاه را که خانه (ی کعبه) را پناهگاه و مأوی امن و امان مردم کردیم (و بدیشان دستور دادیم از مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود برگزید و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم خانه ما را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان، رکوع و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید. و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم گفت: خدای من! این (سرزمین) را شهر پرامن و امانی گردان، و اهل آن را کسانی که از ایشان به خدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند - از میوه‌ها روزیشان رسان و بهره‌مندشان گردان. (خدا پاسخ داد) و گفت: (دعای تو را پذیرفتم)، و کسی را که کفر ورزد، مدت کوتاهی (از ثمرات این جهان) بهره‌مند می‌گردانم و سپس او را به عذاب آتش ناچار می‌سازم، و چه بد سرانجام و سرنوشتی است! و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (ی کعبه) را بالا می‌بردند (و در اثنای آن دست دعا به سوی خدا برداشته و می‌گفتند: ای پروردگار ما! (این عمل را) از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوا و دانا هستی. ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر مخلص و منقاد (فرمان) تو باشیم، و از فرزندان ما ملت و جماعتی پدیدآور که تسلیم (فرمان) تو باشند، و طرز عبادات خویش را (کعبه و اطراف آن) به ما نشان بده و (اگر نسیان و لغزشی از ما سر زد) بر ما ببخشای، بی‌گمان تو بس توبه‌پذیر و مهربانی هستی. ای پروردگار ما! در میان آنان پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان فرو خواند و کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار شریعت و مقاصد آن) را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید، بی‌گمان تو عزیز و حکیمی.»

و نیز خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾ ^(۱۳۰) فِيهِ آيَاتٌ

بَيَّنَّتْ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا عليه السلام وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾ [آل عمران: ٩٦-٩٧]. «نخستین خانه‌ای (از حیث قدمت و حرمت که با دست انبیاء جهت پرستش و نیایش صحیح خداوند یگانه) برای مردم بنیانگذاری گشته است، خانه‌ای است که در مکه قرار دارد (و کعبه نام و از لحاظ ظاهر و باطن) پر برکت و نعمت است و مایهٔ هدایت جهانیان است. در آن نشانه‌های روشنی است، مقام ابراهیم (یعنی مکان نماز و عبادت او از جمله آن‌ها است). و هرکس داخل آن (حرم) شود در امان است. و حج این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانائی (مالی و بدنی) برای رفتن بدانجا را دارند. و هرکس کفر ورزد (به خود زیان رسانده نه به خدا) چه خداوند از همهٔ جهانیان بی‌نیاز است.»

و نیز خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾﴾ [الحج: ٢٦-٢٧]. «(ای پیغمبر! به خاطر بیابور) زمانی را که محل خانهٔ کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم و آن را بدو نمودیم (و دستور دادیم) چیزی را انباز من ننمای و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌برندگان و سجده‌برندگان (از وجود بتان و مظاهر شرک و از هرگونه آلودگی ظاهری و معنوی دیگر) تمیز و پاکیزه گردان. (ای پیغمبر!) به مردم اعلام کن که (افراد مسلمان و مستطیع)، پیاده، یا سواره بر شتران باریک اندام که راه‌های فراخ و دور را طی کنند، به حج کعبه بیایند.»

پس بدون شک ابراهیم علیه السلام و فرزند بزرگوارش اسماعیل علیه السلام خانهٔ خدا را در مکه^۱ که نمادی از توحید و یکتاپرستی می‌باشد، بنا به دستور الهی بنیان نهادند.

۱- مکه در لغت از (مک) که به معنای مکیدن می‌باشد، و بعد از ساختن کعبه، مکه و بگه نام گرفت و از این جهت که گناهان حاجیان را می‌مکد، مکه نامیده شده است؛ زیرا وقتی حاجی، به حج و زیارت خانه خدا می‌رود، خداوند تعالی گناهانش را پاک می‌کند و همانند روزی می‌باشد که از مادر به دنیا آمده و عاری از پلیدی گناه می‌باشد؛ چراکه ابوهیره روایت کرده است: «سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول: مَنْ حَجَّ لِلَّهِ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمِ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ.» «از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که هرکس برای خداوند حج کند درحالیکه همبستری و فسق و گناه نکرده باشد، (از حج در حالی) برمی‌گردد مانند روزی که از مادرش متولد شده است.»

(۳-۴) ابراهیم علیه السلام در آماج ابتلای الهی

ابراهیم علیه السلام جدای از اینکه بار سنگین نبوّت را بدوش می‌کشید و وظیفهٔ ابلاغ آن را داشت، در این مسیر در آماج امتحانات و ابتلای سختی قرار گرفت که می‌توان گفت در تاریخ انبیاء علیهم السلام به نوبهٔ خود منحصر به فرد است و او اُسوهٔ واقعی و جاودان برای هر مسلمان و دعوتگری است؛ چرا که انسان باید همیشه این قانون خداوند جل جلاله را به یاد داشته باشد که ایمان مایهٔ پیدایش امتحان است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۗ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ ۗ﴾ [العنکبوت: ۲-۳]. «آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟! ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند.»

با نگاه به حیات ابراهیم علیه السلام می‌توان دریافت که ابراهیم خلیل علیه السلام در چندین مرحلهٔ زندگی خود با ابتلای الهی روبرو شده است، در مرحلهٔ اوّل هنگامی که بت‌شکن می‌شود و در دادگاهِ نمرود محاکمه می‌گردد، و در مرحلهٔ دیگر که باید خانواده‌اش را در سرزمین بی‌آب و علف رها سازد و امتحان سخت دیگر قربانی کردن فرزندش اسماعیل علیه السلام است، در هرکدام از این مراحل آثار دعوتی نفیس مشاهده می‌شود.

(۳-۴-۱) ابراهیم علیه السلام محکوم به مرگ و در آتش انداختن

همانطور که پیشتر اشاره شد ابراهیم علیه السلام در دادگاهِ نمرودِ ظالم محاکمه شد^۱، به عنوان دعوتگری پیروز و جدالگری موفق باعث شد که بت‌پرستان به خود بیایند و به خطا و ظلم خود اعتراف کنند:

﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ۗ﴾ [الأنبياء: ۶۴]. «آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند: حقیقتاً شما (بت‌پرستان) ستم‌گرید.»

و آن بگهٔ نیز خوانده می‌شود، که از بکی به معنای گریه کردن می‌باشد؛ شاید بدین دلیل بکه خوانده می‌شود که مردم در آنجا گریه می‌کنند. (نک: ابن فارس، مقاییس اللغة، ۱/۱۸۶)

۱- نک: بخش (۴-۱) ابراهیم بت‌شکن.

این اعتراف در اثر مجادلهٔ منطق بود که ابراهیم علیه السلام بیان داشت ولی این بیداری روحانی بر اثر این طوفان روانی و منطق ابراهیمی، دقائقی طول نکشید،

﴿ثُمَّ نَكْسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۵]. «سپس آنان چرخشی زدند و عقب‌گرد کردند (و گفتند): تو که می‌دانستی این‌ها سخن نمی‌گویند.» و بعد از آن ابراهیم علیه السلام با نهایت شهامت و شجاعت زبان به حق می‌گشاید و بدون هیچ تقیه و در نظرگرفتن شرایط و عواقب کلام حق بیان می‌دارد:

﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ [۶۶-۶۷]. «گفت: آیا به جای خداوند چیزهایی را می‌پرستید که هیچگونه سود و زیانی به شما نمی‌رسانند؟ وای بر شما! و وای بر چیزهایی که به جای خدا می‌پرستید! آیا نمی‌فهمید.»

با بیان قاطع و برهان ساطع ابراهیم علیه السلام، کفار به لرزه در آمدند و میبوهت در برابر این منطق ابراهیم علیه السلام ماندند، و به جای اینکه تسلیم حق گردند و باطل را رها و حق را ندا زنند و چون خود را ناتوان، حقیر و پوچ یافتند، به شکنجه و آزار ابراهیم علیه السلام برآمدند و حکم آتش‌زدن ابراهیم علیه السلام را خواستار شدند.

البته این سنت و قانون خداوند عزیز است که همیشه حق والا و باطل شکست خورده است، و همچنین حکم صادره از جانب حاکمان ظالم پوچ و بی‌خردی است که وقتی در برابر حق حجتی ندارند و توانایی سرفرود آوردن را هم ندارند به شکنجه و آزار داعیان حق برآیند ولی آنان باید بدانند که عاقبتِ نمرد و کفار، قانون بلامتنزاع و استثنایپذیری است که گریبانگیر آن‌ها نیز خواهد شد.

در این حالت:

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَ الْهَتَكُمُ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۶۸]. «گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.» افسوس بر خدایان و عقاید پوچی که با شکنجه و آزار مؤمنان و دعوتگران مدد و یاری می‌شوند! افسوس بر ظالمان بی‌خردی که با صلابه‌کشیدن داعیان خود را بر تخت حکومتشان ذلیلانه حفظ می‌کنند! و افسوس بر مزدوران و جیره‌خواران و لاشه‌خورانی که با مددِ باطل کسبِ روزی می‌کنند و در سایهٔ شوم و باطل زندگی می‌کنند! جای بسی تعجب است حتی در مواردی مشاهده می‌شود که ظالمان و

بت پرستان بی خرد و مزدورانشان از خداوند جل جلاله مدعی اجر و پاداش نیز می باشند و آنقدر خود را بر حق می بینند که فکر می کنند در راه خداوند جل جلاله جهاد می کنند. افسوس و هزاران افسوس بر این بی خردان!

ولی این کافران ندانستند که قانون خداوند جل جلاله بر نصرت مؤمنان ثابت گشته، خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷]. «همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است.»

خداوند جل جلاله درباره واکنش قوم گمراه ابراهیم علیه السلام می فرماید:

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ [۶۸] قُلْنَا يَبْنَؤُا كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ
إِبْرَاهِيمَ ﴿۶۹﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿۷۰﴾ [الأنبياء: ۶۸-۷۰]. «گفتند: اگر
می خواهید کاری کنید، ابراهیم را نخست بسوزانید و خدایان خویش را مدد دهید. (آتش را
برافروختند و ابراهیم را در آن انداختند و) ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم
شو بر ابراهیم. آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند، ولی ما ایشان را
زیانبارترین مردم نمودیم.»

و نیز خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿قَالُوا أَبْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ﴾ [۹۷] فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ
الْأَسْفَلِينَ ﴿۹۸﴾ [الصافات: ۹۷-۹۸]. «مشرکان گفتند: برای او چهار دیواری بزرگی بسازید (و
در میان آن آتش بیفروزید) و او را به میان آتش سوزان و پر اخگر بیفکنید. برای نابودی
ابراهیم نقشه ای پی افکندند و نیرنگی اندیشیدند، ولی ما آنان را پست و حقیر و مغلوب و
ذلیل نمودیم.»

همچنین خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [العنكبوت: ۲۴]. «اما پاسخ قوم (ابراهیم به) او جز این چیزی
نبود که (به یکدیگر) گفتند: او را بکشید یا بسوزانید پس او را از آتش رهایی دادیم. در این
نشانه های برای مؤمنان است.»

اگر به این آیات دقت شود، تصمیم قاطع کفار بر آتش زدن خلیل خداوند نمایان
می باشد و آیات آنان را به ﴿الْأَخْسَرِينَ﴾ و ﴿الْأَسْفَلِينَ﴾ یعنی؛ آنان زیانبار، پست،

حقیر، مغلوب و ذلیل شدند. پس عاقبتِ ظلم و تجاوز و به حبس کشیدن و آزار دادن و محروم کردن مؤمنان از حقوق مسلم خود جز عاقبت مذکور نیست؛ زیرا این قانون لایتغیر و بلامنازع خداوند حکیم است.

ابراهیم علیه السلام در اثنای آتش نیز موحدانه فقط و فقط به خدای خود توجه دارد، امام بخاری رحمته الله علیه از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. (خداوند ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.) را ابراهیم موقعی که در آتش انداختند گفت و محمد صلی الله علیه و آله نیز موقعی که به وی گفتند: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. «مردمان (قریش) بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمدند، پس از ایشان بترسید؛ ولی «چنین تهدیدی» بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.»^۱

هر دعوتگری در مسیر دعوت و ندای یکتاپرستی با مشکلات و سختی‌هایی از جمله ناملایمات، برخورد‌های ناروا و ظلم و ستیزه‌هایی از طرف مخاطبان خود، اطرافیان و ظالمان روبرو می‌شود، و عملکرد ابراهیم علیه السلام در بیان شفاف حقیقت و استقامت آن نه تنها الگویی جاوید است بلکه چراغی ساطع است که به انسان داعی اثبات می‌کند که همیشه و همه جا فقط و تنها خدا برای وی کافیت و استقامت وی بر حق عاقبتی جز سرافرازی وی و فرومایگی ظالمان و غافلان در پی نخواهد داشت، امید است که هر دعوتگری این قسمت عظیم از زندگی دوست خدا را در حیات زودگذر خود سرمشق و الگو قرار دهد و با آن سعادت خود را در سرای جاوید بیمه نماید.

(۳-۲-۲) هجرت ابراهیم علیه السلام

با همه تلاش‌های بی‌وقفه و بیان دلایل راسخ و ساطع ابراهیم علیه السلام، قومش بر کفر و الحاد اصرار داشتند و به ندای خلیل الرحمان علیه السلام لبیک نگفتند و زمانی که ابراهیم متوجه بی‌فایده بودن دعوت خود شد و تهدیدهای قوم و حتی پدرش وی را در آماج آزار و اذیت قرار داد، آیات قرآن کریم ضمن اینکه این صحنه را به تصویر می‌کشاند،

۱- (صحیح): بخاری (ش ۴۵۶۳).

دعوتگران را به افتدء و تأسی از ابراهیم علیه السلام در برائت و کناره گرفتن وی از قومش فرا می خواند؛ خداوند تعالی می فرماید:

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمَتَكَ وَأَهْرَجْتَنِي مَلِيًّا ﴿٦١﴾ قَالَ سَلَّمَ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٦٢﴾ وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٦٣﴾ فَلَمَّا أَعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٦٤﴾﴾ [مریم: ۴۶-۴۹]. «(پدر ابراهیم برآشفتم و) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی؟! اگر دست نکشی، حتماً تو را سنگسار می کنم. برو برای مدت مدیدی از من دور شو. (ابراهیم به آرامی و مهربانی) گفت: (پدر) بدرود! من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست. چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد. و از شما (ای پدر! و ای قوم بت پرست!) و از آنچه بجز خدا می پرستید کناره گیری و دوری می کنم، و تنها پروردگارم را می پرستم. امید است در پرستش پروردگارم (طاعت و عبادت من پذیرفته شود و) بدبخت و نومید نگردم. هنگامی که از آنان و از چیزهائی که بجز خدا می پرستیدند، کناره گیری کرد (و از میان ایشان هجرت نمود)، ما بدو اسحاق و (از اسحاق) یعقوب بخشیدیم، و هر یک از آنان را پیغمبر بزرگی کردیم.»

و نیز خداوند تعالی می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٦٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٦٧﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّكُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٨﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۸]. «(ای پیغمبر! برای تکذیب کنندگان معاصر بیان کن گوش های از داستان ابراهیم را). وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است. (او را خواهم پرستید) چرا که او مرا (به راه حق) رهنمود خواهد کرد. ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتاپرستی در میان قوم خود باقی گذاشت، تا اینکه ایشان (بدان ایمان آورده و) برگردند.»

خداوند تعالی، مؤمنان را به اقتدا به ابراهیم خلیل علیه السلام در برابر برائت و هجرتش از قومش فرا می خواند:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ ۗ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ

لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَآغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٥﴾ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦﴾

[الممتحنة: ۴-۶]. «ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. (کردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و درعین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید). پروردگارا! به تو توکل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است. پروردگارا! ما را گرفتار دست کافران مکن، پروردگارا! ما را بیمارز که تو چیره کار به جایی. (برنامه زندگی) ابراهیم و گرویدگان بدو، الگوی زیبایی برای شما است. برای شما کسانی که خدا و آخرت را در مدنظر دارید. هرکس هم (از چنین الگویی) رویگردان شود (به خود ستم می‌کند و) خدا بی‌نیاز و شایسته هرگونه ستایش است.»

این شهامت و برائت را موقعی که ابراهیم علیه السلام به جدال قومش پرداخت و ابطال خدایی خورشید و ماه و ستارگان را نمود، در سوره انعام مشاهده می‌شود:

﴿فَلَمَّا رَأَى السَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَبْنَا وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ ۚ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَئِنَّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ ۚ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا ءَاتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾﴾ [الأنعام: ۷۸-۸۳]. «و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و ارخاء العنان) گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای

قوم من! بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمرهٔ مشرکان نیستم. و (با وجود این) قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترساندند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که دربارهٔ خدا با من بستیزید، و حال آنکه مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمایی کرده و) هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهایی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آن‌ها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد) اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند). آیا یادآور نمی‌شوید (و از خواب غفلت بیدار نمی‌گردید و متوجه نیستید که چیزهای عاجز و درمانده مستحق پرستش نمی‌باشند؟) چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آنکه شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همهٔ کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدام یک از دو گروه (بت‌پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و نترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است؟) کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه‌یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند. این‌ها دلائل ما بود که آن‌ها را به ابراهیم عطاء کردیم (تا) در برابر قوم خود (به کارشان گیرد، و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیت و وحدانیت ما داند. او با همین دلائل گونی بر آنان پیروز شد و برتری یافت، و این سنّت ما است که با علم و حکمت) هرکس را بخواهیم او را درجاتی بالا می‌بریم. (ای پیغمبر!) پروردگار تو حکیم (است و هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد و به جای خود می‌کند، و) آگاه است (و می‌داند چه کسی مستحق رفعت است و چه کستی مستوجب ذلت)».

جمله ﴿قَالَ أَتَحْتَجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِي﴾ یعنی؛ (آیا شما را سزد که دربارهٔ خدا با من بستیزید، و حالا آنکه مرا خداوند هدایت بخشیده است؟) بیانگری از یقین ابراهیم علیه السلام بر حق و ره یافته بودن می‌کند که هرگز نمی‌توان با استدلالهای پوچ و حتی پیشنهادهای کلان آن را متزلزل کرد که این ندا باید ندای هر دعوتگری باشد. خداوند تعالی با این فراخوان به داعیان نشان می‌دهد که در مواردی که دعوت هیچ ثمری ندارد و هجرت سودمند و به نفع دین خداوند تعالی است باید از قوم و نزدیکان

خود گذشت و به سویی رهسپار شد که خداوند جل جلاله در آن راضی و خشنود می‌گردد. برائت و ولایت (دشمنی و دوستی) در شریعت اسلام از جایگاهی والا برخوردار است به گونه‌ای که هر مسلمانی باید در زندگی خود از آن بهره‌مند باشد در غیر این صورت ایمانش ناقص و خدشه‌دار است و حتی در مواردی مسلمان را به ورطه کفر می‌رساند، ابراهیم علیه السلام نماد راستین از این عملکرد عظیم می‌باشد، بدین معنا هرکه را خداوند جل جلاله دوست دارد، دوست بداری و بخاطر وی دوستش بداری و هرکس را که خداوند جل جلاله دوست نمی‌دارد، دوست نداری و بخاطر وی دوستش نداری.

(۳-۴-۳) رهاکردن همسر و فرزند

ابراهیم علیه السلام ابتدا از عراق به سمت سرزمین مُبارک یعنی؛ فلسطین عزیمت نمود و سپس هجرتش وی را به بلاد شام رساند. خداوند جل جلاله مسیر هجرتش را بیان فرموده است، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَوَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿۷۱﴾﴾ [الأنبياء: ۷۱]. «و او و لوط را رستگار و به سرزمینی گسپل داشتیم که پرخیر و برکتش برای جهانیان کرده‌ایم.» در واقع این اولین هجرت در راه خدا و جدایی از خانواده به خاطر الله و غریب‌شدن و به غربت‌رفتن به خاطر خدای خالق یکتاست.^۱

در اثنای امامت ابراهیم علیه السلام در سرزمین مقدس - فلسطین - بنا به دلائلی ابراهیم علیه السلام به مصر سفر کرد^۲ و همسرش ساره را از مصر اتخاذ کرد،^۳ ابراهیم علیه السلام از مصر به فلسطین بازگشت. همسرش ساره و کنیزی - که او را هاجر می‌گفتند - به همراه داشت. ابراهیم علیه السلام قلباً آرزوی پسری را در دل می‌پروراند. بنابراین از پروردگار جل جلاله تقاضا کرد که پسر صالح و نیکوکاری را به او عطا کند، او خواسته‌اش را با مناجاتی زیبا با خدایش مطرح کرد و چنین لب به دعا گشود:

﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [الصافات: ۱۰۰]. «پروردگارا فرزند صالحی را به من

۱- خالدی، القصص القرآنی، ۳۷۳/۱۰.

۲- البته در این زمینه هیچ نص صحیحی در دلائل سفرش وجود ندارد و اسرائیلیات پوچی نیز در این زمینه جعل شده است.

۳- در اینکه همسرش ساره نام داشت نک: همان، ۳۷۷/۱ و ۳۷۸ و حدیث شماره ۲۵۴۳ به روایت مسلم.

ببخش.»

همسرش ساره به آنچه در دل او می‌گذشت آگاه شد. به ابراهیم علیه السلام پیشنهاد کرد: من پیر شده‌ام و خداوند مرا از بچه به دنیا آوردن محروم کرده است. به نظرم بهتر است با کنیزم ازدواج کنی، شاید خداوند تعالی، پسری را از او به تو عطا فرماید. البته ساره سنش بالا رفته بود و قبلاً هم عقیم و نازا بود و هیچکس انتظار نداشت که بچه‌دار شود.^۱

بعد از به دنیا آمدن اسماعیل علیه السلام که اولین فرزند خلیل رحمان علیه السلام بود، غیرت و حسد ساره به جوش آمد و هووی خویش و پسر او را نمی‌توانست در کنار شوهرش تحمّل کند که مبادا جای وی را در دل شوهرش بگیرند و او را از چشم شوهرش بیندازند. و نیز نمی‌توانست بپذیرد که میراث شوهرش به فرزندِ هویش که نوباوه و نخستین فرزند شوی اوست، برسد.^۲

به هر حال داستان هر چه باشد، قرآن کریم سخنی دربارهٔ انگیزهٔ هجرت ابراهیم علیه السلام در این مرحله بیان نفرموده است، اما گزارش بخاری رحمته الله از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: «چون ابراهیم، هاجر و پسرش را به مکه برد و آن‌ها را در بخش بالایی مسجدالحرام کنار درختی بالای زمزم رها کرد و بازگشت، هاجر به او گفت: آیا خدا تو را بر این کار فرمان داده است؟ و چون ابراهیم پاسخ داد: آری: هاجر گفت: پس باکی نیست، او ما را از یاد نخواهد برد.»^۳

آری! بر مبنای فرمان خداوند تعالی خانواده‌اش را رها کرد و قلبش از دوری همسر و فرزندش پاره می‌گشت. بعد از اجرای فرمان خداوند تعالی، قدم به قدم از آن‌ها دور

۱- طبّاره، داستان پیامبران در قرآن، ۱۸۸ و ۱۸۹.

۲- نک: بیومی مهران، بررسی تاریخ قصص قرآنی، ۱۲۹/۷-۱۳۲ و درباره نوباوگی و جایگاهی که فرزند نوباوه نزد بنی‌اسرائیل داشته است، نک: مقاله بیومی مهران، قصة ارض الميعاد بين الحقیقة و الاسطورة، صبری جرجیس، التراث اليهودی الصهيونی، ص ۷۶، سفر پیدایش، ۲۷:۲۵-۳۳، بیومی، اسرائیل، ۷۵.

۳- (صحیح): بخاری (ش ۳۳۶۴).

رک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۱/۱۵۴؛ قرطبی، تفسیر القرطبی، ۳۶۹/۹؛ آلوسی، روح المعانی، ۲۳۶/۱۳.

می‌گشت و امر خداوند جل جلاله را اجرا نمود و با وجود فوران عشق به همسر و فرزندش درباره خانواده‌اش به پروردگارش گفت:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا نَحْفِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾﴾ [ابراهيم: ۳۷-۳۸]. «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را (به فرمان تو) در سرزمین بدون کشت و زرع، در کنار خانه تو، که (تجاوز و بی‌توجهی نسبت به) آن را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام، خداوند! تا اینکه نماز را بر پای دارند، پس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان (برای زیارت خانه‌ات) متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه‌ها بهره‌مند فرما، شاید که سپاسگزاری کنند. پروردگارا! تو آگاهی از آنچه پنهان می‌داریم و از آنچه آشکار می‌سازیم و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی‌ماند.»

در این عملکرد ناب ابراهیم علیه السلام مشاهده می‌شود که این پیامبر راستین خداوند، چگونه امر خداوند جل جلاله را بر همه چیز و والاترین ثروت زندگی خود - خانواده - ترجیح می‌دهد. دعوتگر در مسیر دعوت خدا جل جلاله، بین خدا و غیر خدا، بین خدا و دنیا، بین خدا و خانواده و ... باید یکی را انتخاب کند، این انتخاب‌ها نقطه عطف داعی هستند و باید از ابراهیم علیه السلام آسوه بگیرند و حتی در ترجیح خدا بر اهل و خانواده باید بدانند که خانواده قبل از اینکه متعلق به انسان باشند، بندگان خداوندند و خداوند جل جلاله آنان را بس است. و این جمله هاجر «پس باکی نیست» بر این معنا استوار است و همین معنا را می‌رساند و بدین خاطر با جوشیدن آب زمزم و پیداشدن همسایگان خوب، خداوند جل جلاله آنان را یاری ساخت، و داعی باید بداند که پیغمبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۱ «خدا برای ما کافی بوده و وی بهترین وکیل است..»

(۳-۴-۴) قربانی کردن تنها فرزند

هرچند پدر مهربان، همسر و پسر را در بیابانی خشک و خشن وانهاد، اما همواره دل در پیش خانواده داشت، و گاه به گاه به دیدار آن‌ها می‌شتافت و دیگر از همین

۱- (صحیح): بخاری (ش ۴۵۶۳).

دیدارها بود که در خواب فرمان یافت تا پسر را - که اینک بزرگ و تنومند شده بود - قربانی کند و از آنجا که خواب پیامبران علیهم السلام وحی و فرمان است،^۱ ابراهیم علیه السلام بر آن شد که فرمان پروردگار خویش تبارک و تعالی را گردن نهد و پسر را قربانی کند. و اینکه اسماعیل علیه السلام دُرْدانۀ ابراهیم علیه السلام بود و در روزگاری پیری در سن ۸۶ سالگی، پس از سال‌ها چشم انتظاری و بی‌قراری، دل و دیده‌اش بدو روشن شده بود، هیچکدام او را در انجام دادن فرمان خدای خویش سُست نکرد و دست و دل او را نلرزاند. با عزمی جزم و اراده‌ای استوار آماده تحقّق فرمان شد و نشان داد که مسلمان راستین است و مطیع و تسلیم خداوند تبارک و تعالی، و بندگی و فرمانبری او در برابر خدای خویش تا چه پایه و حدّی است، و مگر اسلام با هردو مفهوم لغوی و اصطلاحی - که دین پیشینیان و پسیان است -^۲ چیزی جز تسلیم و طاعت و بندگی و فرمانبری معنا می‌شود؟ آزمون‌ها بسیار سخت و سنگین بود آن‌چنان که خداوند نیز آن را "آزمودنی آشکار" نامید، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾ [الصفّات: ۱۰۶]. «بی‌شک این آزمودنی آشکار است.»

به ویژه که ابراهیم علیه السلام بر آن شد تا فرمانی را که یافته است با پسر در میان بگذارد که پسر را با خرسندی و با پاهای خود به قربانگاه بردن، برای او بس آسان‌تر و هموارتر بود، تا از راه زور در آمدن و فشاربردن.^۳ از زبان قرآن این صحنه سوزناک را بخوانیم:

﴿وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ ۹۹ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰۰﴾ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿۱۰۱﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي آرئِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ﴿۱۰۲﴾ قَالَ يَا بَنِيَّ أَفْعَلْ مَا تَأْمُرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۰۳﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿۱۰۴﴾ وَنَدَيْنَاهُ أَنِ يَا اِبْرَاهِيمُ ﴿۱۰۵﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۰۶﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿۱۰۷﴾ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۸﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿۱۰۹﴾ سَلَامٌ

۱- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۹/۴؛ بسنجید با: بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۲/۲۹۷؛ آلوسی، روح المعانی، ۲۳/۱۲۸.

۲- در این باره نک: طبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۲/۵۱۰-۵۱۱، ۳/۷۴.

۳- نک: قرطبی، تفسیر القرطبی، ۱۵/۱۰۱-۱۰۴، تفسیر البیضاوی، ۲/۲۹۷؛ تفسیر طبری، ۱۵/۷۸-۷۹.

عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿۱۳۶﴾ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۷﴾ إِنَّهُ مِن عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۸﴾ وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۳۹﴾ [الصفات: ۹۹-۱۱۲]. «ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا رهنمود می‌کند. پرودگارا! فرزندان شایسته‌ای به من عطاء کن. ما او را به پسری بردبار و خردمند مزده دادیم. وقتی که (او متولد شد و بزرگ گردید و) به سنی رسید که بتواند با او به تلاش (در پی معاش) ایستد، ابراهیم بدو گفت: فرزندم! من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سر بیرم (و قربانیت کنم). بنگر نظرت چیست؟ گفت: ای پدر! کاری که به تو دستور داده می‌شود بکن. به خواست خدا مرا از زمرهٔ شکیبایان خواهی یافت. هنگامی که (پدر و پسر) هردو تسلیم (فرمان خدا) شدند و (ابراهیم پسر را روی شن‌ها دراز کشاند) و رخسارهٔ او را بر خاک انداخت. فریادش زدیم که: ای ابراهیم! تو خواب را راست دیدی و دانستی (و برابر فرمان آن عمل کردی و مأموریت خود را به جای آوردی. دست نگهدار که در این آزمایش بزرگ موفق شدی. ما این گونه به نیکوکاران سزا و جزا می‌دهیم. این (آزمایش بزرگ که ذبح فرزند با دست پدر است) مسلماً آزمایشی است که بیانگر (ایمان کامل و یقین صادق به خداوند هستی) است. ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدا و بلاگردان او کردیم. و نام نیک او را در میان ملت‌های بعدی باقی گذاردیم (و اسوهٔ آیندگان با ایمان و قدوةٔ پاک‌بازان جهان‌ش کردیم). درود بر ابراهیم! ما این گونه نیکوکاران را پاداش خیر خواهیم داد. چرا که او از بندگان باایمان ما بود. ما او را به (تولد) اسحاق که پیغمبر و از زمرهٔ صالحان بود، مزده دادیم.»

در این رفتار ابراهیم علیه السلام نمادی برای هر دعوتگری است که در مسیر دعوت در مواردی باید جان و مال خود و خانواده‌اش را فدای حق نماید و باید بداند که فرمان خدا تعالی والاتر و بالاتر از هر چیزی می‌باشد و همانگونه که خداوند تعالی به ابراهیم علیه السلام در ازای این عملکرد بزرگ و غیرقابل وصف، پاداش خیر در دنیا (دادن فرزند صالح به نام اسحاق علیه السلام) و در عقبی (پاداش خیر و عظیم) عطا کرد، هر دعوتگری نیز در این راستا و با این شیوهٔ عملکرد می‌تواند منتظر یاری و پاداش خیر خدای مهربان و بخشندهٔ خود باشد، پس خوشا به داعیان صبور و تسلیم شدگان محض ذات اقدس الهی.^۱

۱- مهران فیومی، بررسی تاریخ قصص قرآنی، ۱۳۲/۱-۱۳۳، بین یهودیان و مسیحیان با مسلمانان بگومگوها و ناهمواری‌های افزون بر اینکه در داستان ذبح در قربانی کردن کدامین پسر ابراهیم علیه السلام، اسماعیل یا اسحاق وجود دارد. جهت تفصیل و تحلیل دیدگاه‌ها، نک: همان، ۱۳۴/۱، ۱۴۹. و بی‌شک نظر اسلام، اسماعیل علیه السلام بوده است.

(۳-۵) بحث در باره سخن‌های مصلحتی ابراهیم علیه السلام

در اینکه چرا به چند مورد از گفته‌های ابراهیم علیه السلام دروغ اطلاق می‌شود، بخاطر فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است که در حدیثی صحیح از آن تعبیر به دروغ کرده‌اند، از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ (إِنِّي سَقِيمٌ) وَقَوْلُهُ (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا) وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةُ، إِذْ آتَى عَلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ هَهُنَا رَجُلًا مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلْ إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ قَالَ: أُخْتِي فَأَتَى سَارَةَ، قَالَ: يَا سَارَةُ لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَعَيْرِي، وَإِنَّ هَذَا سَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّكَ أُخْتِي، فَلَا تُكَذِّبِينِي فَأَرْسَلْ إِلَيْهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ ذَهَبَ يَتَنَاوَلُهَا بِيَدِهِ، فَأَخَذَ فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ لِي، وَلَا أَضْرُكَ فَدَعَتِ اللَّهَ، فَأُطْلِقَ ثُمَّ تَنَاوَلُهَا الْقَانِيَةَ، فَأَخَذَ مِثْلَهَا أَوْ أَشَدَّ فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ لِي وَلَا أَضْرُكَ فَدَعَتْ، فَأُطْلِقَ فَدَعَا بَعْضَ حَجَبَتَيْهِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَمْ تَأْتُونِي بِإِنْسَانٍ، إِنَّمَا أَتَيْتُمُونِي بِشَيْطَانٍ فَأَخْدَمَهَا هَاجِرَ فَأَتَتْهُ»^۱. «ابراهیم علیه السلام جزء در سه مورد دروغ نگفت. دو مورد در مورد ذات خداوند گفته‌اش: (من ناخوشم)^۲ و نیز گفته‌اش (شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد) و در روزی که او و سارا بر پادشاه ظالمی از پادشاهان ظلم پیشه گذر کردند، به پادشاه ظالم گفته شد: آنجا مردی است که زنی همراه اوست که از خوبان مردم می‌باشد، (کسی را) به نزد وی بفرست و در مورد آن زن از وی بپرس، گفت: این کیست، ابراهیم گفت: ایشان خواهرم است، و وی به نزد سارا آمد و گفت: ای ساره! در این زمین کسی غیر از تو و من مؤمنی وجود ندارد، و درباره تو از من پرسید و من گفتم: تو خواهر منی، پس مرا تکذیب نکن، پس حاکم کسی را نزد زن فرستاد، وقتی سارا داخل شد، به نزدش رفت که وی را لمس کند، که ناگهان دست‌هایش خشک شد! مرد گفت: خدا را برای من فریاد کن، و من ضرری به تو نمی‌رسانم، سارا، خداوند را زیاد خواند، پس آزاد کرد، سپس دوباره وی را گرفت، به همین صورت وی را گرفت و یا بیشتر، و گفت: خداوند را برایم فریاد کن و من ضرری به تو نمی‌رسانم، پس ولش کرد و رهایش کرد، و برخی از حاجبان‌ش را صدا کرد و گفت: شماها یک انسان را برایم نیاورده‌اید (چون خارق العاده است) بلکه وی شیطان است! و سپس هاجر را به عنوان کنیز به ساره بخشید و آنان را رها کرد.»

۱- (صحیح): بخاری (ش ۳۳۸۵).

۲- نک: انبیاء/۵۱-۶۴.

به فرموده خلیل الرحمان علیه السلام هیچکدام از این حرف‌های گفته شده دروغ نبودند بلکه در آن دقت و ظرائفی در کلام و مبنا داشته‌اند و بر اساس هدفی سودمند و راستین بوده‌اند که ظاهر کلام دروغ جلوه می‌دهد، توجیه آن‌ها عبارت است:

- در گفته‌اش گفت: (من ناخوشم) مراد ابراهیم علیه السلام بیماری روح و آزار دل از پندارگرایی و اوهام‌پرستی و شرک مردم بود، ولی برداشت از سخن ایشان بیماری ظاهری بود. به این ترتیب عذر خود را از عدم شرکت در جشن سالیانه ایشان خواست، و ابراهیم علیه السلام بدین وسیله آنان را فریفت تا به مأموریت خود یعنی؛ شکستن بت‌ها پردازد.

- در گفته‌اش (شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد)، در واقع ابراهیم علیه السلام قصد فرار از عملکرد خود و یا انکار آن‌را نداشت؛ زیرا همه آن‌ها می‌دانستند که این کار ابراهیم علیه السلام است، در جواب از کلمه (بل) استفاده شده و این کلمه در زبان عرب حرفی برای اضطراب و انتقال است یعنی؛ اضطراب و روگرداندن از کلام سابق، و انتقال به معنی جدید. و هدف ابراهیم علیه السلام گفتن دروغ نبود بلکه ذکاوت و باهوشی بود که خواست آن‌ها را متوجه این نکته کند که از بت بزرگ بپرسید مگر نه این است که بزرگترین سر گروه بت‌ها او است و شما آن‌را می‌پرستید و حل مشکلات و رفع بلاها را از آن و از دیگر بتان می‌خواهید؟ و وی نگفت من اینکار را نکردم بلکه فقط با ذکاوت آن‌ها را متوجه ضعف بت‌ها و پوچی آن‌ها نمود و این حقیقت است و اصلاً دروغ نیست.

- در طی سفر ابراهیم علیه السلام و همسرش، وی به پادشاهی زورگو و ظالم گفت: که ساره خواهرم است، در واقع ابراهیم علیه السلام صادق بود و سارا خواهر ایمانی وی بود و منظور وی از رابطه خواهری، ایمانی بود تا بدین وسیله می‌خواست که از نسل مؤمنان که فقط وی و همسرش بود از ظلم حاکم محافظت کند و همین توجیه را هم برای همسرش کرد و این کلام در ظاهر کذب است ولی در حقیقت صدق.

در این راستا بیانی ظریف برای دعوتگر هم نهفته است که در کار امر به معروف و نهی از منکر دعوتگر می‌تواند برای فریب دشمنانش، کلامی را که در ظاهر کذب ولی در حقیقت صدق باشد برای پیشبرد کار دعوت و رهانیدن خود از چنگال ظالمان بکار

برد؛ چرا که طبق فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله: «الْحَرْبُ خِدْعَةٌ»^۱ (جنگ بر مبنای مکر و فریب است.) و امر به معروف و نهی از منکر، جهادی است که قوانین آن در موردش صادق است.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱- (صحیح): بخاری (ش ۳۰۳۰) / مسلم (ش ۴۶۳۷) / ابوداود (ش ۲۶۳۸) / ترمذی (ش ۱۶۷۵).

فهرست منابع

- ١- قرآن كريم.
- ٢- خالدى، صلاح، القصص القرآنى (عرض وقائع و تحليل أحداث)، دمشق، بيروت دارالقلم و الدارالشامية، دؤم، ١٤٢٨هـ / ٢٠٠٧م.
- ٣- عبدالباقى، محمّدفؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم، قاهره، دارالحديث، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م.
- ٤- رازى، فخرالدين محمّد بن عمر تميمى شافعى، تفسير الرازى (مفاتيح الغيب)، بيروت، دارالكتب العلمية أول، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م.
- ٥- ابن قيّم جوزيه، شمس الدين محمّد بن ابى بكر، مدارج السالكين بين منازل ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، تحقيق و تعليق: محمّد معتصم بالله بغدادى، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٣٠هـ / ٢٠٠٩م.
- ٦- زيدان، عبدالكريم، المستفاد من قصص القرآن للدعوة و الدعاة، بيروت، الرسالة، أول، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م.
- ٧- رشيدرضا، محمّد، تفسير و القرآن الكريم (تفسير المنار)، تحقيق: فؤاد سراج عبدالغفار، قاهره، المكتبة التوقيفية، بى تا.
- ٨- خالد، عمرو، قراءة جديدة ورؤية فى قصص الانبياء، دارالمعرفة، پنجم، ١٤٢٩هـ / ٢٠٠٨م.
- ٩- سعدى، عبدالرحمن بن ناصر بن سعدى، تيسير الكريم الرحمن فى تفسير كلام المئان، محقق: عبدالرحمن بن معلا اللويحق، بيروت، الرسالة، أول، ١٤٢٠هـ / ٢٠٠٠م.
- ١٠- خرم دل، مصطفى، تفسير نور، تهران، احسان، چهارم، ١٣٨٤هـ.ش.
- ١١- طبرى، ابوجعفر محمّد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب آملى، جامع البيان فى تأويل القرآن، محقق: احمد محمّد شاکر، بيروت، مؤسسة الرسالة، أول، ١٤٢٠هـ / ٢٠٠٠م.

- ۱۲- بغوی، محیی السنة، ابومحمد حسین بن مسعود، تفسیر البغوی، تحقیق و تخریح احادیث: محمد عبدالله عمر- عثمان جمعه ضمیریه- سلیمان مسلم حرش، بی جا، دار طیبیه، چهارم، ۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۷م.
- ۱۳- سید طنطاوی، محمد، التفسیر الوسیط، موجود در نرم افزار المكتبة الشاملة، نسخه ۳/۱۲ و سایت www.altafsir.com.
- ۱۴- تستری، تفسیر التستری، موجود در نرم افزار المكتبة الشاملة، نسخه ۳/۱۲ و سایت www.altafsir.com.
- ۱۵- بیضاوی، ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی شافعی، انوار التنزیل و أسرار التأویل (معروف به تفسیر البیضاوی)، جمع آوری: محمد عبدالرزاق مرعشلی، ۷ بیروت، دار إحياء التراث العربی، اول، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۸م.
- ۱۶- صابونی، محمدعلی، صفوة التفاسیر، بیروت، دار إحياء التراث العربی، اول، ۱۴۱۹هـ/ ۱۹۹۸م.
- ۱۷- سید قطب، ترجمه فارسی فی ظلال القرآن، مترجم: مصطفی خرم دل، تهران، احسان، دوّم، ۱۳۸۷هـ. ش.
- ۱۸- شوکانی، محمدبن علی بن محمد، فتح القدير الجامع بین فنی الروایة و الدراية من علم التفسیر، بیروت، دار إحياء التراث العربی، دوّم، ۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۸م.
- ۱۹- عزبن عبدالسلام، عزالدین، تفسیر ابن عبدالسلام، موجود در نرم افزار المكتبة الشاملة، نسخه ۳/۱۲ و سایت www.altafsir.com.
- ۲۰- حقی، تفسیر حقی، موجود در نرم افزار المكتبة الشاملة، نسخه ۳/۱۲ و سایت www.altafsir.com.
- ۲۱- جزائری، ابوبکر جابر، أيسر التفاسیر للكلام العلیّ الكبير، مدينه منوره، مكتبة العلوم والحكم، پنجم، ۱۴۲۱هـ/ ۲۰۰۰م.
- ۲۲- طنطاوی، عفيف عبدالفتاح، داستان پیامبران در قرآن، مترجم: ابوبکر حسن زاده، تهران، احسان، چهارم، ۱۳۸۶هـ. ش.
- ۲۳- مصری، محمود ابوعماد، قصص الانبياء، مصر، دارالتقوا، اول، ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۳م.
- ۲۴- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد غزالی طوسی، کیمیای سعادت، به کوشش: حسین خدیوچم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، پنجم، ۱۳۷۱هـ. ش.

- ۲۵- اشقر، محمد سلیمان عبدالله، القرآن الکریم با حاشیه زبده التفسیر من فتح القدیر، دمشق و ریاض، دار الفیحاء و دار السلام، پنجم، ۱۴۱۶هـ/۱۹۹۴م.
- ۲۶- قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر بن فرح، تفسیر القرطبی، موجود در نرم افزار الکتبہ الشامله، نسخه ۳/۱۲ و سایت یعسوب.
- ۲۷- فخر رازی، محمد بن عمر بن حسن رازی شافعی، مفاتیح الغیب من القرآن الکریم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۲۸- قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل (التفسیر القاسمی)، موجود در نرم افزار الکتبہ الشامله، نسخه ۳/۱۲.
- ۲۹- ابوخلیل، شوقی، اطلس القرآن (أماکن، اقوام، اعلام)، بیروت، دمشق، دار الفکر المعاصر و دار الفکر، دوّم، ۱۴۲۳هـ/۲۰۰۲م.
- ۳۰- سیوطی، عبدالرحمن بن جلال الدین، الدر المنثور، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۳م.
- ۳۱- شیخی، علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی، تفسیر الخازن (لباب التأویل فی معانی التنزیل)، بیروت، دار الفکر، ۱۳۹۹هـ/۱۹۷۹م.
- ۳۲- آلوسی، ابوالفضل، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۳۳- شعراوی، تفسیر الشعراوی، موجود در نرم افزار الکتبہ الشامله، نسخه ۳/۱۲.
- ۳۴- نسفی، ابوالبرکات عبدالله بن احمد بن محمود حافظ الدین، مدارک التنزیل و حقائق التأویل، موجود در نرم افزار الکتبہ الشامله، نسخ ۳/۱۲.
- ۳۵- شنقیطی، محمد امین بن محمد مختار بن عبدالقادر جکنی، أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵هـ/۱۹۹۵م.
- ۳۶- اندلسی، ابوحیان، تفسیر البحر المحیط، بیروت، دار الفکر، بی تا.
- ۳۷- سمرقندی، ابولیت نصر بن محمد بن ابراهیم، بحر العلوم، تحقیق: محمود مطرحی، بیروت، دار الفکر، بی تا.
- ۳۸- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم حرانی، مجموع الفتاوی، محقق: انور الباز و عامر الجزار، محصر، دار الفاء، سوّم، ۱۴۲۶هـ/۲۰۰۵م.
- ۳۹- بیومی مهران، محمد، بررسی تاریخی قصص قرآن، مترجمان: مسعود انصاری و سیّد محمد راستگو، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، اوّل ۱۳۸۳هـ.ش.
- ۴۰- خفاجی، شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر، حاشیه الشهاب علی تفسیر

- البيضاوى، تحقيق: عبدالرزاق مهدي، بيروت، دار لكتب العلمية،
 اؤل، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۷م.
- ۴۱- مودودي، ابوالاعلی، اصطلاحات چهارگانه در قرآن، مترجم: سامان يوسفی
 نژاد، تهران، احسان، اؤل، ۱۳۸۵هـ.ش.
- ۴۲- ميدانى عبدالرحمن، البلاغة العربية أسسها و علومها و فنونها، موجود در نرم
 افزار المكتبة الشاملة، نسخه ۳/۱۲.
- ۴۳- حموى، ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بيروت، دار الفكر، بى تا.
- ۴۴- ابن أبى زمنين، ابو عبدالله بن أبى زمنين مرى، تفسير ابن أبى زمنين (مختصر
 تفسير يحيى بن سلام)، موجود در نرم افزار المكتبة الشاملة، نسخه ۳/۱۲.
- ۴۵- ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى الدمشقى، تفسير
 القرآن العظيم، تحقيق: سامي بن محمد سلامة، بى جا، دار طيبة للنشر
 والتوزيع، دؤم، ۱۹۹۹م.